

« به نام خالق آرامش »

نام کتاب: هدف حیات زمین آدم (بفرض سوم)

نام نویسنده: اصغر طاهرزاده

تعداد صفحات: ۱۶۳ صفحه

تاریخ انتشار: سال ۱۳۸۷



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

پس در این راه «وجود و هستی تو حجاب تو است و اگر به کلی فنا نگردی، شایسته بقاء به بقاء حق نگردی و راه نجات از نقشه‌های شیطان نزدیکی به مخلصین یعنی پیامبر و ائمه معصومین علیهم‌السلام است و تاسی کردن به راه و روش آن‌ها».

به‌عنوان مثال: در راستای این که خدا می‌خواهد مردم را هدایت کند، به مردم می‌فرماید: «یا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»؛ ای مردم! خدایی را عبادت کنید که شما را و قبل از شما را خلق کرده، باشد که متقی شوید. حالا این را از زبان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌گوید. پس در واقع خداوند حکم خودش را در پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جاری می‌کند. شرطش این است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حکمی و حرفی از خودش نداشته باشد تا حکم خدا در جانش جاری شود، وگرنه ناخودآگاه آیات الهی را با فکر و حرف خودش قاطی می‌کند. گاهی اراده انسان این است که خودش را آماده کند که حکم خدا را بر جان خود براند. این بالاترین درجه اراده است. بزرگ‌ترین افراد با اراده در این عالم کسانی هستند که نیت خودشان را بتوانند کنار بزنند، تا حکم خدا بر جانشان حاکم شود، به یک معنی اراده‌شان را صرف حذف خودخواهی‌شان بکنند تا حکم خدا بر جانشان جاری شود و نه حکم خودشان. و مسلم با خودخواهی مبارزه کردن سخت‌تر از اراده‌های خودخواهانه خود را عمل کردن است. یک وقت می‌گویید: خوب است برویم به قلعه اورست، تا همه بدانند که ما چقدر قهرمان هستیم. اگر کسی با این نیت برود، خودنمایی است، خودنمایی هم یک خودخواهی است. آیا این که کسی اراده کند به قلعه اورست برود تا هوسش را بر خودش حاکم کند سخت‌تر است یا با هوس‌ها مقابل کردن؟ درست است که نتیجه مبارزه با هوس، شیرین و ملائم طبع است، ولی مقابله با آن به همت و دقت بیشتری نیاز دارد تا این که همت کنیم هوس‌های خود را جامه عمل بپوشانیم.

شور و شوق‌های شیطانی

یک وقت اراده می‌کنید سفره رنگین ببندازید تا همه بگویند: ماشاءالله این آدم چقدر مهم است! یعنی یک خودخواهی داری و برای برآورده کردن آن، اراده خودخواهانه خود را بر



خود حاکم می کنی. این کجایش سخت است؟ بعضی با تعجب تعریف می کردند که فلان پهلوان در یک مجلس، سه عدد سینی بزرگ بامیه یزدی را خورد و جلوی همه هم سینی های بامیه را پاره کرد، و بعد هم از ترس این که نمیرد، تا صبح رفت زورخانه ورزش کرد. این کار او تعجب کردن و ماشاءالله گفتن ندارد. ماشاءالله به آن فردی که گرسنه باشد و برای مجاهده با نفس خود این بامیه ها را ببیند و نخورد.

در همین جا این نکته را عرض کنم: بعضی از دوستان ایراد می گیرند که بحث های مذهبی، شور و نشاط زندگی را از ما می گیرد. بنده وقتی این سخن را می شنوم، از یک جهت خوشحال می شوم، که اگر این شورها و نشاط های دروغین از میدان زندگی آنها بیرون برود، آن وقت می فهمند چه شور و شوق های دروغینی داشته اند، چون تمام کارهایشان را با خیال انجام می دادند و حالا این خیالات فروکش کرده است. حتی ممکن است برای این که خودخواهی اش جلوه کند، قرآن را با صوت زیبا خوانده است که همه بگویند: ماشاءالله. حال به لطف خدا یک تفکر زلالی سراغش می آید که آن، روح خداخواهی است، نه خودخواهی. در نتیجه باید همه آن کارهای قبلی را که برایش شور و نشاط خیالی و وهمی داشته، کنار بگذارد و در این حال دیگر هیچ انگیزه ای برای آن نوع از فعالیت را ندارد و چون هنوز خود را در شرایط جدید تنظیم نکرده است، انگیزه بنده بودن و نفی هرگونه خودنمایی در او رشد نکرده، آن انگیزه های قبل هم که خنثی شد، نمی داند چه کار کند! به ظاهر بی انگیزه و بی نشاط می شود. حالا به نظر شما آیا به انگیزه های قبلی اش برگردد، یعنی خودنمایی های قبلی اش را ادامه بدهد؟ یا فکر کند که این خصوصیات اول کار و انتقال از آن عالم به این عالم است و در راه صحیح قدم بردارد و سعی کند حکم خدا را بر جان خود جاری کند تا وارد عالم مخلصین شود و دیگر شیطان نتواند شورهای دروغ در او ایجاد کند؟

حال که انسان به لطف خدا انگیزه های خودخواهی و خودنمایی قبل را ندارد، یک قدم جلو آمده است، سعی کند انگیزه های خداخواهی اش را جایگزین آنها کند. آری! اول بانشاط بود ولی با انگیزه خودخواهی های نفس اماره خود. مرحله دوم: بی نشاط شد، چون زیبایی به به خنثی شد. مرحله سوم: إن شاءالله با کارهایی که خدا می پسندد، به نشاط می آید.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

پس مخلص؛ یعنی کسی که حکم خدا بر جانش جاری است، یعنی کسی که هويت بندگی اش را می‌پسندد و نه خودخواهی اش را، یعنی از «خودی» خالی می‌شود.

بسیاری از تعلقات دنیایی که برای ما اصالت دارد و برای خود زینت و عنوان محسوب می‌کنیم، ریشه‌اش در خودخواهی‌های ماست. همین که خودخواهی از بین برود، دیگر خیلی از این‌ها نمی‌تواند برای ما زینت محسوب شود. وقتی که زینت‌های زمینی برای ما زینت نباشد شیطان نمی‌تواند از آن طریق ما را تحریک کند و از صحرائی بیکرانۀ معنویت غافلمان نماید و به سراب تنگ دنیا مشغولمان کند.

بندهای هوی، در دست شیطان

پس اول بین چه کسی را خداوند فرمود؛ شیطان نمی‌تواند زینت زمینی برایش بیاورد و اغواش کند؟ وقتی روشن شد که آن شخصیت چه گونه شخصیتی است و روشن شد مخلص یعنی کسی که بندگی خدا را دوست دارد، و در اثر آن بندگی، حکم خدا در جانش جاری می‌شود، و نه حکم نفس اماره‌اش، البته بندگی خدا سخت است چون باید به میل‌ها و خودنمایی‌ها پشت کرد، ولی به همان اندازه هدایت به سوی حقیقت است، و غیر از این افتادن در دست شیطان به عنوان دشمن قسم‌خورده‌ای است که ما را گرفتار زندگی سراب‌گونه‌ای می‌کند که هر لحظه آن دور شدن هرچه بیشتر از مقصد متعالی‌مان است. اگر هوی و هوس به میدان آمد، شیطان آن را می‌گیرد و می‌آراید و بر دل انسان جلوه می‌دهد. به‌همین جهت خداوند به شیطان فرمود: «إِنَّ عِبَادِي لِكَاغِبٍ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ»؛ ای شیطان! تو بنده‌های هوی را می‌گیری و نه بنده‌های مرا. آن طرف قضیه را هم داشته باشید که اصل و حقیقت انسان، بندگی است. شما حقیقتاً فقط بنده خدا هستید. حقیقت شما نه مرد بودن و نه زن بودن و نه لیسانس و نه دیپلم و نه رفتگر و نه بقال و ... است، این‌ها حکم سایه‌های شماس است. زن و مرد بودن، حکم بدن شماس است. در حالی که بدن شما در حقیقت شما هیچ نقشی ندارد، حالا اگر برای سایه‌های زندگی وقت صرف کنید، سایه‌ها سراب است، آن وقت بر سراب وقت صرف کرده‌اید. این‌ها



که نمی‌ماند، بندگی شما که حقیقت شماست برایتان می‌ماند، حالا اگر از این مسئله غفلت کنید، راه ورود شیطان در زندگی‌تان باز می‌شود.

بنابراین شیطان با امیدواری و اطمینان می‌گوید: «لَا زَيْنَ لَهُمْ»؛ فرزندان آدم را مشغول زینت‌های زمین می‌کنم. راست هم می‌گوید و بی‌خود هم امیدوار نیست، چون چیزهایی در انسان دیده است که این چنین مطمئن حرف می‌زند. دشمنان مردم ما با اطمینان کامل می‌توانند مردمی را که حاضرند برای چهارتا فوتبالیست کف بزنند و شادی کنند، بازی دهند و جلب کنند. حالا اگر ادعا کنند که یک سال، کشور و مردم را به دست ما بدهید، تا آن‌ها را به جایی بکشانیم که به بدترین چیزها دل ببندند، بی‌پایه حرف نزده‌اند. اگر بگویند مطمئناً این کار را می‌کنیم، راست می‌گویند، می‌توانند. شیطان هم در همین راستا به کارش مطمئن است و امیدش به مردمی است که هوس خود را دنبال می‌کنند، و خدا هم ننگت شیطان دروغ می‌گوید. شیطان گفت: «لَا زَيْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ»؛ حتماً در زمین برای آن‌ها زینت فراهم می‌کنم. یعنی در این زندگی زمینی من برای مردم یک طرح دارم، اگر به من فرصت دهی، همه فرزندان آدم را با آن برنامه‌ام گمراه می‌کنم «الْأَعْبَادُكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» مگر بنده‌های مخلص را.

چگونگی زینت‌دادن شیطان

برای روشن شدن معنی گمراه کردن از طریق زینت‌دادن آنچه در زمین هست، به این مثال عنایت بفرمایید که: یک وقت شما هدف‌تان این است که از اصفهان به تهران بروید و اتفاقاً یک ماشین هم پیدا می‌شود که می‌خواهد تهران برود، شما هم خوشحال می‌شوید و می‌گویید: چه خوب شد که این ماشین پیدا شد. پس این ماشین برای شما یک وسیله خوبی است، یعنی با این ماشین به مقصدتان می‌رسید. این برای شما به عنوان وسیله‌ای که شما را به مقصدتان می‌رساند، زینت محسوب می‌شود. حالا اگر شما بخواهید به تهران بروید، ولی یک ماشین لوکس و مجهز، به شیراز برود این برای شما زینت نیست، شما اصلاً به آن نگاه هم نمی‌کنید که آیا لوکس است یا لوکس نیست، چون شما می‌خواهید به تهران بروید. چه موقع این ماشین برای شما زینت است؟ وقتی که به وسیله این ماشین، شما به مقصدتان برسید. زینت، یعنی چیزی که



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ما به وسیله آن با آرامش روح به مقصدمان برسیم. وقتی که چیزی در راستای هدف شما به کمک شما بیاید، زینت شما محسوب می‌شود.

مثلاً؛ شما هدفتان این است که می‌خواهید به بقیه بفهمانید فقیر نیستید، می‌آیید لباس‌های مد روز می‌پوشید و چندتا انگشتر طلا هم دستتان می‌کنید تا بفهمانید فقیر نیستید. آن لباس‌های مد روز و آن انگشترها زینت شما محسوب می‌شود، چون شما را به مقصدتان می‌رساند. و چون هدفتان این است که بگویید من فقیر نیستم، این نوع زینت‌ها کمکتان می‌کند تا آنچه می‌خواهید بنمائید را بنمائید. این‌ها در راستای هدفتان، زینت شما می‌شود. پس هر وسیله‌ای در راستای هدفی که ما داریم می‌تواند برای ما زینت شود. کار شیطان این است که زینت فی‌الارض برای انسان درست می‌کند. یعنی دو کار می‌کند؛ اولاً: زمین را مقصد انسان‌ها می‌کند، نه آسمان را، یعنی می‌گوید: شما آمدید روی زمین که زمین داشته باشید، خانه و بچه داشته باشید، به عبارت دیگر هدف مشخصی را برای ما ترسیم می‌کند. ثانیاً: در مقصد و هدف زمینی بودن، کمکشان می‌کند که موفق شوند، اسم این کار را می‌گذارند وسوسه، و توان شیطان در چنین محدوده‌ای است که اگر شما مقصد خود را زمین قرار دادید در هر چه بیشتر زیبا کردن آن مقصد از طریق وسوسه‌هایش به شما کمک کند.

وسوسه؛ یعنی تقویت میل‌ها و اراده‌های انسانی که هدف زمینی دارد، برای تمرکز هر چه بیشتر این انسان روی هدف زمینی. این کار شیطان که یک نوع غفلت نسبت به هدف آسمانی انسان‌ها است، وسوسه است. درست در مقابل کار انبیاء که انسان‌ها را تشویق می‌کنند تا زیبایی‌های معنوی و آسمانی را مقصد خود قرار دهند. شما در قنوت نمازتان می‌گویید: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً» خدایا! در دنیا خوبی‌های دنیا را به من بده، و در آخرت هم خوبی‌های آخرت را به من بده. خوبی‌های دنیا، دین و یاد خداست، و خوبی‌های آخرت بهشت و لقاء الهی است؛ آری این‌ها هم می‌تواند برای انسان زینت شود. در واقع شما از طریق این دعا، در زمین زینت آسمانی می‌خواهید. آن وقت در همین وسط نماز که مشغول دعا بودی، شیطان به یادت می‌آورد که اگر این رفیق تو با تو بد باشد، فردا در اداره پشت سر تو حرف می‌زند و تو را از اداره بیرون می‌کنند، با توجه به این که از اداره بیرون کردن، یک گرایش زمینی است این عمل شیطان وسوسه است، چون تو را از نماز که یک جهت‌گیری



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

معنوی و غیر زمینی است باز می‌دارد. خود این که تلاش کنی از اداره بیرون نکنند، برای تو یک کار می‌شود و شیطان هم کمک می‌کند که بروی طرف را راضی کنی که فردا از اداره بیرون نکنند. اسم این کار را که نسبت به حیات زمینی مدد است و نسبت به حیات آسمانی غفلت، وسوسه می‌گذارند، پس کار وسوسه این است که، ما از حیات آسمانی غفلت کنیم و دائم تلاش مان معطوف به زندگی زمینی باشد و زمین برای ما زینت شود و مشغول آن شویم و آن چیزی که کارهای زمینی را برای ما محکم می‌کند دوست داشته باشیم و ارزش بنهیم.

چه موقعی زمین زینت است؟ وقتی که ما زندگی را زمینی بخواهیم، در این حالت حتماً شیطان موفق است. برای همین گفت: «لَأَزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ»؛ آنچه در زمین است را برایشان زینت می‌دهم، این که گفت: آنچه در زمین است را وسیله گمراهی قرار می‌دهم، یعنی اگر آنچه در آسمان است را زینت خود قرار دهیم دیگر نمی‌تواند ما را گمراه کند، چون اگر مقصد شما بهشت شد و جهت شما به ابدیت و قیامت شما معطوف گشت، دیگر شیطان نمی‌تواند کاری بکند چون او در حله اهداف زمینی می‌تواند شما را وسوسه کند و وعده دروغ دهد و نه در اهداف آسمانی، چون در آن حال، انسان در زمین زندگی نمی‌کند تا شیطان بتواند نقشه‌اش را عملی کند. خودتان می‌دانید که پیامبران از زمین استفاده می‌کنند، ولی در زمین زندگی نمی‌کنند - دائم توجهشان به معاد و لقاء الهی است - شمشیر دارند، ولی میل پزدادن از طریق شمشیر را ندارند. دویدن برای بدن خوب است، اما یک وقت است تنها چیزی که در فوتیال نمی‌ماند، دویدن است، فقط استعلا و برتر شدن نسبت به دیگران می‌ماند، که از آن طریق بر بقیه حکومت کنیم، این جنبه زمینی ورزش است و شیطان در این حالت است که می‌تواند وارد شود. شمشیر برای پزدادن نیست، برای این است که با انسان مشرک مقاتله کنیم، آن وقت همین شمشیر را طلا می‌گیرند، حالا شمشیر طلا به چه درد می‌خورد، جز برای پزدادن؟ شمشیر باید فولاد آبدیده باشد تا برای جنگیدن کار آیی داشته باشد. وقتی شمشیر طلا شد، دیگر کاری نداریم که تیز است یا تیز نیست، دیگر هدف اصلی گم شد و زمینی گشت، طرف در این حالت در زمین ماند و حیات زمینی برایش زینت شد و شیطان کارش شروع می‌شود.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

راه‌هایی از وسوسه‌ شیطانی

شیطان روش و نقشه‌ای دارد که غیر از آن‌هایی که آسمانی هستند، بقیه حتماً گرفتار آن می‌شوند. ظاهر روش‌هایش فرق می‌کند، ولی تماشای در حوزه‌ زمین‌بودن آدم‌ها کاربرد دارد و تفاوتش در نوع زمین‌بودن آدم‌هاست. یا با مال، یا با علم، یا با فرزند. همه این‌ها را وقتی در راستای زینت زمینی خودمان بخواهیم، وسیله سلطه شیطان بر ما قرار می‌گیرد. علمی که برای فخر فروشی یاد گرفتید شما را به مقصد زمینی‌تان نزدیک می‌کند. این علم فی‌الارض است. این علم زینتی است که جهت شیطانی دارد، در نتیجه اغواء شیطان در آن جریان می‌یابد، و لذا با این علم حتماً صاحب علم از دست می‌رود و دیگر نه تنها از طریق آن علم، بندگی خدا و سیر به سوی بهشت واقع نمی‌شود، بلکه عصبان هم پیدا می‌شود. مال به عنوان ابزار مبادله کالاهای مورد نیاز، برای ادامه حیات بنده، چیز لازمی است. عموماً هم انسانی که مقصد خود را در دنیا نشناسد، به حداقل آن راضی است. ابوذر از پیامبر خدا ﷺ پرسید: یا رسول‌الله! از کجا بفهمم که دیندار شده‌ام و خداوند مرا پسندیده است؟! حضرت ﷺ فرمودند: چند علامت دارد؛ یکی این که: راحت بتوانی از دنیا فاصله بگیری «تجافی عن دار الغرور». دیگر این که: خیلی نظرت به قیامت باشد «الانابة إلى دار الخلود»؛ و به قیامت زیاد فکر کنی. سوم این که: «الإستعداد للموت قبل نزلته»^۷ برای مرگ آماده باشی قبل از این که مرگ به سراغت آید. چنان‌چه این صفات در تو بود بدان که تو در راه صحیح هستی و شیطان بر تو حاکم نیست. منظور عرضم این است که روی هم رفته به حداقل رساندن نیاز خود نسبت به مال دنیا، با مقصد اصلی ما که قیامت است، هماهنگ است و انسان فطرتاً دوست دارد که از دنیا فاصله بگیرد و خود را به قیامت نزدیک کند و دائم نظرش به آن عالم باشد، عالمی بس گسترده و پرامش و پر معنویت.

اگر مال، علم، فرزند، برای شما زینت شدند، دیگر آن‌ها برای شما زمینی هستند. در این حال به‌واقع شیطان در انحراف شما از این طریق موفق می‌شود، باز به اصل آیه دقت کنید، شیطان می‌گوید: من کاری می‌کنم که آنچه در زمین هست، در یک جلوه وهمی برای فرزندان

^۷ - بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۸۳.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آدم زینت شود. مقابل آن چیست؟ آنچه در آسمان است به معنی حقیقی آن برای ما زینت شود. در روایت داریم که حضرت عیسی علیه السلام فرمودند: «قَلْبُ كُلِّ إِنْسَانٍ حَيْثُ مَالُهُ فَاجْعَلُوا أَمْوَالَكُمْ فِي السَّمَاءِ تَكُنْ قُلُوبُكُمْ فِي السَّمَاءِ»^۸ قلب هر انسان آنجایی است که مال او در آنجاست. مال‌های خود را در آسمان قرار دهید تا قلب‌هایتان به سوی آسمان باشد. حال حساب کنید اگر خدا سرمایه و زینت قلب انسان شد، دیگر شیطان چه کاری از دستش در رابطه با انسان برمی‌آید؟! آسمان یعنی معنویت، یعنی اگر کسی به آنچه در آسمان است نظر کرد، دستگیره‌ای برای شیطان باقی نگذارد، این آدم را شیطان نمی‌تواند اغواء و گمراه کند. چون اگر انسان به عقاید معنوی منور شود و به آن‌ها افتخار کند، و با تمام وجود به دنبال بندگی خدا باشد، گرفتار کبر نمی‌شود تا شیطان متکبر بتواند بر او راه پیدا کند.

پس راه ورود شیطان مشخص و روشن شد: اگر چیزی غیر از بندگی خدا، زینت انسان شود، شیطان راه خیلی خوبی برای ورود به دست آورده است، چون چنین فردی زینت‌های زمینی برایش پسندیده می‌شود و حالا شیطان زمینه‌های ورود خود را در این فرد دارد. راه مقابله با چنین ورودی از طرف شیطان، بندگی خدا است، و بندگی عبارت است از ارتباط با عالم غیب و آسمان و فاصله گرفتن از زمین. بنده خدا، کسی است که خدا مقصد اوست و غیر بنده خدا، زمین زینت اوست. حال اگر یک کمی زمین برایتان زینت است به همان اندازه راه ورود شیطان را در خود دارید و همین‌طور هر چه زمین بیشتر زینت شد، بیشتر راه ورود شیطان باز خواهد شد و حجاب‌های ارتباط با عالم معنویت در جان شما غلیظ‌تر می‌شود.

آنگاه که شیطان مأیوس می‌شود

در روایت داریم: «آخِرُ مَا يُخْرَجُ مِنْ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ، حُبُّ الرِّيَاسَةِ»؛^۹ آخرین چیزی که از قلوب صدیقین خارج می‌شود، حب ریاست است. حب ریاست، یعنی روح زمینی داشتن، یعنی روحیه‌ای که برای انسان شیرین است که بر بقیه حکومت کند. به جای این که بنده حاکم

۸- «فتوحات مکیه»، ج ۱، ص ۵۸۳- مُبَيَّنَاتُهَا، ص ۵۱۴.

۹- «فتوحات مکیه»، ج ۶، ص ۱۸۶.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

هستی باشد و دوست داشته باشد خدا حکومت کند، دوست دارد خودش بر بقیه حکومت کند. صدیقین کسانی اند که برنامه دارند همه حجاب‌های بین خود و خدا را برطرف کنند تا مال و سرمایه حقیقی خود را در آسمان دنبال نمایند، حالا می‌فرماید: آخرین حجابی که از قلب آن‌ها خارج می‌شود - معلوم است سخت‌ترین حجاب است - حبّ ریاست است. حبّ ریاست یعنی کبر خود را دوست داشتن، صدیقین چون متوجه‌اند باید راه بین خود و محبوب خود را در آسمان هموار کنند، متوجه این حجاب می‌شوند و در رفع آن می‌کوشند و در این حال شیطان را از همه راه‌های ورود به خود مأیوس می‌کنند و در نتیجه بصیرت فهم حیل‌های شیطان در آن‌ها نهادینه می‌گردد و از رنج‌های وهمی برای همیشه آزاد می‌گردند. عمده آن است که بنهیم نقشه «لَا زَيْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ»؛ که شیطان برای ما فراهم کرده است، یعنی چه و چه رنج‌هایی برای ما به‌بار می‌آورد و ربّ مهربان ما هم از آن خبر داد تا ما بتوانیم با شناخت حیل شیطان خود را از این رنج‌ها آزاد کنیم. خوشبخت کسی که خود را از هر تشنگی خیالی آزاد کند و مواظب باشد با پشت کردن به آرایشگری‌هایی که شیطان در زمین ایجاد کرده، خود را با شیطان همراه نکند. خداوند می‌فرماید: «أَنَا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِيَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»؛^{۱۰} ما آنچه را بر زمین است زینت زمین قرار دادیم تا انسان‌ها را آزمایش کنیم و معلوم کنیم چه کسی در بهترین عمل خواهد بود. پس ملاحظه می‌کنید که آنچه بر زمین است، زینت زمین است و نه زینت ما انسان‌ها، ولی شیطان می‌آید آنچه زینت زمین است را زینت ما قرار می‌دهد و ما را از جهت‌گیری معنوی و آسمانی مان محروم می‌کند. در حالی که خداوند در راستای زینت حقیقی ما انسان‌ها می‌فرماید: «يَا بَنِي آدَمَ! خُذُوا زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ»^{۱۱} ای فرزندان آدم! بروید زینت خود را در مساجد به‌دست آورید. پس زینت انسان معنویت است و آن هم در مساجد به‌دست می‌آید و نه در کوچه و بازار. نیکبخت آن کسی که بین زینت جان و روح خود و زینت زمین تفکیک قائل شد و زینت زمین را زینت خود نپنداشت و از هر آنچه او را از زینت حقیقی اش محروم گرداند، چشم پوشید و شیطان را نسبت به خود بی‌عمل

۱۰ - سوره کهف، آیه ۷.

۱۱ - سوره اعراف، آیه ۳۱.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

گذارد. مردانه باید نبرد کرد، و گرنه عادت بر عادت دیگر افزون آید و به جای آن که همچون صدیقین در صدد خارج کردن آخرین دستگیره‌های شیطانی باشیم، همواره دستگیره‌ای بر دستگیره‌های شیطان می‌افزاییم و آن وقت در انتظار تسلائی حضرت پروردگار نیز هستیم! اگر به زیبایی‌های حیات ابدی چشم بدوزیم و متوجه آن شرایط بی‌انتهای پایدار گردیم و اگر در مصائب قبر و قیامت خود غور کنیم، یک‌جا دل از زمین برخواهیم کند و از هیچ مشقتی در این راه هراس به‌خود راه نمی‌دهیم و به جای این‌که بر خوشی‌های گذشته آویخته باشیم، به زیبایی‌های حیات ابدی دل می‌بندیم، باید خاضعانه از پروردگار خود بخواهیم که خودش سرمایه ما باشد و نگذارد شیطان زمین را سرمایه ما قرار دهد. می‌فرماید: غیر بندگی سایه زندگی است و نه اصل زندگی، شما بدنتان سالم است، ولی بدن که اصل شما نیست، شما به واقع بدون بدن هستید. خیلی چیزها در این دنیا در رابطه با بدن ما معنی دارد. حالا اگر بدن ما فرع شد، همه آن چیزها فرع می‌شود. اگر روحتان اصل بود، با توجه به این‌که روح شما با خدا زنده است و با توجه به خدا فربه و بانشاط است، پس شما فقط خدا را می‌خواهید نه زمین را. اما اگر به جای استفاده از بدن، بدن اصل شد، نوع برخورد با دنیا خیلی فرق می‌کند، مثل تفاوت مال داشتن است با مال خواستن. مال داشتن یک چیز طبیعی است، مثل ناخن داشتن است. مثل این است که کسی بگوید ما ناخن داریم! این که پُر ندارد. بگوید نان داریم! خیلی وضعمان خوب است! ناخن زاید بدن است و بدن زاید روح است. مال، زاید طبیعت است. یعنی مال دنیا حتی نسبت به ناخن با ما بیگانه‌تر است. مال داشتن غیر از مال خواستن است. هر کس مال بخواهد، باید بداند که مال در رابطه با بدن است. بدن سایه و اضافه انسان است. حالا این مال خواستن یعنی جهت روح را صرف سایه سایه خود کردن! ولی وقتی که ما برای بدنمان به جای معنی فرعی، معنی حقیقی قائل باشیم خیلی چیزها که حقیقی نیستند معنی حقیقی پیدا می‌کنند. مثل آجر برای ساختمان؛ آجر، واحد دیوار است. دیوار، واحد اتاق است. اتاق، وسیله‌ای است که بدن من در آن سرما و گرما نخورد و مضافاً این‌که بدن من سایه و فرع حقیقت من می‌باشد، حالا جایگاه اتاق و آجر در کل زندگی انسان کجاست؟ اگر تماماً بتدگی برایت مطرح باشد، این اتاق و آجر از آن رنگ و بوی وهمی که برایشان حقیقت قائل بودی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

می‌افتد. می‌فهمی عده‌ای که این طبیعت را به عنوان ارضای مال‌خواهی جمع کرده‌اند، چه مصیبتی بر سر خود آورده‌اند. به قول مولوی:

نیستش درد فراغ و وصل هیچ بند فرع است و نجوید اصل هیچ
احمق است و مرده ما و منی کز غم فرعش مجال وصل نی
آجرها جمع شده و اتاق شده و این اتاق در رابطه با بدن توست. حالا اگر بدنت مقصد تو
شد، این آجرها اصالت پیدا می‌کند و قسمت جدی زندگی محسوب می‌شود و از این طریق
شیطان وارد می‌گردد، ولی اگر بندگی برایت اصل شد، باز هم آجرها هست، اما در رابطه با
بعد اضافه‌ای و سایه‌ای تو، حالا سایه‌ی شما چقدر اصیل است؟ حالا ببینید آجر و اتاق چقدر
اصیل خواهد بود! دیگر آن اصالت و جدیت و همی از آجرها و خانه می‌افتد. به چه اندازه‌ای؟
به اندازه‌ای که بفهمید بندگی برای شما اصل است. حال اگر کسی بنده شد - آن هم بنده مخلص
- فقط یک راه در جان خود می‌یابد و آن هم راه به سوی خدا است. خدا هم که حق است و
شیطان باطل، در راه حق، باطل نمی‌تواند بیاید. پس هیچ وقت شیطان با هیچ وسوسه‌ای
نمی‌تواند در میدان جان این افراد قدم بگذارد، در آن حال - که انسان فقط یک راه بشناسد و آن راه
به سوی خداست - اصلاً ورود شیطان ممکن نیست و شیطان در اغواء چنین اشخاصی مأیوس
خواهد بود.

بنده مخلص؛ یعنی بنده‌ای که خود را کنار کشیده است و خدا را در همه ابعاد زندگی‌اش
حاکم کرده و در نتیجه خداوند او را برای خود انتخاب کرده و با این نحوه از زندگی راه
ارتباطش را با حق یگانه کرده است، پس تمام شخصیتش حقانی شده است. از طرفی شیطان در
راه‌های باطل می‌تواند وارد شود. پس حتماً در راه عابد واقعی که شخصیتش حقانی شده،
شیطان نیست و نمی‌تواند وارد شود، این یک قاعده است که به اندازه‌ای که خدا را بخواهید،
شیطان اسیر و مأیوس است، و برعکس؛ به اندازه‌ای که خدا را نخواهید، باطل به کمک حيله
شیطان برایتان زینت داده می‌شود و چشم ما نسبت به دیدن عظمت اولیاء معصومین ضعیف
می‌شود.

ما که داریم چمن‌های پر از سنبل و گل به دمن‌ها گل خرزهره چرا بوی کنیم؟



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

استحاله ميل ها در بندگی خدا

شما می توانید نسبت به خانه سه نوع موضع گیری داشته باشید؛ یکی این که صرفاً نفسِ خانه خواستن برایتان مطلوب است، این می شود دنیاخواهی، و راه گسترده ای برای ورود شیطان است. یک وقت سر به بیابان و غارها می گذارید و می گوئید من نیاز به خانه ندارم، این می شود نابود کردن شرایط کمال، چون خانه خواستن و نیاز به سرپناه را برای دفع آزار گرما و سرما نمی توانید در خود نبود کنید و اگر به کلی به آن بی اعتنایی کنید خود را از صحنه یک زندگی تعالی بخش خارج کرده اید. اما می توانید همین خانه خواستن را در یک انگیزه الهی استحاله کنید، مثل وقتی که سگ نجس در نمکزار می افتد و بعد از مدتی نمک می شود و دیگر نجس نیست، خواستن ها را می توانید در بندگی الهی استحاله کنید و در راستای اهداف الهی نیازهای دنیایی را جواب دهید. آری! اضمحلال خواستن های طبیعی ممکن نیست. نمی توان کاری کرد که دیگر نان نخوایست، ولی می توان این خواستن ها را در دستگاه بندگی استحاله کرد و بنده وار نان خواست نه هوس وار. آن وقت نان خواستن و نان خوردن برایتان دیگر زینت دنیایی نیست تا شیطان بر آن حکومت کند، بلکه داشتن ما بحتاج زندگی می شود. دیگر نه تنها این نان خواستن محل ورود شیطان نمی شود، بلکه مسیر رسیدن به قرب الهی است. آری؛ اگر صرفاً نان بخواهید، و با این کار بخواهید میل به داشتن دنیای بیشتر خود را در خود ارضاء کنید، این خواستن راه ورود شیطان است. ولی اگر همین نان خواستن را در مسیر بندگی خدا جهت دهید، چون یکی از راه های ادامه بندگی این است که از گرسنگی نمیرید، و چون بندگی خدا را می خواهید، نان هم می خواهید. این خواستن نان در میدان بندگی، خواستن نان است در عین استحاله شدن آن در بندگی خدا. این جا دیگر راه ورود شیطان نیست.

طلب؛ دریچه های ورود شیطان

اگر ما به جای طلب تجلی اسماء الهی بر قلب و جانمان و فوران توحید، طالب زینت زمینی باشیم، شیطان حکم خودش را بر قلب ما جاری می کند. اگر به جای جهاد با نفس و طلب نزدیکی به ساحت قرب، آزادی از حکم خدا را طلب کردیم، حکم شیطان جای خود را باز



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

می‌کند و به اسم رفاه، گرفتار ابزارهای تکنیکی آخرین سیستم برای ارضای هر چه بیشتر تکبر خود بر دیگران می‌شویم. یکی ازدوستان می‌گفت دعا نکنید که آبرومند شوید، دعا کنید که خدادوست شوید، آن وقت اگر قرار باشد در رابطه با خدادوستی آبرومند شوید، خدا اراده می‌کند تا آبرومند شوید و این آبرومندی با تواضع همراه است. ولی اگر صرفاً در نظر تان آبرومند شدن مطرح شد، یک مرتبه می‌بینید به بهانه آبرومندی، گرفتار زینت‌های زمینی شده‌اید و در نتیجه سراسر زندگی تان در دست شیطان افتاده است، ولی اگر خدادوستی مد نظر تان باشد، آن وقت آن آبروی حقیقی که با درویشی و تواضع همراه است در درون خدادوستی قرار گرفته است.

شیطان از طریق طلب آبروی که ما به دنبال آن هستیم خود را به ما نزدیک می‌کند، چون ما راه‌های ورودش را با نظر به ساحت قرب نسبتیم و به جای آزادی از شیطان، طالب آزادی از احکام دین شدیم و آن آزادی را شعار خود کردیم و مقصد ما مقصد شیطانی شد و عملاً راه ورود او در ما پیدا گشت و برای ما تمام لوازم آزادی از حکم خدا و ارضاء کبر الی ماشاءالله زینت گردید. این خواستن‌ها در واقع خواستن راه ورود شیطان است و شیطان چون چنین تمناهایی در ما دید، از طریق همین تمناها به ما نزدیک می‌شود، و خواستن‌های ما را تحریک می‌کند، او خواستن در ما ایجاد نمی‌کند، ولی در لایه‌های شخصیت ما خواسته‌هایی را می‌بیند که با آن خواسته‌ها می‌تواند به ما نزدیک شود. کافی است ما بخواهیم اهل نظر باشیم و به جای اظهار حکم خدا، نظر خود را طرح کنیم، هر چند این نظر با خیرخواهی و ظاهر دینی مطرح شود. شیطان به خوبی می‌تواند همین را بگیرد و بقیه مسیر را بدون آن که ما متوجه شویم مدیریت کند، و هماهنگ با ما جلو برود، کافی است بگوییم این کار بد است، چون به نظر من بد است و نه چون خدا آن را حرام کرده است. و به این معنی است این که عرض می‌کنم خواستن‌هایی که شیطان تقویت می‌کند ما خودمان ایجاد کرده‌ایم. یعنی وقتی مقصد ما دنیا شد، حتی آن دنیایی که به ظاهر اصلاً به چشم نمی‌آید، همین کافی است که شیطان وارد زندگی ما شود و شروع به تحریک کند، شیطان دشمن قسم خورده ما است و اگر راه ورود به زندگی ما را باز ببیند حتماً می‌آید. راه به او بدهیم، می‌آید. فقط وارد زندگی کسی که راه به شیطان ندهد، نمی‌تواند بشود. اگر شیطان بیاید، چه می‌شود؟ انسان از درگاه حضور حق رانده



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

می‌شود و درد فراق از حق در او می‌میرد و بی‌غمی او را فرا می‌گیرد و در چنین شرایطی شیطان شروع به وسوسه کردن می‌کند و درست آنچه را که خودمان می‌خواهیم، به رخمان می‌کشد و قلب ما را مشغول آن‌ها می‌کند و از مسئله اصلی مان که حضور و مراقبه و انس با خالق هستی بود، باز می‌کند. پس ملاحظه فرمودید که درست چیزی را که خودمان در روحیه دنیاگرایی خود می‌خواهیم، و خودمان آن را به عنوان مطلوب خود انتخاب کردیم، از طریق وسوسه به رخمان می‌کشد. سعی می‌کند آن را در منظرمان زیبا جلوه بدهد و در نتیجه خواستمان را تقویت کند، چون طلب و خواست ما زمینی بود، شیطان با وسوسه می‌تواند روی آن کار کند و آن را آنچنان برایمان عمده کند که تمام فکر و ذکر ما را مشغول آن خواسته نماید دیگر آنچه ما را به شعف می‌آورد در «وقت» بودن نیست، در کثرت دنیا به سربردن مورد شعف ما می‌شود. باز در این نکته دقت بفرمایید. چه موقع خواستن را از طریق وسوسه در ما تحریک کرد؟ مسلم وقتی مقصد ما زمینی شد، تنها وقتی که مقصد ما زمینی شد، شیطان آن‌ها را یاد ما می‌آورد و شعف یاد دنیا و لوازم دنیا مطلوب ما می‌گردد و این نوع خواستن‌های ما را تحریک می‌کند. ولی اگر زمین را نخواهیم و فکر و ذکرمان غیب و قیامت و بهشت شد، و به عبارتی خواستن‌هایمان زمینی نبود، اصلاً چیزی برای تحریک ندارد که بخواهد به کمک آن ما را تحریک کند. دقت کرده‌اید، اگر زینت‌های زمین را نخواهیم و آسمان و حقایق آسمانی را بخواهیم و طلب ما تماس قلبی با حقایق معنوی باشد، اصلاً شیطان چیزی برای تحریک ندارد. یک وقت است تلویزیون کلید طلایی را تبلیغ می‌کند و ما هم تحت تأثیر آن تبلیغات آن را می‌خواهیم، حالا وقتی هم خواستن این کلید طلایی یادمان رفته است، ولی خواستنش در ما هست. شیطان در نماز ما لایه‌های قلبی ما را می‌گردد و آن خواستن را ظاهر می‌کند و آن لایه قلبی که مربوط به خواستن کلید طلایی بود تکان می‌دهد و توجه ما را به آن جلب می‌کند. به عبارت دیگر این خواستن را به رخ ما می‌کشد، اما اگر هرچه در لایه‌های قلب ما گشت جز یاد خدا ندید، نمی‌آید یاد خدا را بجنبانند، سرخورده و مأیوس می‌رود، همه این حرف همین یک کلمه است که شیطان با خواستن‌های زمینی، ما را وسوسه می‌کند و آن‌ها را برای ما زینت



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

می دهد. می گوید: «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»^{۱۲} مخلص: یعنی کسی که فقط یک راه را برود و فقط حکم خدا را در تمام مناسبات بخواهد. اگر حکم خدا را بخواهد و تماماً بنده او باشد، حقایق آسمانی را طلب می کند و زینت های زمینی خواست او نیست، زمین در قلب این آدم استحاله شده است. در روایت داریم که پیامبر خدا ﷺ می فرماید که: من شیطانم را مسلمان کردم، شیطان من به دست من مسلمان شد،^{۱۳} یعنی شیطان در قلب پیامبر ﷺ مستحیل گشت. دیگر هیچ کاری از آن نمی آید، مثل سگی است که در نمکرار افتاده باشد دیگر نجس نیست. بعد از این که مشخص شد جایگاه عباد مخلص کجاست و این که غیر خدا در آن ها سهمی ندارد و دل هایشان جای غیر خدا نیست که بدان مشغول شوند و شیطان نسبت به اغواء آنها مأیوس است، می فرماید: «قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ»^{۱۴}.

علامه طباطبایی «رحمة الله عليه» در تفسیر این آیه می فرماید:

«خداوند فرمود: این صراطی که بر من است و به سوی من ختم می شود، مستقیم است و اگر کسی بخواهد مسیر مرا بیاید، مشکلی نخواهد داشت، در واقع مثل این است که کوه به کوهنورد بگوید: راه تو بر پشت من است، بنابراین راه شیطان هم موقوف به حکم خدا است، یعنی ای شیطان! تواز ناحیه خودت مالک هیچ چیز نیستی، تنها مالک آن اموری هستی که من تو را مالک کرده ام و من قضای خود را چنین رانده ام که تو نسبت به بندگان من هیچ کاری نمی توانی بکنی، مگر آن هایی که پیروی ات می کنند».

پس فرمود این راهی است به سوی من، کدام راه؟ راه عباد مخلص. «عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ»؛ و این راه مستقیم است، یک راه است. کسی که کوه می رود، می خواهد به قله برسد، حالا کسی که این راه را می رود و بر پشت کوه قدم می زند، در واقع کوه می گوید بر پشت من قدم بزن تا به قله من برسی. «مُسْتَقِيمٌ»؛ یعنی این راه راهی است که هدف در آن است، و این راه بر من است، یعنی در شرایط زندگی مخلصانه، هم در آغوش خدایی و هم به سوی خدایی.

۱۲ - سوره حجرات، آیه ۴۰.

۱۳ - «بحار الأنوار»، ج ۶۰، ص ۳۱۹.

۱۴ - سوره حجر، آیه ۳۹.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

اولاً گفت: «هذا» یعنی این راه دور نیست. آیا خودتان در خودتان نگاه کرده‌اید؟ شما اگر بگویید: خدایا تو را می‌خواهم! این راه است یا مقصد؟ توفیق این که بتوانید بگویید خدایا تو را می‌خواهم، این توفیق از طرف خداست، حالا چه کسی را می‌خواهید؟ خدا را، هم در آغوش خدایید، هم به سوی خدایید. خدا نعوذ بالله، سنگ و چوب نیست که بگویید مگر می‌شود آدم هم در آغوش مقصد باشد و هم در جهت مقصد؟! بله می‌شود، خدا مقام حضور محض است. اگر کسی در مسیر بندگی خداوند باشد، در یک مرتبه از فیض الهی قرار دارد و در کنف الهی و به سوی او است.

میشأ إغواء شیطان خود انسان‌ها هستند

بعد به شیطان فرمود: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ»^{۱۵} تو بندگان من را نمی‌توانی گمراه کنی و بر آنها سلطه نداری، جز آن‌هایی که از تو تبعیت می‌کنند. چه کسانی از شیطان پیروی می‌کنند؟ «مِنَ الْغَاوِينَ»؛ یعنی آن‌هایی که مسیر انحرافی را انتخاب کرده‌اند و مقصدشان خدا نیست، پس آیه بنا به فرمایش علامه «رحمة الله» می‌فرماید: «آدم و فرزندانش همه بندگان خداوند، نه آن‌طور که ابلیس پنداشته مخلصین فقط بندگان او باشند و خداوند بقیه بندگان را زیر سلطه شیطان رها کرده باشد، هرگز چنین نیست، منتهی نظام هستی چنین است که آن‌هایی که خودشان میل به پیروی از شیطان را دارند، این‌ها هستند که ابلیس بر آنها حکمفرمایی دارد، ولی نه مستقلاً، بلکه به جهت گمراهی که خود افراد در ابتدا پذیرای آن شدند».

یعنی ای شیطان! کسی که مقصدش خدا نیست، و از غاوین است و می‌خواهد تو را پیروی کند، تو می‌توانی او را گمراه کنی، پس اولاً: گمراهانی که تحت تأثیر شیطان قرار می‌گیرند، ابتدا غوایت و گمراهی از خودشان شروع می‌شود و بعد دنبال شیطان می‌روند، لذا آیه می‌گوید: «إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ»؛ تو نمی‌توانی کسی را گمراه کنی مگر آن‌هایی که اول خودشان خواستند جزء غاوین و طالب غیر بندگی باشند. ثانیاً: فقط همین غاوین از تو پیروی



می‌کنند، پس هر کسی دنبال تو نمی‌آید و تو هم هر کسی را نمی‌توانی دعوت کنی. ای شیطان! پیرو تو، خودش مقصدش را زمین انتخاب کرد و تو هم کمکش کردی. شاید بگویند: اگر خودشان گمراهند، پس کار شیطان چیست؟ عرض کردم، شیطان کمکشان می‌کند، یادشان می‌آورد، وسوسه یعنی؛ آنچه را گمراهان می‌خواهند نمی‌گذارد فراموش کنند. فرشته به قلب مؤمن الهام می‌کند تا خدایی را که می‌خواهد فراموش نکند. شیطان به قلب غیرمؤمن نزدیک می‌شود، نمی‌گذارد دنیایی را که می‌خواهد فراموش کند. این آیه می‌گوید خودشان تحریکات شیطان را برگزیده‌اند، مثل این است که آمریکا می‌گوید: ما با ماهواره‌هایمان، این بی‌حجاب‌ها را در خیابان‌ها راه انداختیم. در صورتی که این‌طور نیست، این‌ها خودشان این راه را می‌خواستند، ولی راه را بلد نبودند، آمریکا راه را به آن‌ها یاد داد. کسی که بخواد مشروب بخورد و مغازه مشروب‌فروشی را بلد نباشد، از دیگری پرسد و او هم به آن فرد یاد بدهد، وقتی که مست می‌شود و بیرون می‌آید، آن فرد بگوید: من او را مست کردم؟! نه! خودش خواست و رفت و شما کمکش کردید. شیطان هم فقط کمک می‌کند، پس با عنایت و دقت بیشتر موضوعی که خداوند در رابطه با نقش شیطان مطرح می‌فرماید دنبال کنید؛ می‌فرماید: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ» ای شیطان! تو آن نیستی که بتوانی بر بندگان من مسلط شوی، مگر آن بندگان گمراهی که از تو پیروی می‌کنند. پس اولاً؛ ای شیطان! تو مغرور نشو که خودت کاره‌ای هستی. ثانیاً؛ ای بندگان خدا! نگران نباشید، این‌طور نیست که خداوند شما را در چنگال شیطان رها کند. ثالثاً؛ «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ»^{۱۶} جهنم حتماً موعده کسانی است که از تو تبعیت کردند و این‌طور هم نیست که آن‌ها هم همین‌طور رها شدند که هر چه بخوانند بدی کنند، بلکه چنین تبعیتی از شیطان نهایت بسیار اسفباری دارد به نام جهنم که إن شاء الله بحث آن خواهد آمد.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»



جلسه پانزدهم
انسان عین انتخاب گری



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انسان؛ مسئول اعمال خود

در رابطه با علت وجودی شیطان سؤال مطرح شده که لازم شد بر روی این موضوع بیشتر بحث کنیم. ابتدا باید متوجه بود که انسان عین «اختیار» است - نه اختیار به بدی، و نه اختیار به خوبی - درک این مسئله در روح انسان به صورت بدیهی مشخص است و احتیاج به برهان ندارد، چون وقتی کسی بدی کند، او را تنبیه می کنیم و اگر خوبی کند، او را تشویق می کنیم، زیرا متوجه هستیم کسی که بدی کرده است، می تواند خوبی کند و لذا او را تنبیه می کنیم و عملاً می گوییم تو می توانستی این عمل بد را انجام ندهی، چرا انجام دادی؟ و آن کس که خوبی کرده، چون می تواند بدی بکند، و نکرده او را تشویق می کنیم، پس قبول داریم این انسان در ذات خودش، عین بدی و عین خوبی نیست. شما هیچ وقت به قلبی که در سینه شما حدود ۷۲ مرتبه در دقیقه می زند، نمی گوید بارک الله که به این خوبی می زنی چون کاری غیر از این کار در مقابلش نبوده است و حالا بین آن دو کار این کار را انجام داده است. یا به انسانی که موهایش رشد می کند، نمی گوید بارک الله موهایت رشد کرد، چون دو حالت رشد کردن و رشد نکردن در مقابل مو نیست؛ بلکه اقتضای وجودی اش در آن شرایط همین رشد کردن است، به اصطلاح لاقتضاء نیست. ولی انسان در ذات خودش لاقتضاء است، یعنی نه عین انتخاب بدی ها است و نه عین انتخاب خوبی ها، هر چند در فطرت خود گرایش به خوبی دارد، ولی در عین حال در انتخاب یا عدم انتخاب آن گرایش لاقتضاء است. حال که این نکته روشن شد؛ آن وقت با دقت بیشتر معلوم می شود که اصل و هویت انسان عین انتخاب است و نه چیز دیگر. چون انسان نه تنها عین انتخاب خوبی ها و بدی ها نیست، حتی عین بدن خود و یا



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

اطلاعات خود هم نیست، چون بی بدن هم باز انسان است و اطلاعات را در گرو انتخابی که کرده است به دست آورد. پس یک چیز بیشتر در عمیق ترین لایه انسانی برای انسان نمی ماند و آن همان انتخاب گری او است. شما می بینید که می توانید مسجد بروید و می توانید میخانه بروید. این توانایی انتخاب به مسجدرفتن یا به میخانه رفتن را انتخاب گری می گویند، اما نه عین به مسجدرفتن هستید و نه عین به میخانه رفتن هستید. پس فقط عین انتخاب کردن هستید و همواره در طول زندگی عملی را انتخاب کرده اید و در آن عمل به سر می برید. آنچه شایسته دقت است این نکته است که این حالت انتخاب گری را هر انسانی می تواند در درون نفس خود به نحو علم حضوری احساس کند.

پس حالا که انسان، عین انتخاب است و بدی و خوبی در ذات انسان از قبل تعیین نشده است، می گویم انسان اگر بدی را انتخاب کرد، خودش انتخاب کرده است و اگر خوبی را انتخاب کرد، خودش انتخاب کرده است.

انتخاب گری، عامل موجودیت بخشیدن انسان

کار فرشته از طریق الهامات معنوی به قلب انسان، آسان کردن انتخاب اعمال نیک است و نه ایجاد انتخاب اعمال نیک. عامل انتخاب، خود انسان است. انسان خودش انتخاب گر است، اگر عین انتخاب کردن است و موجودیتش، همان انتخاب کردنش است، پس انتخاب گری اش هم همان موجودیت و مخلوقیتش است. مثلاً ما می گوئیم: این آقا کیست؟ مسلماً ما در رابطه با شخصیت او سؤال می کنیم و شخصیت او بدنش نیست، چون بی بدن هم باز هست، شخصیتش مربوط به باسواد بودنش هم نیست، چون سواد داشتن، به معنی دارا بودن اطلاعات، از اعتبارات ذهنی است، و آن اطلاعات حقیقت انسان نیست، و همان اطلاعات را هم بر اساس انتخاب خودش به دست آورده است. باز اگر در این رابطه مسئله را دقیق دنبال کنید، می رسید به این نکته که حقیقت انسان فقط انتخاب گری است و لا غیر، یعنی نفس انسان عین انتخاب گری است، و با انتخاب های خود هویت خود را به وجود می آورد و به عنوان فرد خاص شکل می گیرد. اگر در رابطه با شناخت انسان ابتدا از این طریق وارد شویم در تحلیل انسان راحت تر جلو می رویم. اگر این مسئله حل شود که انسان جز انتخاب نیست، و مرد بودن و زن بودن حقیقت او نیست و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

مواظب باشیم این موضوعات حجاب توجه به اصل انسان نکردد. می‌رسیم به این که حقیقت انسان فقط انتخاب است و به اندازه‌ای که انتخاب می‌کند، به خودش موجودیت می‌بخشد.

با توجه به نکته فوق؛ که هرگونه انتخابگری، منتخَب و انتخاب شونده‌ای می‌خواهد، پس این انسان که حقیقتی غیر از انتخاب کردن ندارد، باید چیزی باشد تا انتخاب کند، و خدای حکیم که هیچ چیزی را لغو خلق نمی‌کند حتماً شرایط انتخاب انسان را فراهم می‌نماید. از طرفی ملاحظه می‌فرمایید که انسان دو جنبه و وجه در درون دارد، آن دو جنبه که در درون انسان قرار دارد عبارتند از: «فطرت» و «غریزه»؛ و نیز در مقابل خود دو دعوت‌کننده دارد که عبارتند از: «ملک» و «شیطان». حالا که انسان عین انتخاب است، در نتیجه منتخَب و انتخاب شونده می‌خواهد، و باید چیزی باشد که انتخاب کند، و گرنه انتخابگری او بی‌معنا و لغو خواهد بود، و محال است موجودی که عین انتخابگری است انتخاب نکند. همان‌طور که آب، عین تری است، و محال است که تر نکند. انسان هم که عین انتخابگری است، محال است انتخاب نکند، بودنش عین انتخابگری است. حالا که بودن انسان همان انتخابگری است، فرق پیامبر خدا ﷺ با یک کودک یک‌روزه و ابوسفیان در این است که پیامبر خدا ﷺ انتخابگری است که نظر به منتخَب‌های عالی و متعالی دارد. آن کودک؛ انتخابگری است که هنوز فرصت انتخاب نیافته، و ابوسفیان انتخاب‌گری است که منتخَب‌های بدی را انتخاب کرده است.

حال با توجه به این که انسان در ذات خود موجودی است که نسبت به انتخاب خوبی‌ها و بدی‌ها، لاقضاء و موجودی است که ذاتش فقط انتخابگری است - نه بد انتخاب کردن و نه خوب انتخاب کردن - پس چنین موجودی اولاً: حتماً منتخَب می‌خواهد، و نمی‌تواند انتخاب نکند. ثانیاً: با توجه به این که ذاتش نسبت به انتخاب خوبی‌ها و بدی‌ها لاقضاء است، پس با انتخاب‌هایی که می‌کند، خودش، خودش را خلق می‌نماید. زیرا چیزی که در ذات خود عین امکان یا لا اقتضابودن است تا مرجع و یا رجحان‌دهنده‌ای در صحنه نیاید محقق نمی‌شود.

انسان قبل از این که انتخاب کند، فقط انتخابگری است. کودکی که به دنیا می‌آید، ابتدا در عین این که قدرت انتخاب دارد ولی چیزی را انتخاب نکرده، و در حالت لاقضای صیرف است. حالا که به مرور شروع به انتخاب کردن کرد، از آن جهت که انتخاب کرد، از لاقضایی درمی‌آید. مثلاً بین مسجد رفتن و میخانه رفتن حتماً یکی را انتخاب می‌کند، و موجودیت و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

مخلوقیتش در راستای آن انتخاب شکل می‌گیرد و هر چه را انتخاب کرد، آن انتخابش، خودش است و در واقع با آن انتخاب، خودش را انتخاب کرده است، و شخصیت نهایی خود را با انتخاب‌هایش می‌سازد، و حالا که با انتخاب‌هایش و با توجه به اهداف آرمانی که دارد، خودش را می‌سازد، در واقع با هر انتخابی، مرتبه‌ای از خود آرمانی‌اش را شکل می‌دهد.

شیطان و ملک در ساختن خود آرمانی به انسان کمک می‌کنند. هیچ کدام از شیطان و ملک برای انسان انتخاب نمی‌کنند، بلکه باعث می‌شوند تا انسان انتخابگر، خود آرمانی‌اش را از حالت بالقوه به حالت بالفعل در آورد. حالا اگر خود آرمانی‌اش با دعوت شیطان همسنگی داشت، دعوت شیطان برایش شیرین می‌شود و شیطان را از خودش می‌داند، و اگر خود آرمانی که برای خود در نظر دارد با دعوت ملک و تذکر انبیاء همسنگی داشت، ملک و انبیاء را از خود می‌داند. در همین راستا خداوند به پیامبرش می‌فرماید: «فَذَكَرُ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ، لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ»^۱ ای پیامبر! تو فقط آن‌ها را متذکر کن تا اگر طالب حقیقت بودند به بیراهه نروند، تو بنا نیست بر آن‌ها سیطره پیدا کنی و مجبورشان کنی راه حق را انتخاب کنند. یا می‌فرماید: «هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ وَيَلْعَلُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذَكَّرُوا الْأَلْبَابَ»^۲ این قرآن آگاهی برای مردم است، برای این که آن‌ها را از خطر انتخاب‌های بد بترسانی و متوجه خدای واحد شوند و برای اهل خرد عامل ذکر و یادآوری هدفی است که خود انتخاب کرده‌اند.

حال در چنین جهانی و با چنین انسانی که عین انتخابگری است و با توجه به این که انتخابگری یعنی رحجان دادن یک طرف، پس حتماً این جهان، جهان امتحان است تا معلوم شود انسان با انتخاب‌هایش چگونه شخصیتی را برای خود شکل می‌دهد.

دقت بفرمایید که من عین انتخاب هستم، و حتماً هم انتخاب می‌کنم و با انتخاب‌هایی که انجام می‌دهم عملاً امتحان می‌دهم، و در این راستا دعوت ملک یا شیطان عملاً امتحان را آسان می‌کند. ذات انتخابگر انسان نه عین انجام دعوت ملک است، و نه عین انجام دعوت شیطان. آری! اگر فقط یکی از آن دو در مقابل انسان قرار داده شود دیگر عمل انتخاب کردن محقق

۱- سوره غاشیه، آیات ۲۱ و ۲۲.

۲- سوره ابراهیم، آیه ۵۲.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نشده است. اگر شما ذاتان فقط ملک انتخاب کردن باشد، شما انتخابگر نیستید، مثل آب خواهید بود که ذاتش تری است، آب تری را انتخاب نکرده است چون در مقابلش یک منتخَب دیگر قرار نداشته است، اما انسان که عین انتخابگری است، پس در ذاتش نه انجام دعوت ملک است و نه انجام دعوت شیطان و امتحان از این جهت جایگاه خود را پیدا می کند.

ریشهٔ انتخاب‌ها

فرق پیامبر خدا ﷺ با ابوسفیان «لَمَّا دَعَاهُ» در توجه به آن خود آرمانی است که برای خود پسندیده‌اند. عرض شد پیامبر ﷺ در انتخابگری، منتخَب‌های خوبی را انتخاب کردند و از طریق آن‌ها خود آرمانی خود را خلق نمودند. و لذا در مقابل دعوت به خوبی‌ها توسط ملک و دعوت به بدی‌ها توسط شیطان، خوبی‌ها را انتخاب کردند. شیطان به اندازهٔ ملانکه در روح انسان فعال است، خود انسان باید تکلیف خود را با این دعوت‌ها مشخص کند. چرا پیامبر ﷺ دعوت ملک را انتخاب کرد؟ چون در عین این که می توانست دعوت شیطان را انتخاب کند، ولی ادامهٔ خود را در پذیرش دعوت شیطان جستجو نمی کرد، به دنبال خودی بود که آن خود را شیطان به او پیشنهاد نمی کرد، شخصیتی را برای خود انتخاب کرده بودند که شیطان زمینه به فعلیت در آوردن آن شخصیت برای آن حضرت نبود. و این انتخاب به عهدهٔ خود آن حضرت است، برای این که انتخابگر است، پس او خودش را با انتخاب دعوت ملکی خلق کرد. چرا سرمایهٔ او این انتخاب شد؟ برای این که می توانست انتخاب نکند، و می توانست دعوت مقابل آن را انتخاب کند، چون ذاتش نسبت به پذیرش هر کدام از این دعوت‌ها، لاقضاء بود.

حال اگر شیطان نبود، باز هم انسان انتخابگر بود، باز هم انسانی که به دنبال ساختن شخصیت آرمانی خود است که آن شخصیت با انجام بدی‌ها ساخته می شود، به دنبال بدی بود و بدی‌ها را انتخاب می کرد، ولی نمی توانست آن شخصیت مطلوب خود را به فعلیت کامل در آورد. پس شیطان برای این فرد، دعوت به سوی مطلوب است. به اصطلاح فیلسوفان، شیطان علت معده است، یعنی شرایط بدی را فراهم می کند و نه علت حقیقی انتخاب بدی‌ها در انسان باشد، همچنان که اسلام شرایط خوبی کردن را فراهم می کند، ولی خود انسان‌ها باید خوبی را انتخاب کنند و از اسلام برای بالفعل کردن آن انتخاب کمک بگیرند، مثلاً در نظام اسلامی بر



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

اساس حکم اسلام فروشگاه‌های مشروب نمی‌توانند وجود داشته باشند. این غیر از این است که بگوییم: الحمدلله مردم اهل مشروب نیستند، آری می‌توان گفت: الحمدلله که زمینه بدی کردن انسان‌های بد به راحتی فراهم نیست. چون خداوند فرمود: «سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي»؛ رحمت من از غضب من جلوتر است، و لذا شرایط رحمت خود را برای انسان‌ها فراهم می‌کند، حالا اگر خودشان سعی در انتخاب عوامل تحقق غضب الهی کردند، دیگر خود دانند. خداوند می‌فرماید: در جامعه اسلامی کاری کنید که مردم به راحتی نتوانند بدی‌ها را انجام دهند و این غیر از این است که مردم بدی‌هایی را که انتخاب کرده‌اند جزء شخصیتشان نشود. حتی ممکن است روز قیامت کسی در نامه اعمالش ارقام زیادی از بدی داشته باشد، به جهت این که می‌خواسته با تمام اراده آن‌ها را انجام دهد، ولی به جهت نبودن شرایط، نتوانسته است. همیشه این طور نیست که فکر گناه، گناه نباشد. آری گناه‌هایی که تحققش به انجام عمل است و تا عمل نشود نفس قانع نمی‌شود، فکر این گناهان، گناه نیست، اما گناه‌هایی که حقیقتشان همانی است که در فکر انسان است، همان فکرش هم گناه است. پس اولاً؛ اگر گناهی حقیقتش به انجام آن باشد و فرد انجام ندهد، آن گناه را تا فرد انجام نداده است، در نفس او ثبت نمی‌شود، ولی اگر همین گناه را با تمام وجود اراده به انجام آن دارد ولی شرایط انجام آن نبود، در پرونده اعمال او که همان نفس او باشد، آن گناه ثبت می‌شود، ثانیاً؛ گناهانی است که حقیقتشان به فکر است، مثل شرک یا انکار معاد؛ این گناهان صرفاً در فکر بودنش هم گناه است و مشمول عذاب الیم الهی است.

سؤال: گمراهی غاوین یا آن‌هایی که انحراف از مسیر بندگی خدا را انتخاب کرده‌اند، اگر از طرف شیطان نیست، پس از کجاست؟

جواب: همچنان که قبلاً عرض شد؛ قرآن می‌فرماید: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ»^۳ و روشن شد که خداوند می‌فرماید: شیطان فقط غاوین یا گمراهان را مدیریت می‌کند. پس غاوین یعنی کسانی که چیزی پیش خود دارند و بر اساس آن شخصیت آرمانی که به دنبال به فعلیت درآوردن هستند دعوت‌های شیطان را می‌پذیرند و اصل و اساس

۳- سوره حجر، آیه ۴۲.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

گمراهی آنها همان انتخابی است که برای شخصیت خود کرده‌اند، و نظام حکیمانۀ الهی شرایط به فعلیت در آوردن آن شخصیت را با اجازه‌ای که به شیطان داد برای آنها فراهم نمود. سؤال: انسان که فطرتاً بد نیست و خوبی را می‌خواهد، پس باید کسی او را بد کرده باشد. جواب: عنایت داشته باشید که برای انسان انتخابگر دو وجه است: یکی کشش فطرت و یکی هم کشش غریزه، انسان هر کدام را انتخاب کند، همان شخصیتش می‌شود. منتها انسان آن‌چنان است که اگر کشش‌های فطرت را انتخاب کند، این انتخاب فطری هماهنگ و وجودش است و احساس می‌کند به خودش جواب صحیحی داده است، و به این اعتبار می‌گوییم انسان فطرتاً خوب است. پس انسان از آن جهت فطرتاً خوب است که اگر خوبی را انتخاب کرد، آن خوبی هماهنگ جانش است، ولی ذات انسان انتخابگر است، و این ذات آنچنان است که اگر دین را انتخاب کند، آن دین هماهنگ فطرت و ذاتش است و نسبت به این انتخابش اذیت نمی‌شود و اگر غیر دین را انتخاب کند، غیر دین هماهنگ ذاتش نیست و اذیت می‌شود، یعنی ذاتش در عین این که انتخابگر و نسبت به خوبی و بدی لاقضاء است، یک اقتضای دیگر هم دارد و آن این است که چون درجه‌ای از وجود است و وجود هم کمال است و با عدم و نقص نمی‌خواند، از این جهت گرایش به کمال دارد و این غیر از ذاتی است که عین انتخابگری است، پس سؤال از آن جهت اشکال دارد که بین ذات انتخابگری انسان و این که اگر خوبی را انتخاب کند، آن خوبی ملایم و هماهنگ ذاتش است، فرق نگذاشته است.

حتماً متوجه هستید که گرایش‌های فطری و معنوی و مادی، همه و همه در انسان به صورت بالقوه است. آنچه در انسان در ابتدای امر بالفعل است صفت انتخاب‌گری او است و آنچه به ذات او مربوط است، ذات انتخابگریش است. حالا این انتخابگری منتخَب می‌خواهد، همان‌طور که هر انسانی، رزق می‌خواهد. خدای حکیم که هیچ فعلش لغو نیست، اگر ما را طالب رزق خلق کرد، حتماً رزقی خلق می‌کند. اگر ما را طالب آب خلق کرد، آب خلق می‌کند، حالا که ما را انتخابگر خلق کرد، شرایط انتخاب کردن را خلق می‌کند. شرایط انتخابگری برای انسان که ابعاد روحانی و غریزی دارد، مقابل‌بودن انسان با شیطان و ملک است، همه این‌ها شرایط‌اند تا انسان بتواند با انتخابگری خود شخصیت آرمانی خود را از حالت بالقوه به حالت بالفعل در آورد. به قول شهید مطهری «رحمة‌الله‌علیه» در کتاب فطرتشان، انسان فطرت



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

دارد، بدین معنی است که امکان خوب شدن دارد. اصلاً فطرت یعنی کششی به سوی خوبی‌ها، ولی اصرار دارند که ما متوجه شویم این فطرت به حالت بالقوه است. حالا اگر عکس آن باشد و بگوییم انسان فطرتاً خوبی می‌خواهد، یعنی در ذاتش خوبی بالفعل هست، این یعنی انسان ذاتاً خوب است، پس دیگر انسان بد نباید داشته باشیم. ولی اگر گفته می‌شود انسان فطرتاً خوبی می‌خواهد، و متوجه شویم این یعنی بالقوه فطرت او طالب خوبی است، حالا یا این طلب بالقوه را با انتخاب‌های خود به صورت بالفعل درمی‌آورد و یا نه. اگر با انتخاب دعوت‌های فطری، شخصیت خود را مطابق آن دعوت‌ها خلق کرد، انتخابی در جهت به ثمر رساندن خود انجام داده و آن انتخاب مطابق نوامیس روحش می‌باشد و لذا در ابدیت خود در سختی نیست و پیامبران آمدند تا همین را به انسان گوشزد کنند. اولاً: نوع عذاب‌های قیامت را برای انسانی که مطابق فطرتش عمل نکرده است، برای او روشن نمایند. ثانیاً: راه و رسمی را که در قیامت او را نجات می‌دهد، به او گوشزد کنند و این انسان اگر به فطرت خود رجوع کند، کلیات سخن انبیاء را تصدیق می‌کند.

پس همان‌طور که شهید مطهری «رحمة الله علیه» می‌فرماید: فطرت جنبه بالقوه انسان است از جهت کمال او، یعنی جای خالی شخصیت حقیقی انسان است، اگر این جای خالی را پر کند، سعادت‌مند است، اگر این جای خالی را پُر کرد و به حالت بالفعل درآورد، آن انتخاب فطری را به عنوان یک سرمایه در شخصیت خود دارد، چون حالت بالقوه خود را به حالت بالفعل درآورد. یک سنگ حالت بالقوه و به عبارت دیگر جای خالی شجاعت را ندارد، یعنی در سنگ استعداد شجاعت نیست، بلکه شجاعت در سنگ مطلقاً معدوم است، اما نه معدومی که امکان وجودش در آن باشد، چون چیزی که قوه چیزی را دارد، درست است که آن صفت را فعلاً ندارد و آن صفت فعلاً در آن معدوم است، منتها عدمی است که می‌شود موجود شود. انسان بر اساس فطرتش، بالقوه خوبی طلب است، یعنی فعلاً خوبی ندارد، ولی جای خالی آن یا حالت بالقوه آن را دارد، نسبتش با کشش به سوی خوبی‌ها، مثل سنگ نیست. حالا اگر این جای خالی یا حالت بالقوه را با انتخاب‌گریش پُر کند، مطابق ذاتش عمل کرده است و اگر آن حالت را به صورت بالفعل در نیاورد، چون موجودی است عین انتخاب‌گری، طرف مقابل آن را انتخاب خواهد کرد و از آن طریق جای خالی خود را با بدی‌ها پر می‌کند و چون مطابق فطرت



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

خود انتخاب نکرده است، روحش نسبت به انتخاب‌هایی که انجام داده است معذب خواهد شد.

سؤال: فطرت در انسان بالقوه است، و برای انسان امکان شدن مطابق فطرت وجود دارد، منظور آیه «وَأَقِمُّوا وَجْهَكُمْ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» که می‌فرماید: ای انسان! جهت خود را در جهت دین نیکان قرار ده، که خداوند انسان‌ها را بر همان اساس سرشته است، چیست؟ آیا نباید چیزی به نام فطرت در انسان‌ها باشد تا خداوند به آن‌ها بگوید جهت خود را براساس آن قرار دهید؟

جواب: خداوند در این آیه می‌فرماید فطرت انسان الهی است، یعنی ای انسان! جای خالی تو و آن استعدادی که باید به درستی از حالت بالقوه به حالت بالفعل درآوری، یک استعداد الهی است، این جای خالی وجود تو یک استعداد و طلب شیطانی نیست. یک سنگ اصلاً جای خالی اعم از الهی یا غیر الهی ندارد، شجاعت با این سنگ غریبه است. یک کودک و یک انسان شجاع در ابتدای خلقت هر دو شجاعت را نداشتند مثل این سنگ بودند، با این تفاوت که شجاعت در ابتدا برای کودک جای خالی‌اش هست، ولی برای سنگ جای خالی و حالت بالقوه‌اش نیست. همان اصطلاح مشهور فیلسوفان که می‌گویند: شجاعت برای کودک عدم ملکه است و نه عدم مطلق. عدم ملکه یعنی عدمی که می‌شود موجود شود، ولی فعلاً نیست. برای دیوار چشم‌داشتن، عدم مطلق است، اصلاً چشم‌داشتن برای دیوار معنا نمی‌دهد، اما چشم‌داشتن برای کسی که نابینا است، عدم ملکه است. درست است که فعلاً نابینا است، اما امکان داشتن چشم در شخصیت او صفر نیست، وجودش نسبت به چشم بی تفاوت نیست. این دیوار وجودش نسبت به چشم بی تفاوت است، یعنی چشم داشته باشد یا نداشته باشد بر دیوار بودن آن چیزی اضافه نمی‌کند، ولی نسبت انسان به فطرتش و ضد فطرتش یکسان نیست، بلکه کشش‌های فطری چیزی است که اگر آن را به حالت بالفعل درآورد، جنبه‌ای از کمال در خود ایجاد کرده است و خداوند چنین جنبه و یا استعدادی را که انسان دارد، به او متذکر می‌شود. پس درست است که می‌گوییم ذات انسان نسبت به فطرت در ابتدای امر صرف قوه است، ولی آن ذات جنبه بالقوه کمالات فطری را دارد، مثل سنگ نیست که جنبه بالقوه فطرت انسانی را ندارد، و این بدین معنی نیست که انسان کمالات فطری را بالفعل دارد و بدین معنی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نیست که اصلاً جنبه بالقوه آن را ندارد و نسبت به آن کمالات خشتی است، بنابراین جای خالی اش را دارد، پس به یک اعتبار، انسان نسبت به انتخاب فطرت و انتخاب غرایز لااقتضاء است. اما ذات انتخابگرش آنچنان است که اگر خوبی را انتخاب کرد، آن ذات با آن خوبی هایی که انتخاب کرده، آنچنان هماهنگ است که با بدی ها آنچنان هماهنگ نیست، اما در ابتدا نه خوبی را بالفعل دارد، نه بدی را.

شرایط امتحان

ملائکه همه مأمور سجده به آدم بودند، یعنی همه آنان مسحّر در راه به کمال رساندن انسان شدند. یک طایفه از آن‌ها مأمور حیات بخشی به انسان، و طایفه دیگر مأمور رزق اویند، و طایفه ای مشغول رساندن علم شدند و خلاصه ملائکه آنچه که زندگی انسان را معنی دار و پرفایده می کرد به عهده گرفتند. پس ملائکه، اسباب های الهی و اعوانی برای انسان اند تا انسان بتواند به مقصد حقیقی حیات خود دست یابد، و از طرفی ابلیس از سجده بر آدم سر باز زد، یعنی بر عکس ملائکه در برابر آدم خاضع نشد و دشمنی اش را با بشر شروع کرد و به این دلیل دشمنی اش با شخص آدم نبود که درخواست کرد تا روزی که بشر در قیامت مبعوث می شود به او مهلت داده شود تا آن محرومیت و رجم از خدا را برای بقیه انسان ها نیز تهیه ببیند.

از آنچه نباید غفلت شود، مسئله امتحان و ابتلاء بشر است و اصولاً آنچه نظام سعادت و شقاوت و ثواب و عقاب بر آن تکیه دارد، مسئله امتحان و ابتلاء است، زیرا تا انسان همواره در میان خیر و شر و سعادت و شقاوت قرار نگیرد و با انتخاب خود و با توجه به نتیجه ای که هر انتخابی برای او دارد، یکی از دو راه را خود انتخاب نکند، انسان خوب از انسان بد چگونه معلوم شود؟ و بر این اساس اگر موجودی نباشد تا در میان ملائکه، که انسان را دعوت به خیر می کنند، انسان را دعوت به شر و تشویق به بدی نکند، امتحانی واقع نخواهد شد.

آری؛ اگر خدا ابلیس را علیه بشر تأیید نموده و او را تا وقت معلوم مهلت داده، خود بشر را هم به وسیله ملائکه تا دنیا باقی است تأیید فرموده است. و این که به شیطان فرمود: «إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ» هان ای شیطان! تو را در زمره مهلت داده شدگان قرار دادم، پس معلوم می شود غیر



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ابلیس کسان دیگری هم هستند که تا آخرین روز زندگی بشر زنده‌اند و خداوند به آن‌ها مهلت داده است.

اگر ابلیس را تأیید کرد تا بتواند باطل و فسق را در نظر بشر جلوه دهد، انسان را هم با هدایت به سوی حق، تأیید کرد و ایمان را در قلبش زینت داد و فطرت توحیدی را به او ارزانی داشت، پس آدمیزاده آفریده‌ای است که خودش به خودی خود از هر اقتضایی مجرد و خالی است، یعنی نه اقتضای سعادت دارد و نه اقتضای شقاوت، و هم راه خیر را که راه ملائکه است، می‌تواند انتخاب کند، و هم راه شر را که راه ابلیس است، می‌تواند انتخاب کند. بشر به هر راه که در زندگی میل کند، به همان راه می‌افتد و اهل آن راه کمکش نموده و آنچه که دارند را در نظرش جلوه می‌دهند تا بشر یکی از آن دو راه را انتخاب کند و سنت امتحان الهی و به بالفعل در آمدن جنبه لاقضایی انسان محقق شود.

پس مهلت دادن به ابلیس، از باب آسان ساختن امتحان است و این که ابلیس گفت: «لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ» منظورش این است که باطل را در نظر بشریت زینت می‌دهم. بعد همچنان که قبلاً تأکید شد می‌گوید: «فِي الْأَرْضِ»؛ یعنی آدمیان را در زندگی زمینیشان که همین زندگی دنیا باشد فریب می‌دهم. و فریب دادن آدم و همسرش هم همین بود که آن‌ها را به مخالفت در امر ارشادی خدا و ادارشان کند و از بهشت بیرون نموده، زمینی‌شان ساخته تا قهراً صاحب فرزندان شوند که وی به اغواء و گمراهی آن‌ها مشغول شود و از صراط مستقیم منحرفشان کند.

در آیه ۲۷ سوره اعراف می‌بینیم که مقصد ابلیس را در اغواء آدم و همسرش، برهنه شدن و متوجه شهوت گشتن قرار داد. اولاً: برهنه شدند، ثانیاً: توجه آن‌ها به عورتشان جلب شد، یعنی اغواء شدن طوری است که جهت روح را متوجه شهوات می‌کند و پیرو آن شهوات، شیطان به مقاصد خودش رسید و می‌رسد، ولی با آیه «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»؛ آن‌هایی که خود را برای خدا خالص کرده و خدا هم آنان را برای خود برگزیده، استثناء کرد، زیرا در دلِ مخلصین جز خدا نیست که بدان اشتغال ورزند. این‌ها بندگانی هستند که برای خود هیچ مالکیتی قائل نیستند و همین روحیه و جهت‌گیری است که کار شیطان را خنثی می‌کند. و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

برعکس، آن‌هایی را ابلیس اغواء می‌کند که خود آن‌ها غوایت دارند؛ «أَلَا مَنْ أَتْبَعَكَ مِنْ الْغَاوِينَ» یعنی خود آن‌ها غاوی‌اند و به اقتضای غوایت و گمراهی خودشان در پی اغواء شیطان می‌روند و به همین جهت هم شیطان در روز قیامت به آن‌ها می‌گوید: «فَلَا تَلْمُزُونِي وَ لَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ»؛^۴ مرا سرزنش نکنید، بلکه خودتان را سرزنش کنید. در واقع ملامت را به خود آن‌ها نسبت داد، البته این طور نیست که شیطان بی‌تقصیر باشد، زیرا او هم به خاطر سوء اختیارش و این که به کار گمراهی مردم پرداخت، و یا بگو به خاطر امتناعش از سجده، چوب خدا شد و خداوند به وسیله او گمراهان را گمراه‌تر نمود و در واقع مددی برای گمراهان شد، پس قابل ملامت و عذاب است و او در واقع ولی و رهبر گمراهان شد.

علامه طباطبایی «رحمة‌الله» موضوع را تا این‌جا در ده‌بند جمع‌بندی خوبی کرده‌اند، می‌فرمایند: قضا‌های اصلی که در ابتدای خلقت انسان رانده‌شده عبارتند از:

۱- «فَأَخْرَجُ مِنْهَا فِرْعَانَ رَجِيمًا»؛^۵ ای شیطان! از آن مقام قدسی به جهت این روحیه‌ات، خارج شو که تو برای همیشه رانده‌شده‌ای، پس اینک شیطان از مقام قدسی رانده شده، و این یکی از قضا‌ها و حقایق عالم وجود است که در این عالم محقق شده و آن عبارت است از خروج شیطان از نظام قرب الهی.

۲- «وَ إِنْ عَلَيْنَا اللَّعْنَةُ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»؛^۶ تا روز جزا لعنت خدا بر تو خواهد بود. این هم یکی از خصوصیات شیطان در عالم است، و یکی از قضا‌های رانده‌شده است که شیطان با شیطنتش این را در هستی جاری کرده است.

۳- «فَأِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»؛^۷ ای شیطان! قانون ما این است که تو تا یک مدتی می‌توانی برای اغواء انسان‌ها فرصت داشته باشی، ولی آن فرصت تا ورود انسان‌ها است به برزخ، و نه بیشتر.

۴- سوره ابراهیم، آیه ۲۲.

۵- سوره حجر، آیه ۳۴.

۶- سوره حجر، آیه ۳۵.

۷- سوره حجر، آیه ۳۸.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۴- «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ»؛ شیطان این قدر دستش باز نیست که بر بندگان خدا هر طور خودش خواست حکومت کند.

۵- «لَا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ»؛ تو بر بندگان من تسلط نخواهی داشت، جز آن‌هایی که خود گمراه هستند و در گمراهی خود به دنبال یک راهنما هستند جهت گمراه‌تر شدن. عرض شد که مخلصین چیزی جز خدا ندارند که مشغول آن شوند، و با شیطان هم مقصد گردند و راه ورود شیطان را در جان خود فراهم کنند. ولی طرف مقابل آن، غاوین مشغول چیزهایی هستند که شیطان می‌تواند از آن طریق وارد شود، پس غاوین اغوای شیطان را از خود شروع کرده‌اند.

۶- «وَإِنْ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ»؛ جهنم هم جایگاه طرفداران شیطان است که این حکم و قضای حتمی است.

۷- «اهْبِطُوا بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ»؛ همه از آن عالم قدس فرود آید، و در شرایطی قرار گیرد که بر همدیگر دشمنی می‌کنید. این شامل همه می‌شود، اعم از شیطان و آدم و حوا! می‌فرماید: بروید در زمین که در آنجا شرایطی هست، به آن مشغول می‌شوید و گرفتار جنگ خواهید شد.

۸- «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ»؛^۹ که البته این حیات زمینی، یک حیات موقت است برای امتحان و انسان را به خودش نشان دادن.

۹- «فَلَمَّا اهْبَطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَأَمَّا يَا تِئْتِكُمْ مَنِّي هُدًى فَمَنِ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^{۱۰} در این زندگی زمینی، برایتان شریعت می‌آید، اگر از شریعت تبعیت کنید، از خطر هبوط در زمین و مشغول شدن به شجره کثرت، نجات پیدا می‌کنید.

۱۰- «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^{۱۱} ولی کسانی که در زمین کفر ورزیدند و انبیاء الهی را تکذیب کردند، در آتش ابدی هستند.

۸- سوره بقره، آیه ۳۶.

۹- سوره بقره، آیه ۳۶.

۱۰- سوره بقره، آیه ۳۸.

۱۱- سوره بقره، آیه ۳۹.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

فلسفه ارسال رسولان

بعد از این جمع بندی، بحث فلسفه حیات زمینی آدم (علیه السلام) را با آیات مطرح شده در سوره مبارک طه ادامه می دهیم به امید این که نکات جدیدی به بحث های قبلی اضافه شود.
می فرماید:

«وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَنِي وَوَعَدْنَا لَكَ عَزْمًا»^{۱۲}

با تمام اطمینان بدان که ما با آدم عهد کردیم و از قبل به او سفارش کردیم، ولی او آن عهد را فراموش نمود و ما در او اراده ای برای انجام تعهدش ندیدیم.

این که می فرماید: از قبل با آدم عهد کردیم، یعنی در ذات و بنیان وجودش، این سفارش را کردیم، و باید آن عهد و سفارش یک نوع عهد تکوینی باشد و نه تشریحی. قبل از این که آدمی به وجود آید بر بنیان آدم و آدمیت یک چنین چیزی نهادیم که به این شجره ممنوعه نزدیک نشود. و این همان مقام ذاتی آدم است. این عهد در مقام تشریحی نیست، چون تازه وقتی آدم در این دنیا آمد، بحث تشریح پیش آمد. آیه می فرماید: ذات انسان چنین توانایی را دارد که ما به آن بگوییم در ذات خودت به شجره ممنوعه نزدیک نشو و نشود، ولی اقتضای آدمیتش این طور بود که نزدیک شد و آن نهی را فراموش کرد. همان طور که در فطرت همه انسان ها این اصل نهفته است که بدی نکنند، ولی همیشه به فطرت نظر نمی کنند، ریشه آن در آدمیت آدم هاست. و لذا فرمود: «فَتَنِي وَوَعَدْنَا لَكَ عَزْمًا» و او آن عهد فطری را فراموش کرد.

علامه طباطبایی «رحمته علیه» در ذیل این آیه می فرماید:

«در این قسمت نیز فلسفه تشریح دین و ثواب و عقاب را با داستان آدم (علیه السلام) مطرح می کند. صورتی از زندگی دنیا در بهشت برزخی برای آدم متمثل شد و حال برای بنی آدم مجسم می سازد که در بهترین قوام خلقتش کرد و در بهشت اعتدال منزلش داد و از تعلی به سوی افراط یا تفریط که همان پیروی هوای نفس و دوری از خدا است، تهدیدش نمود زیرا موجب از بین رفتن همه سرمایه هایش می شود، تا آن جا که به او بگویند از بهشت نعمت ها به کلی بیرون گشته، به مهبط شقاوت هبوط کن. لذا آیه می فرماید: سوگند می خورم که آدم را

۱۲ - سوره طه، آیه ۱۱۵.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

در گذشته وصیتی کردم، ولی وصیت را ترک کرد و ما او را نیافتیم که در حفظ آن وصیت عزم جازمی داشته باشد، یا بر آن وصیت صبر کند، که آن «عهد» همان نهی از خوردن درخت بود - البته نهی ارشادی و نه نهی مولوی و تشریحی - ولذا عمل نکردن به آن نهی، تعب گرسنگی و تشنگی و عریانی را به همراه داشت و نه معصیت و مؤاخذه آخری را.

آیه می فرماید: ما برای آدم یک اراده محکم نیافتیم. یعنی؛ آدمیت این طوری است که نسبت به سفارشات الهی در فراموشی می افتد. چرا از آن بهشت بیرونش می کنیم؟ چون جزای فراموشی، خروج از بهشت است. حالا چطور این خروج را جبران کنیم؟ برای انسان مذکر می فرستیم و یاد او می آوریم تا اگر خواست این فراموشی و نسیان را جبران نماید. آری؛ لازمه فراموش کردن ذکر الهی، سقوط و هبوط در عالم شجره و کثرات است. علامه «رحمه الله علیه» فرمودند: خداوند در این آیه دارد می گوید چطور شد که دین فرستادیم. شما از خودتان سؤال می کنید که چرا مرا در این دنیا فرستادی؟ جواب می دهد که اقتضای آدمیت؛ یعنی نزدیکی به شجره ممنوعه، تو هم از آدمیت بی بهره نیستی، پس آدمیت تو که عبارت باشد از خودت، به زمین نزدیک شد، چون زمین صورت شجره است. می گوید چرا پیامبر فرستادی؟ می فرماید: برای این که در هبوط و در گرفتاری بین کثرات دنیا، بتوانی مشکل خود را جبران کنی، تا بهشت برای همیشه سرمایه حقیقی تو شود. علامه «رحمه الله علیه» فرمودند: صورتی از زندگی دنیا در بهشت برزخی برای آدم ممتل شد و زندگی دنیا را با همه بایدها و نبایدها روبه روی او گذاردند و او را از رفتن به سوی دنیا با تمثّل شجره، نهی کردند.

حالا اگر بخواهند دنیا را به صورت برزخی اش ممتل کنند، آن دنیا به صورت شجره خواهد بود و به او گفتند: به آن شجره نزدیک نشو «وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» یعنی؛ به طرف دنیا نرو! قبلاً عرض شد که شجره، صورت همان کثرت دنیا است و بدین شکل صورتی از زندگی دنیایی، در بهشت برزخی برای آدم ممتل شد و آدمیت آدم به سوی آن شجره رفت. جنس آدمیت این است که به طرف آن شجره برود و کار انبیاء این است که او را از این نزدیکی نهی کنند و او هم بر اساس آدمیتش به توصیه آن ها عمل نکند، بعد انبیاء به او تذکر بدهند و او پشیمان شود.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

یک تفاوت بین آن بهشت و این دنیا هست، در بهشت برزخی اول نهی بود و بعد نزدیکی، در دنیا اول نزدیکی است و بعد نهی. شما همه‌تان در دنیا هستید، همین که در دنیا قرار دارید، یعنی به شجره نزدیک هستید، خداوند در این آیات برای بنی آدم مجسم می‌سازد که در بهترین قوام و شرایط خلقش کرد، یعنی در بهشت اعتدال منزلش داد و از تعدی و حرکت به یک‌سوی افراط و تفریط که همان پیروی از هوای نفس و دوری از خداست، نهی‌اش نمود و تهدیدش کرد که آن کار موجب از بین رفتن همه سرمایه‌هایش می‌شود ولی آدمیت آدم چنین اقتضایی داشت که آن نهی را فراموش نمود و در نتیجه کار به آن جا کشید که به او بگویند از بهشت نعمت‌ها به کلی بیرون برو و در سرگردانی دنیا گرفتار باش.

نشان دادن آدم به خودش

قضیه آدمیت آدم را با طرح این که فرمود: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَسْبَىٰ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» گسترش می‌دهد، و خبر می‌دهد یک چنین عهدی با آدم کردیم که به این شجره نزدیک مشو و گرنه از بهشت نعمت به کلی بیرون می‌شوی، ولی او فراموش کرد. در آیه بعد ریشه این فراموشی و عوامل آن را طرح می‌کند و می‌گوید:

«وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ»^{۱۳}

وقتی به ملائکه گفتیم که به آدم سجده کنید، همه سجده کردند، ولی ابلیس سجده نکرد و ابا کرد.

«فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰ»

گفتیم؛ ای آدم! این که بر تو سجده نکرد، دشمن تو و دشمن همسر توست، مواظب باشید از بهشت بیرون‌تان نکند که به زحمت می‌افتید.

در واقع می‌خواهد بگوید یک صحنه‌ای به وجود آوردیم که به آدم بفهمانیم تو خودت سفارش ما را فراموش می‌کنی، یعنی خودش را در بهشت به خودش نشان دادند، یا بگو زندگی زمینی را نشان دادند که بین تو جنس‌ات زمینی است، تو آنچنانی که به شجره نزدیک

۱۳ - سوره طه، آیه ۱۱۶.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

می شوی، اولاً: دشمنی شیطان را که به تو گوشزد کردیم، یادت می رود، ثانیاً: بر خلاف نهی ما به شجره نزدیک می شوی، پس در انتخاب هایت زمین را انتخاب می کنی به زمین برگرد! بعد می فرماید: حالا هم که به زمین رفتی، مواظب باش که شیطان را اطاعت نکنی، او دشمن توست، او فن ها دارد، برای تو نقشه می کشد، دشمنی او را در بهشت فراموش کردی. با طرح این نکات فوق العاده عمیق و دقیق به بهترین نحو ما را برای خودمان تفسیر می فرماید و لذا ما انسان ها روی زمین هم این مشکل را داریم که دشمنی شیطان فراموشمان می شود، ممنوع بودن شجره یادمان نمی رود. آدم می دانست که نباید به این شجره نزدیک شود. شیطان آمد نهی خدا را برایش توجیه کرد و او این دشمنی شیطان را فراموش کرد و پیامبران مذکران این فراموشی ها هستند، حالا آیا جا دارد که به پیامبران پشت کنیم؟

شیطان برای آدم قسم خورد که اگر از این شجره بخوری، فرشته می شوی. آدم قبول داشت که خداوند گفته است اگر از این شجره بخورد، ظالم می شود، ولی یادش رفت که شیطان دشمن اوست. ریشه تمام انحراف های ما در همین نکته است. یادمان می رود که دشمن داریم، می دانیم پیامبران گفته اند نمازتان را اول وقت بخوانید، اما توسط شیطان وسوسه می شویم که حالا بعد، و حالا بعد، و با توجیهاات به ظاهر حق به جانب مسئله را تا آخر وقت می کشانیم. نمی فهمیم که این وسوسه ها، وسوسه دشمن است و مقابل حرف رسولان خدا است. یعنی در عینی که می دانیم باید نماز اول وقت خواند، دشمنی شیطان را که وسوسه هایش مقابل سخن رسولان خدا است، فراموش می کنیم. برای همین هم شیطان را به آدم و آدمیت نشان دادند که خوب دقت کن!

«فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى»^{۱۴}

پس گفتیم؛ ای آدم این شیطان دشمن تو و دشمن همسر توست و مواظب باشید شما را از بهشت خارج نکند.



چطور خارج می‌کند؟ دیگر چطور می‌خارج کردن مهم نیست، این مهم است که اگر دشمنی شیطان فراموش شود، آن وقت با روش‌های مختلف کارش را شروع می‌کند و از آن بهشت ما را خارج می‌کند، بهشتی که خداوند در موردش می‌فرماید:

«إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَى»^{۱۵}

شما در این بهشت نه گرسنه هستید، که گرفتار شکم باشید و نه عریانید، که گرفتار لباس و خانه و زندگی باشید، فقط در عالم بقاء و در حضور حق هستید و از نظر به جمال حق در شرف مطلق به سر می‌برید.

مقام بقاء و حضور در محضر حق مقام زیبایی است. إن شاء الله من و شما در این دنیا به جایی برسیم که دیگر نه نگران گرسنگی باشیم و نه نگران غذا و لباس. آن وقت در همین دنیا مقاممان، مقام بهشت لقاء شده است.

«وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَ لَا تَضْحَى»^{۱۶}

آنجا دیگر نه نگران تشنگی هستی و نه نگران گرما و آفتاب‌زدگی. هیچ یک از سختی‌های دنیا آنجا نیست.

شما چرا در تلاش نیستید که این شرایط را برای خود حفظ کنید؟! اگر کسی می‌خواهد شرایط روحانی خودش را از دست ندهد، باید مواظب باشد دشمنی شیطان از یادش نرود.

«فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَا

يَبْيَأُ»^{۱۷}

با آن همه سفارش که خدا فرمود؛ شیطان، آدم را وسوسه کرد و گفت: می‌خواهی تو را به درختی جاودانه و مُلک پایدار هدایت کنم؟

علامه «رحمه الله» در رابطه با این آیه می‌فرماید:

«شیطان یعنی شیریر، و چون ابلیس شیریر است، او را به شیطان لقب داده‌اند. بیلی یعنی کهنه».

۱۵ - سوره طه، آیه ۱۱۸.

۱۶ - سوره طه، آیه ۱۱۹.

۱۷ - سوره طه، آیه ۱۲۰.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

شیطان آدم را وسوسه کرد و گفت: آیا می‌خواهی به درختی راهنمایی‌ات کنم که با خوردن میوه آن عمری جاودانه و سلطنتی دائم داشته باشی؟ - که در آیه ۲۰ سوره اعراف اظهار داشت و گفت: این درخت دو خصوصیت دارد: یکی این که؛ شما را به فرشته تبدیل می‌کند، دوم این که؛ حیات جاودانه پیدا می‌کنید، و نمی‌دانم برای محرومیت از کدام یک خداوند شما را از خوردن آن محروم کرد! - چنانچه ملاحظه می‌فرمایید و قبلاً هم به آن اشاره شد؛ شیطان درست عکس آن چه را می‌خواهد عملی کند، ادعا می‌کند. آری؛ معلوم است که هر کس می‌خواهد جاودانه شود، ولی نه از طریقی که دشمن به انسان پیشنهاد می‌کند. ای آدم! شیطان دشمن توست. دشمن تو گفت: این درخت، شجره خُلد است!! ولی خداوند که ربّ ما است گفته بود به این شجره نزدیک مشو، در همین موقعیتی که هستی می‌توانی بهره‌های لازم را جهت نیل به کمالات مورد نیاز به دست آوری.

در آیات ۱۱۸ و ۱۱۹ سوره طه که بحث آن گذشت، خداوند پیشاپیش اشاره به این نکته فرمود که اگر دشمنی شیطان را فراموش کنید با وسوسه‌های او از آن شرایط معنوی بیرون می‌آید، در آن شرایط، نه نگران گرسنگی هستید و نه نگران عربانی. خداوند فرمود: شما را در جای خوبی جای داده‌ام، فقط حرف مرا بپذیرید و دشمنی شیطان را نیز فراموش نکنید، ولی شیطان برای آن‌ها قسم خورد و وسوسه کرد که من می‌خواهم شما جاودانه بمانید، آن‌ها هم آنچنان جاودانه ماندن برایشان جاذبه داشت که یادشان رفت این دشمن است که دارد جاودانه بودن را وعده می‌دهد، در حالی که درست خداوند در آن جاودانگی که می‌خواستند از طریق شیطان به دست آورند، قرارشان داده بود، مثل این که خداوند رزق ما را در حدی که بتوانیم راحت و با آرامش زندگی کنیم می‌دهد، ولی شیطان می‌آید ما را به رزقی دیگر و با وعده به این که می‌خواهم راحت باشید، دعوت می‌کند و با پذیرفتن آن دعوت، و افتادن به دنبال رزق بیشتر سختی‌ها و ناراحتی‌ها و حرص‌ها شروع می‌شود.

قرآن می‌فرماید: پس دشمنی شیطان را فراموش کردند و به امید جاودانه ماندن، «فَأَكَلَا مِنْهَا»؛ از آن درخت خوردند «فَبَدَّتْ لُهُمَا سَوَاتِنُهُمَا»؛ پس در آن هنگام زشتی‌هایشان آشکار شد و نقص‌هایشان پیدا گشت، گرفتار گرسنگی شدند. اگر انسان به چیزی غیر از آنچه خدا دستور داده نزدیک شد، می‌بیند که برای نان در آوردن چقدر حرص می‌خورد، برای رفع



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

حوادث زندگی دنیایی، چگونه عمر خود را لگدمال می‌کند، این همان معنی گرسنگی و عریانی است که آیه متذکر آن است.

علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» در ذیل آیه «فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْضِفَانِ عَلَيْنِهَا مِنْ وَرَقٍ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى»^{۱۸} می‌فرماید:

«خضف؛ یعنی جمع کردن. غوی؛ یعنی برعکس شد»

«پس هر دوی آدم و حوا از آن درخت خوردند و زشتی‌هایشان نمودار گشت و شروع کردند به جمع‌آوری برگ‌های بهشت و چسباندن آن‌ها به خود، و آدم نافرمانی کرد و به آن خیری که می‌توانست برسد، نرسید.»

این نافرمانی، همچنان که قبلاً هم مطرح شد، در مقابل حکم ارشادی است که اگر آن حکم را عمل کند به منفعی که مربوط به آن است می‌رسد، و این غیر از حکم مولوی است که اگر عمل نکند معصیت کرده و عذاب می‌بیند و با ادله‌ای که در مورد عصمت انبیاء هست، مسلم است که تمرد در مقابل حکم مولوی الهی از ساحت انبیاء به‌دور است و آنان در کلام و عمل در سراسر زندگی معصوم بوده‌اند، و مقصود کسانی هم که گفته‌اند: «انبیاء با داشتن عصمت می‌توانند ترک اولی کنند و ترک اولی با عصمتشان منافات ندارد»، همین است که حکم ارشادی را اگر عمل نکردند، نه معصیت کرده‌اند و نه از عصمت خارج شده‌اند.»

البته عزیزان مستحضرید که این سخن علامه «رحمة الله علیه» در جواب کسانی است که بین آدمیت و آدم و اولین بشر و اولین پیامبر بودن او فرق نگذاشته‌اند و به اعتباری باید گفت: این جواب، به اشکال مطرح شده جواب متوسط علامه «رحمة الله علیه» است ولی جواب اساسی همانی است که تحت عنوان آدمیت مطرح کردند و روشن نمودند در بهشت آدمیت مطرح است که وجهی از حقیقت همه آدم‌ها است که بحث آن بحمدالله گذشت.

پس از آن شجره خوردند و زشتی‌هایشان آشکار شد، «وَ طَفِقَا يَخْضِفَانِ عَلَيْنِهَا مِنْ وَرَقٍ الْجَنَّةِ» و شروع کردند برگ‌های بهشتی را جمع‌آوری کردن. می‌خواستند یک طوری این بی‌آبرویی خودشان را جبران کنند. «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى»؛ و آدم عصیان کرد، و لذا از مسیر اصلی منحرف شد، پس از کمال باز ماند. «غوی»؛ یعنی کسی که مقصد را گم کند.

۱۸ - سوره طه، آیه ۱۲۱.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

حالا همین آدم با همان آدمیتش که عبارت باشد از انتخاب شجره، آمد در این دنیا، حالا این اولین بشر خوب آدمی است یا بد آدمی است؟ مسلّم خیلی خوب است که او را پیامبر قرار دادند، پس آن نزدیکی به شجره قصه دیگری است، و این زندگی زمینی قصه‌ای دیگر. با آمدن در زمین و شروع زندگی زمینی، ساحتی از حیات را شروع نمود و به قدری در این ساحت آمادگی داشت که به عنوان پیامبر خدا، خداوند با او گفتگو نمود.

در رابطه با آدمیت می‌فرماید: «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى»^{۱۹}

سپس خداوند او را انتخاب و برای خود گلچین نمود به طوری که غیر خدا در او شریک نباشد، سپس به او رجوع کرده، نظر به او کرد و هدایتش نمود.

حال ممکن است سؤال شود، این تناقض را چطور برطرف کنیم که در آیه قبل گفت: «عَصَى آدَمُ رَبَّهُ»؛ یعنی آدم در مقابل امر پروردگارش عصیان کرد، و بعد در این آیه می‌فرماید: پروردگارش او را برای خود گلچین کرد و هدایتش نمود. همان‌طور که قبلاً عرض شد؛ آن عصیان، عصیان آدمیت است، در رابطه با نزدیکی به شجره ممنوعه. جنس آدمیت نظر به شجره ممنوعه و تحت تأثیر وسوسه قرار گرفتن است، و استثناء بردار هم نیست، به همین جهت هم، همه آدم‌ها در زمین قرار گرفتند. اما آن آدمیت وقتی به عنوان یک شخص بر زمین هبوط کرد، این شخص خاص، آن‌قدر خوب و پسندیدنی است که خداوند انتخابش می‌کند. می‌فرماید: «ثُمَّ اجْتَبَاهُ» بعد که انتخابش کرد و به او نظر نمود «فَتَابَ عَلَيْهِ» و هدایتش کرد «وَ هَدَى» به او فرمود: تو زمین را انتخاب کردی، پس باید روی زمین بروی، چون صورت برزخی شجره، همین زندگی زمینی است که تو انتخاب کردی.

تا این‌جا بحث آدم به عنوان آدمیت مطرح است و لذا ضمیر هم مفرد آورده می‌شود، ولی حالا که آدمیت ظهور می‌کند به ظهور مرد و زن، ضمیر تثبیه می‌گردد و قرآن می‌فرماید: «قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعاً بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ»؛ خداوند به آن دو فرمود از آن مقام فرو روید، و همگی شما ای انسان‌ها در این فرود آمدن از آن مقام مشترک هستید، چون آن دو صورت برزخی همه شما زنان و مردان عالم هستید و این که می‌بینید همه ما روی زمین هستیم چون همه ما زمین را

۱۹ - سوره طه، آیه ۱۲۲.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

انتخاب کرده‌ایم، و سپس در ادامه آیه می‌فرماید در شرایط هبوط گروهی از شما گروه دیگر را دشمن دارید، چون جنس زمین، جنس تنگی و تنگناها است، به طوری که در دنیا این‌جایی که من نشسته‌ام، شما نمی‌توانید همین‌جا بنشینید و مزرعه‌ای که من دانه در آن می‌کارم، شما نمی‌توانید در همان مزرعه دانه بکارید و لذا با این خصوصیات زمین برای زندگی انسان تنگ می‌شود و در نتیجه تراحم پیش می‌آید و دشمنی‌ها سر برمی‌آورند، البته طبق آخر آیه درست است که زندگی زمینی می‌تواند بستر دشمنی‌ها باشد، ولی با آمدن هدایت الهی، دشمنی‌ها جهت‌گیری درستی به خود می‌گیرد و برای کسانی که شریعت الهی را بپذیرند زمینه امتحان و کمال می‌شود.

معنی هدایت خدا

در ادامه آیه قبل می‌فرماید: «فَأَمَّا يَا تَبٰتُكُم مِّنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى»^{۲۰}

علامه طباطبایی «رحمة الله عليه» می‌فرماید:

« فَأَمَّا يَا تَبٰتُكُم؛ عبارت است از: فَإِنَّ يَا تَبٰتُكُم + ما و نون تأکید.

«از اینجا زندگی زمینی شروع شد و تشریح معنی پیدا می‌کند و لذا خداوند فرمود: همگی از بهشت خارج شوید، بعضی از شما دشمن بعضی دیگر هستید، که البته این دشمنی اهل زمین به خاطر اختلافی است که در طبیعت آن‌ها هست، سپس فرمود: اگر از طرف من هدایتی برای شما آمد و حتماً هم خواهد آمد، پس هر کس هدایت من را پیروی کند، نه در طریقه خود گمراه و نه در رسیدن به نتیجه‌ای که در عاقبت امرش هست، شقی خواهد شد، چه در دنیا و چه در آخرت، زیرا هدایت الهی، دین فطری‌ای است که خدای تعالی به زبان انبیاء اش به سوی آن دعوت فرموده، و دین فطری عبارت است از مجموع اعتقادات و اعمالی که فطرت آدمی آن را اقتضاء می‌کند و جهازاتی که خلقتش بدان مجهز است و به سوی آن دعوت می‌نماید، و معلوم است که سعادت هر چیزی، رسیدن به اهدافی است که خلقتش و جهازاتش تقاضای آن را دارد و به غیر از آن، سعادت دیگری ندارد».

۲۰ - سوره طه، آیه ۱۲۳.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

خداوند می‌فرماید: حالا که روی زمین آمدید و هدایت من هم برای شما آمد، برای این که از این دشمنی‌ها نجات پیدا کنید و مقامتان، مقام بهشت شود، هدایت و شریعتی را که برایتان می‌فرستم پیروی کنید: «فَمَنْ آتَبَعِ هُدَايَ» هر کس هدایت مرا روی زمین بپذیرد، که همان پیام نهی از شجره بود در بهشت برزخی که حالا به صورت وحی پیامبران جلوه‌گر شده است، هر کس هدایت مرا بپذیرد، گمراه و بدبخت نمی‌شود.

هدایت خدا همان چیزی است که روح و فطرت انسان می‌طلبد، و خدا آن را به او متذکر می‌شود. می‌گوید: ای انسان! در نظام وجود تو، تقاضاهایی هست که ممکن است از آن‌ها غافل شوی، پیامبر برایت می‌فرستم که متذکر آن‌ها باشد. مثلاً این درخت سیب وقتی کامل است که سیب بدهد، حالا اگر در عین درخت سیب بودن، میوه دیگری بدهد در آن صورت درخت بدی است و می‌گویند سلول‌های سرطانی شده است، ولی اگر به‌عنوان درخت سیب، سیب بدهد، درخت خوبی است. انسان اگر به اهداف خاصی برسد که مناسب انسانیت او است، برای او سعادت محسوب می‌شود. ولی اگر به اهداف دیگری برسد که ربطی به انسانیت او نداشته باشد، برای او سعادت محسوب نمی‌شود. سعادت انسان خوب، همان چیزی نیست که برای یک گوسفند سعادت محسوب می‌شود. یک گاو نجیب خوب صفاتی دارد که اگر همین صفات را انسان داشته باشد، یک انسان بدی تربیت است، پس هدایت انسان یعنی آنچه جان انسان آماده پذیرفتن آن است و سعادت او در گرو آن است و فقط در آن حالت افکار و حرکات انسان هماهنگ با وجودش می‌شود، و پیامبران برای همین مقصد آمدند.

باز به جمله علامه «رحمة‌الله» عنایت بفرمایید که می‌گویند: «هدایت فطری عبارت است از دعوت انسان به سوی آنچه جهازات خلقت انسان تقاضای آن را دارد و به غیر آن، سعادت دیگری ندارد.»

معنی تنگناهای زندگی دنیا

انسان تشنه، هدایتش به این است که او را به آب برسانند، حالا هر چقدر هم برایش جلوکباب بیاورند، مشکلش را حل نمی‌کند. جان انسان چیزهایی می‌خواهد تا به سعادت خود برسد، حالا وقتی آن چیزها را به انسان متذکر شوند، در واقع او را هدایت کرده‌اند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

در بهشت برزخی فرمود: ای آدمیت! مواظب باش از یاد من نیروی و در نتیجه نهی مرا فراموش کنی. در بهشت به ما فرمود: «وَلَا تُقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» ای همه آدمیت در جلوه آدم و حوا! به این شجره نزدیک نشوید، حالا در دنیا می‌گویید که به دنیا نزدیک نشوید، و اگر می‌خواهید در نزدیک نشدن به دنیا موفق شوید باید همواره به یاد من باشید و نظرتان به من باشد، جهت جانتان به طرف من باشد و این با پذیرفتن شریعت ممکن می‌شود، لذا در ادامه می‌فرماید:

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى»^{۲۱}

علامه طباطبایی «رحمه‌الله» در معنی و تبیین این آیه، می‌فرماید:

«و کسی که هدایت مرا پیروی نکند و از یاد من و یا کتاب من اعراض و دوری کند، در دنیا در تنگی معیشت و در آخرت در کوری است، زیرا برای کسی که با خدا قطع رابطه کند، دیگر چیزی غیر دنیا نمی‌ماند که وی به آن دل ببندد، در نتیجه همه کوشش‌های خود را منحصر به دنیا می‌کند و فقط به اصلاح زندگی دنیا پیش می‌پردازد و هر روز آن را توسعه داده، به تمتع از آن سرگرم می‌شود و از طرفی این معیشت، او را آرام نمی‌کند، حال چه کم باشد و چه زیاد، زیرا چشم به زیاده‌تر از آن می‌دوزد، بدون آن که این حرص به جایی منتهی شود، پس چنین کسی دائماً در فقر و تنگی زندگی به سر می‌برد و همواره دلش علاقمند به چیزی است که ندارد و علی‌الدوام در حسرت آرزوهای برآورده نشده، و در اضطراب از دست دادن آنچه فراهم شده، می‌باشد، در حالی که اگر مقام پروردگار خود را می‌شناخت و به یاد او بود، یقین می‌کرد نزد پروردگار خود حیاتی دارد که آمیخته با مرگ نیست، و ملکی دارد بدون زوال، و عزتی که آلوده به ذلت نیست، و نیز یقین می‌کرد که دنیا دار مجاز و حیاتش در آخرت بیشتر است. اگر او این را بشناسد، دلش به آنچه خدا تقدیرش کرده قانع می‌شود و معیشتش هرچه باشد برایش فراخ گشته، دیگر روی تنگی زندگی و ضنک آن را نمی‌بیند و اگر می‌پنداریم اهل دنیا در فراخی معیشت‌اند، این در مقایسه با معیشت فقرا است، وگرنه در پیش خود هیچ احساس فراخ و راحتی نمی‌کنند، بلکه همواره نسبت به آنچه دارند در ناراضایی هستند و نسبت به آنچه ندارند در دل‌بستگی‌اند، و این که

۲۱- سوره طه، آیه ۱۲۴.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

خداوند در آخر آیه می فرماید: «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى»؛ یعنی او را طوری زنده می کنیم که راهی به سوی سعادتش که همان جهت بهشت است نیابد.

کوری قیامت، صورت فراموشی آیات الهی

می فرماید: اگر کسی از یاد من دوری کند، زندگی اش روی زمین تنگ می شود و به سختی می افتد. معلوم است چرا زندگی اش تنگ خواهد بود، شما اگر خدا را نخواهید و دنیا را بخواهید، مسلّم است که روح شما با دنیا آرام نمی شود و فکر می کنید باید دنیای بیشتر به دست آورید تا آرام شوید، در حالی که شما تجربه کرده اید، اگر کسی امکانات دنیایی زیادی هم داشته باشد، می بینید که راحت نمی شود، بلکه باز امکانات بیشتری از دنیا را طلب می کند. این حالت یعنی هر چه در زندگی به او امکانات دنیایی بیشتری بدهید، باز زندگی برایش تنگ است، چون واقعاً دنیا تنگ است، پس هر کس از یاد خدا برود، حتماً در تنگنای زندگی قرار می گیرد. دو نوع تنگی هم در زندگی خود دارد؛ یکی از جانب آنچه دارد، که چگونه آن ها را حفظ کند، و یکی هم از جانب آنچه ندارد که تلاش می کند به دست آورد، چون برایش آنچه دارد کامل نیست. حالا اگر کسی مدّ نظرش پروردگارش قرار گرفت و او را مقصد و معبود قرار داد، به همه مطلوب خود رسیده است. اگر کسی خدا را بخواهد، پس می فهمد آنچه برایش مقدر کرده است، همان برایش خوب است و به فراخی واقعی می رسد. چرا که اولاً: خدا کمال بی نهایت است، پس هر چه می خواهد آنجا هست. ثانیاً: او حکیم است، پس آنچه را برای بنده اش تقدیر کرده است، همان چیزی است که نیاز بنده اش بوده و لذا از آن زندگی راضی است، آن وقت در آن حالت، دیگر زندگی برای او تنگ نخواهد بود، این فراخی واقعی می شود. شما وقتی از چیزی راضی شوید، دیگر زندگی شما نسبت به آن چیز تنگ نیست، احساس فراخی و آسودگی می کنید. این است که فرمود: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي» کسی که از یاد من دوری کرد، یعنی اگر انسان گرفتار دنیا شد؛ اولاً: زندگی برایش پر از تنگنا است، ثانیاً: «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى»؛ او را در روز قیامت کور محسوس می کنیم، چون وقتی در این دنیا بوده سعادت خود را ندید، پس سعادت خود را در آن دنیا هم نمی بیند و نسبت به آن کور است و نمی تواند در مسیری قرار گیرد که به بهشت و لقاء الهی ختم شود.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

«قَالَ رَبِّ لِمَ حَسْرَتِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا»^{۲۲}

سؤال می‌کند: پروردگارا! چرا مرا کور محسور کردی، در حالی که من قبلاً بینا بودم.

باید از او پرسید در چه چیز بصیر بودی، در سعادت خود یا در دنیا؟

قیمت هر کاله دانی که چیست قیمت خود را ندانی ابله‌ی جان جمله علم‌ها این است، این که بدانم من کی‌ام فی یوم‌الدین در شناخت خودش و در فهم سعادتش که بینا نبود، حالا در قیامت که حقیقت خودش در صحنه است، حقیقت خودش را نمی‌بیند. کسی که در شناخت سعادتش و ابعاد ناب وجودی‌اش بینا نبود در قیامت با شخصیتی از خود روبه‌رو می‌شود که تمام استعدادهای معنوی خود را بی‌جواب گذارده و با حقایقی که ما به ازاء آن استعدادهاست نمی‌تواند مرتبط شود و نور بگیرد. اگر در دنیا درست خود را می‌دید، می‌فهمید که بنده است و باید بندگی خدا را پیشه کند و برای تحقق بندگی باید اوامر و نواهی حضرت رب را بپذیرد و لذا تابع انبیاء الهی می‌گشت و با اسماء الهی و تجلیات آن اسماء مرتبط می‌گشت و لذا راه به سوی بهشت را که همان اسماء الهی است می‌شناسد. ولی این آدم که در دنیا از یاد حق اعراض نمود، در قیامت در شناخت بهشت بینا نیست، اصلاً بهشت را نمی‌بیند. چون در این دنیا بهشت را تجربه نکرد و چشم دیدن بهشت را که همان انس با اسماء الهی است در قلب خود رشد نداد و حالا نسبت به بهشت کور است، اما عذابش را می‌بیند. جهنم را می‌بیند نامه اعمالش را می‌بیند، این که می‌گوید: «لِمَ حَسْرَتِي أَعْمَى» یعنی آنچه که حق است و به واقع دیدنی است، نمی‌بیند، چون در دنیا چشم خداین برای خودش درست نکرد. در نتیجه آن دنیا هم که فقط نشئه ظهور حق است، چشم حق بین ندارد. چشمش باطل‌ها را می‌دید، آنجا هم که باطل نیست. پس آن دنیا کور است و چیزی نمی‌بیند. شما در مناجات شعبانیه می‌خوانید: «وَأَنْزِلْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا»؛ خدایا! چشم‌های دل ما را باز کن، چون چشم‌های دل، چشم‌های حق بین هستند. چشم دنیایی‌ها و سطح‌ها را می‌بیند و وقتی چشم دل باز شد، انسان حق بین می‌شود و لذا در قیامت بینا محسور

۲۲ - سوره طه، آیه ۱۲۵.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

می گردد. انسان کافر در قیامت می گوید: «وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا»؛ خدایا! من در دنیا بینا بودم و چیزهای دنیا را می دیدم و حالا در اینجا که آمدم چیزی نمی بینم.

علامه «رحمة الله» تعبیر خوبی در تفسیر این آیه دارند می فرمایند این که خداوند می فرماید: «أَنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ لَمَخْجُوبُونَ»^{۲۳} آن‌ها در قیامت از پروردگارشان محجوبند. ولی از طرفی عذاب را می بینند و عذاب می کشند، پس این کوری مثل کوری دنیا نیست که مطلقاً نبینند، بلکه نامه اعمال خود را که حجت را بر آن‌ها تمام می کند و نیز اوضاع هول‌انگیز آنجا را می بینند.

در ادامه آیه هست که جواب این که می گوید: پروردگارا چرا مرا کور محسور کردی، در حالی که در دنیا بینا بودم؟! خداوند می فرماید:

«قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا، وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى»^{۲۴}

علامه طباطبایی «رحمة الله» در تفسیر این آیه می فرماید:

«خداوند فرمود: اگر امروز کور محسورت کردیم، عیناً به آنچه در دنیا کردی مجازات می کنیم که آیات ما برایت آمد و فراموششان نمودی و آن‌ها را ندیدی و همان‌طور که آیات ما برایت آمد و تو فراموششان کردی، امروز فراموشت کردیم و این حاصل اعراض از یاد خدا و پشت کردن به هدایت خداوند است.»

خداوند جواب می دهد: ما برای تو خودمان را در جلوه آیات الهی آوردیم و تو ندیدی و قرآنی هم که موضوع را به تو متذکر می شد و یادت می آورد، پشت سر انداختی، تو با فراموشی، آن را رها کردی. حالا صورت فراموشی آیات رب، کوری است، پس در واقع تو کوری خودت را از دنیا برداشته و اینجا آمدی. ما تو را کور نکردیم، کوری تو را به تو دادیم و در آنجا هیچ بهره‌ای از تجلیات انوار الهی به سراغ او نمی آید و خداوند هیچ نظری بر او ندارد.

«وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى»؛ و این چنین امروز فراموش می شوی. ما جزای فراموش کردن آیات الهی را که متذکر یاد خدا بود، به تو می دهیم. تو در اینجا چیزی از خود نداری، جز همین

۲۳ - سوره مطففین، آیه ۱۵.

۲۴ - سوره طه، آیه ۱۲۶.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

فراموشی از حق را. مگر تو حق را فراموش نکردی؟ حق فراموش کردن در دنیا یعنی استقبال نکردن از شرایطی که حق بر قلب انسان تجلی می‌نماید، حال اگر این حالت را در قیامت بیاوریم، یعنی این که حق بر ما تجلی نکند و این یعنی فراموش کردن حق، نه به معنای عمل و عکس‌العمل، بلکه به معنای عینیت، حق فراموش کردن را که بیاورند در قیامت، یعنی در واقع حق به تو نظر نکند، چون با یاد حق در دنیا، نظر حق به قلب تو می‌افتاد و تو با اعمال دنیایی‌ات نتوانستی نظر حق به خودت را در قیامت بیاوری.

بنابراین همچنان که علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» می‌فرمایند: داستان بهشت آدم، مثالی است که سرنوشت آینده یک‌یک فرزندان او را تا روز قیامت مُمَثَّل می‌کند. با نهی آدمی از نزدیک شدن به درخت، دعوت‌های انبیاء را مُمَثَّل کرد. و با نافرمانی آدم که آن را «نسیان عهد» خوانده، نافرمانی فرزندانش را که ناشی از نسیان خداست، مُمَثَّل می‌کند. تنها فرق آدم علیه السلام و بنی آدم آن است که آزمایش آدم قبل از تشریح شرایع بوده و نهی و ارشادی و مخالفت او ترک اولی بوده، ولی آزمایش بنی آدم بعد از تشریح دین و مخالفت آنان، نافرمانی امر مولوی است.

جنس آمدن در زمین، یعنی فراموشی یاد خدا، ولی دقت کنید که توبه آدم را قبول کرد و فرمود: «فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى»؛ آدم توبه کرد و خدا هم توبه او را قبول کرد، پس معلوم است که جبران این فراموشی در شرایط زندگی زمینی آدم، باید محقق شود، که جبران آن ذکر خداست و ذکر خدا یعنی قرآن و انجام دستورات آن.

ذکر، یعنی به یاد آوردن آنچه که تو فراموش کردی. یکی این که فراموش کردی شیطان دشمن توست، و لذا با شریعت آن را جبران کن! پس اصلاً کلّ شریعت معنایش جز این نیست که ما یادمان باشد که حرف خدا این است که شیطان دشمن شماست، و دیگر این که حرف خدا این است که: «يَا آدَمُ! اَنْبِئْهُمْ بِاسْمَائِهِمْ»؛ ای آدم! اسماء الهی پیش توست، تو این‌ها را نشان بده، چرا به شجره چسبیده‌ای و به دنیا گرایش داری، تو در این دنیا آمدی که نمایش اسماء و صفات الهی باشی و نه مشغول شجره دنیا چرا این را فراموش کرده‌ای.

قدسیان یکسر سجود کرده‌اند جزء و کل، غرق وجودت کرده‌اند
ظاهرت جزو است و باطن کلّ کل خویش را قاصر مبین در عین دُلّ



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

«والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته»



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

جلسه شانزدهم
الهام ملك، وسوسه شيطان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ملاصدرا «رحمة الله عليه» در رابطه با فرق بین الهام که مربوط به ملک است و وسوسه که مربوط به شیطان است، هفت فراز مطرح می کند که برای تکمیل بحث نقش ملائکه و شیطان نکات بسیار خوبی را در بردارد^۱ و این شاء الله وسیله ای می شود که انسان بتواند الهام را از وسوسه تفکیک کند و در تقویت الهام ملک و زدودن وسوسه های شیطانی تلاش نماید. آن هفت فراز عبارت است از:

استحکام انسان در الهام ملک یا در وسوسه شیطان

نکته اول:

«خیر و دعوت به خیر توسط ملک انجام می شود و شرّ و دعوت به شرّ توسط شیطان انجام می شود. حیات و تلاش های انسان در طول زندگی خود به خود عبارت است از آن که در یکی از این دو، یعنی وسوسه یا الهام مستحکم بشود. یا انسان، آماده الهام فرشتگان مقرب است که خیر را بر او الهام می کنند و یا آماده برای شرّ شیاطین است که شرّ را بر او القاء می کنند و هر یک از انسان ها در طول حیات همبستگی خود را با فرشته و یا با شیطان محکم می کنند - این نکته را خوب در ذهن داشته باشید که عرصه حیات عبارت است از استحکام قلب، در القائنات نورانی ملک، و یا در وسوسه های ظلمانی شیطان - می فرماید:

۱- «مفاتیح الغیب»، مفتاح چهارم، مشهد دوم. البته سعی شده مطالب خلاصه شود و آن نکاتی که صرفاً مربوط به بحث وسوسه و الهام است گزینش شود.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

انسان از طریق عقاید صحیح و اعمال صالح با ملک استحکام پیدا می‌کند. عقاید صحیح و اعمال صالح، قلب را آماده می‌کنند تا انسان بتواند الهام ملک را بگیرد و حقایق معنوی در منظر قلب او قرار بگیرد.

عقاید فاسد و عمل فاسد، وسوسه شیطان را جذب می‌کند، هیچ‌کس از وسوسه شیطان مصون نیست، ولی همه انسان‌ها آن را جذب نمی‌کنند و تحت تأثیر قرار نمی‌گیرند.

عقیده، اعم از صحیح یا غلط، روح را به سوی معتقد جهت می‌دهد. حال؛ آن چه را که روح می‌جوید اگر واقعی باشد، با آن روبه‌رو می‌شود، و از پرتوهای معنوی آن بهره می‌گیرد، و اگر وهمی باشد، همه عمرش را هم صرف ارتباط با آن کند به چیزی نمی‌رسد. مثلاً اگر به انسان تذکر داده شود که می‌توانی با ملک ارتباط داشته باشی، و جهت‌گیری او هم در مسیر دوری از ملک نباشد، و معصیت زده نباشد، همین که بجوید، می‌یابد، یعنی با ملک روبه‌رو می‌شود. چون اولاً: جنس روح مجرد است و امکان ارتباط با ملک را دارد، ثانیاً: ملک وجود دارد و کافی است که انسان با رفع تعلقات دنیایی، جهت روح را به سوی آن بیندازد و با کسب معارف لازم تناسبی هم با آن پیدا کند. اساساً در تمام کارهایی که در رابطه با روح انجام می‌دهند، از همین خاصیت مجرد بودن روح استفاده می‌کنند، حتی در خواب کردن و هیپنوتیزم. مثلاً کسی ماشینش را گم کرده است، یعنی ماشین الان هست اما نسبت به صاحبش گم شده است، و صاحبش نمی‌تواند آن را پیدا کند، اگر به یک روح ساده‌ای القاء کنند که تو می‌دانی این ماشین کجاست و خصوصیات آن ماشین را به او بدهند، کافی است که آن روح این را بپذیرد که می‌تواند آن را پیدا کند، لذا جهت روح خود را به سوی آن ماشین که خصوصیاتش را برای او ترسیم کرده‌اند، می‌اندازد، و عموماً آن را می‌یابد، چون روح از نظر مکانی همه‌جا هست، اما نظر به همه‌جا ندارد. کافی است به آنچه که ما می‌خواهیم نظر کنند، آن را می‌یابد. اصل این بحث باید در جای دیگر طرح شود و زوایای مثبت و منفی آن مورد توجه قرار گیرد، این را به عنوان مثال عرض کردم که متوجه باشیم که از عقیده صحیح خیلی کار می‌آید، چون عقیده صحیح، روح را به معتقد واقعی وصل می‌کند و لذا انسان با واقعیات متعالی مرتبط می‌شود و چون واقعیات متعالی از جنس انوار معنوی هستند با روبه‌رو شدن روح با آن‌ها از انوار معنوی آن‌ها بهره‌مند می‌شود و بصیرت و حکمت نصیب خود می‌کند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

شما وقتی معتقد به چیزی هستید، آن چیز معتقد و عقیده شما می‌شود. حالا اگر انسان به ملوک عقیده پیدا کند، یا به لوح و قلم و ملکوت عقیده پیدا کند، روحش ابتدا یک نحوه توجه و سپس یک نحوه اتحاد با آن حقایق عالی پیدا می‌کند، و از آن‌ها تأثیر می‌گیرد. عقیده به حقایق، غیر از اطلاع از آن‌ها است، عقیده یعنی پس از اثبات برهانی، به صورت قلبی آن مقام را حس کند، اگر انسان به حقایق معنوی عقیده پیدا کرد و به نحو صحیح آن‌ها را شناخت و عملش هم مطابق عقیده‌اش بود، حالا همین عقیده وسیله‌ای می‌شود که روحش به سوی مُتَعَشِّدَش جهت بگیرد. به همین جهت ملاصدرا «رحمه‌الله‌علیه» می‌فرماید: خود عقیده وسیله جذب الهام ملک می‌شود.

جنبه‌های ملکوتی و ملکی قلب

در دومین نکته می‌فرماید:

«قلب انسان دو جنبه دارد: یکی جنبه عالی و بخش درونی، که به جهان غیب و ملکوت راه دارد و یکی جنبه سافل و بخش بیرونی، که به جهان ماده راه دارد. اگر نظر بر درون و باطن کرد، از ملایکه بالانشین برخوردار می‌شود، و اگر به خارج خود و دنیا نظر کرد، تحت تأثیر شیطان قرار می‌گیرد و یا در بین این دو جنبه سرگردان می‌ماند.»

خودتان این نکته را در خودتان حس می‌کنید. قلب انسان یک جنبه غیبی و یا جنبه توجه به موضوعات برتر عالم دارد، که به آن جنبه ملکوتی می‌گویند و آن جنبه درونی نفس است، و انسان با انصراف از بیرون و توجه به درون و باطن خود می‌تواند با حقایق ملکوتی عالم ارتباط پیدا کند. عمده آن است که ما آن جنبه باطنی قلب را از حالت بالقوه به حالت بالفعل درآوریم.

قلب، یک جنبه بیرونی و حسی نیز دارد که شما می‌توانید با به کارگیری آن جنبه، حواس پنجگانه خود را به سوی مادیات سوق دهید. هر قلبی این طوری است. نفس انسان، یعنی من او، آن جنبه «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» او است، یعنی یک نفخه غیبی است که نازل شده است. حالا اگر از همان منظر نگاه کند و به وجه عالم بالا که از آن نازل شده، نظر داشته باشد جنبه باطنی و غیبی و ملکوتی قلب فعال می‌شود و روح با عالم اعلی ارتباط برقرار می‌کند. و در نتیجه



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بیشتر در معرض الهام ملک قرار می‌گیرد، ولی اگر جنبه‌های بیرونی و حسی، روح را مشغول کرد و آن را از محل اصلی خود خارج کرد در نتیجه از استقرار معنوی خود خارج گشت، روح به وسوسه شیطان مشغول می‌شود و شیطان از این طریق می‌تواند در نفس انسان وارد گردد. و اساساً لازمه مشغول شدن به ظواهر، محروم شدن از بواطن و حقایق غیبی است که محل اصلی و موطن استقرار نفس انسان است.

ظواهر مادی و حسی، خیالاتی را در ما ایجاد می‌کند که شیطان می‌تواند در آن خیالات حضور فعال داشته باشد. ولی حقایق معنوی خیالاتی در ما ایجاد می‌کنند که به کمک آن‌ها شوق ارتباط با عالم معنا در شما پایدار می‌ماند. پس اگر قلبتان به باطن هم نگاه کند، خیالاتی در موطن قوه واهمه ایجاد می‌شود، منتها خیالات نورانی در آن موطن به وجود می‌آورد که عامل و بستر جذبه هرچه بیشتر الهام ملک می‌باشد. به قول مولوی:

آدمی را فریبهی هست از خیال گسر خیالاتش بود صاحب جمال
یعنی رشد و کمال انسان به خیالات او است، ولی به شرطی که آن خیالات از عالم بالا آمده باشد و او را در «وقت» و حضور ببرد، و نه آن که تحت تأثیر حیثیات عالم ماده به وجود آمده باشد و انسان را از وقت و حضور محروم کند.

یک وقت انسان به جنبه بیرونی خودش مشغول می‌شود، در آن حال خیالاتی که در او به وجود می‌آید، خیالاتی است که وسوسه‌ها را جذب می‌کند، برای همین هم می‌گوید اگر خوب دقت کنید، عموماً شما در خیالاتتان به سر می‌برید، اما گاهی آن خیالات سوی سماء است و گاهی سوی ارض است. بر این میناست که نباید دنیا را برای خود جلوه داد، چون در این صورت جنبه پایین و پست عالم، قلب ما را جلب می‌کند. تمدن جدید چون از جنبه‌های غیبی غافل شده، تمدن جلوه‌دادن دنیا است، این همه چراغ و روشنی غیرطبیعی که در این تمدن مطرح است، به این دلیل است که جنبه غفلت از باطن بر آن حاکم است، چون از درون تاریک است و نمی‌تواند حقایق درونی را ببیند، بیرون را بیش از حد روشن نگه می‌دارد تا مشغول بیرون شود و غفلت از درون را نفهمد. این یکی از مظاهر شیطان است و کل این تمدن در دست شیطان است. هر کس به اندازه‌ای که به این تمدن نزدیک شود، به شیطان نزدیک شده است. پس در این فراز ما را متوجه کردند که قلب انسان دو جنبه دارد و با جنبه درونی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

می تواند با ملکوت ارتباط پیدا کند و از خیالات صاحب جمالی بهره مند گردد و در این حالت صورت های بیرونی و مادی نیز او را از حالت معنوی خارج نمی کند، چون دائماً ریشه خیالاتش را از باطن خود تقویت می کند.

الهام یا وسوسه؟

در سومین نکته می فرمایند:

«خواطری بر قلب می گذرد و اراده و خواست را برمی انگیزانند و انسان را به عملی مطابق آن خواطر وامی دارند، حال اگر آن خواطر به بدی برانگیزانند «وسوسه» اند و از شیطان ریشه می گیرند و اگر به نیکی برانگیزانند «الهام» اند و از ملائکه ریشه می گیرند.»

شما بخواهید یا نخواهید خواطر و توجهات درونی بر قلبتان می گذرد. و قلب شما هیچ وقت خنثی و خالی نیست، بلکه همواره خواطری در صحنه قلب شما فعال است و اراده و خواست های شما را برمی انگیزاند و شما را به عملی مطابق آن خواطر وامی دارد. حالا اگر آن خواطر به بدی برانگیزاند و جهت عبودیت ما را از ما بگیرد و روحیه تکبر را در ما بدمد، «وسوسه» است و از شیطان ریشه می گیرد و اگر به نیکی برانگیزاند و تواضع و بندگی را در ما القاء کند، «الهام» است و از ملائکه است. عمده آن است که ما هوشیاری لازم را نسبت به آنها داشته باشیم و اگر از جنس الهام ملک است به خوبی از آن استقبال کنیم تا پیرو هر الهامی، آماده برای پذیرش الهام های برتر بشویم و بصیرت و حکمت همه جانبه نصیب خود کنیم. ولی اگر با مشغولیات دنیایی نسبت به اولین الهام استقبال لازم را انجام ندادیم و عمل مناسب آن الهام را دنبال نکردیم، وسوسه شروع می شود و بی تفاوتی ما را نسبت به الهامات رحمانی دامن می زند.

فرق توفیق با خذلان

در نکته چهارم می فرماید:

«حال اگر این خواطری که به قلب می رسد با هم در تضاد باشند، معلوم می شود که علت آنها با هم تضاد دارند، به طوری که یک وقت است که این خواطر، شما را به کارهای



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

مورد نظر شریعت می‌کشاند، این‌ها از ملک است و اصطلاحاً به آن «توفیق» می‌گوییم، و یک‌وقت این خواطر شما را به پسندیدن کارهای مقابل شریعت الهی متمایل می‌کند و شما سعی دارید توجیهی برای انجام ندادن دستورات شریعت پیدا کنید، این خواطر از شیطان است که به آن «خذلان» می‌گوییم.

اگر خواطری که به قلب ما می‌رسد با هم اختلاف داشته باشند، معلوم می‌شود که علت و سبب آن‌ها با هم تضاد دارند. بدین معنی که نفس ما در آن حالت عرصه احوالاتی است که بعضی از آن‌ها در دست ملک است و بعضی در دست شیطان، و هنوز هیچ‌کدام نتوانسته‌اند غالب شوند و در قلب ما کامل جای گیرند. در این حالت گاهی می‌گوییم خوب است راست بگوییم، بعد می‌گوییم نه، سبک می‌شویم و آبرویمان می‌رود. می‌گوییم: خوب است دروغ بگوییم، باز به خود می‌گوییم آن وقت آدم بدی می‌شویم، در آن حالت چنین تضادی را در خود احساس می‌کنیم.

می‌فرمایند در این حالت که قلب عرصه احوالات متضاد است، خواطری که به نیکی می‌خواند «الهام فرشته» است، و شرایطی را که قلب در آن پذیرای الهام می‌شود «توفیق» می‌گویند. به عبارت دیگر «توفیق» شرایطی است برای قلب که ملک بر آن می‌دمد، و برعکس؛ شرایطی را که قلب پذیرای وسوسه می‌شود و تمایل به بدی پیدا می‌کند، «خذلان» می‌نامند. لذا با توجه به این نکته؛ فرشته عبارت است از گوهری روحی و نورانی که خداوند او را آفرید و کارش افاضه و بخشش خیر و رساندن علم و کشف حقایق و نویددادن به نیکی است، یعنی قلب اگر آماده شد که فرشته بر آن بدمد، این خصوصیات را پیدا می‌کند که اولاً: علم را دوست می‌دارد، البته متوجه هستید که بعضی به اسم طلب علم، اطلاعاتی را دنبال می‌کنند که وسیله فخر فروشی و بر دیگران است، این کار تقویت کبر است و نه تقویت علم. علم دوستی به معنای شرایط خارجی در روح و قلب است که انسان، طالب ارتباط با حقایق عالم است و کشف حقایق که همان تفسیر صحیح عالم است و نویددادن به نیکی در او رشد می‌کند، این که توفیق باید خوبی‌های عالم را ببیند، همه‌وهمه توسط ملائکه به قلب انسان القاء می‌شود و خداوند ملک را برای همین کار مسخر و رام نموده است. برعکس ملائکه، شیطان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

عبارت است از جوهری روحی و ظلمانی که کارش ضد فرشته بوده و آن عبارت است از حکم کردن به کارهای بد، و امر نمودن به کارهای زشت، و هراس ایجاد کردن از فقر. شیطان صفاتی دارد که با نزدیک شدن به انسان این صفات را به انسان القاء می کند. شیطان ترسید اگر به انسان سجده کند حقیر شود! این ترسش را که ممکن است کوچک و حقیر و سبک شود دائم به انسان القاء می کند. وقتی شیطان وسوسه می کند می بیند انسان از ترس کوچک نشدن به چه کارهای کوچکی دست می زند، چه زشتی هایی را انجام می دهد که یک وقت زشت نشود. حرص در قلبش ایجاد می کند. مهم این است که قلب بتواند جمع بندی خوبی نسبت به وسوسه و الهام داشته باشد.

راه تشخیص حقایق از خواطر

در پنجمین نکته می فرماید:

«اگر کسی به جهت عدم تزکیه علمی و عملی از درک تفاوت بین حقایق با خواطر سوء غفلت ورزید و نتوانست آن دو را از هم جدا کند، باید در ابتدا آن ها را با ترازوی شریعت وزن کند، اگر مطابق شریعت بود آن خواطر را بپذیرد و اگر مخالف شریعت بود رها کند، و اگر هر دو برابر بودند، آن را که به مخالفت نفس نزدیک تر است برگزیند، چون عموماً نفس به پستی ها نظر دارد و لذا انسان باید سعی کند نظر خود را بر میل نفس نیندازد».

وقتی بتوانیم فرق وسوسه و الهام را بفهمیم، اولاً: به خودی خود می فهمیم که روحاً از وسوسه خسته می شویم، چون عموماً انسان را به چیزهایی می کشاند که پرزحمت و بی نتیجه است، هر چند در ابتدا برای نفس جلوه دارد، ثانیاً: روحاً انسان از الهام خوشش می آید، چون در عین ایجاد آرامش برای روح، انسان را به حرکاتی می کشاند که برای انسان نتیجه بخش است. حال وقتی انسان این دو نکته را نسبت به الهام ملک فهمید، تلاش انسان برای اتصال به الهام ملک شروع می شود. یعنی توجه به برکات الهام وسیله می شود تا روح از طریق عقیده صحیح و عمل صالح، اتصال با ملک را برای خودش فراهم آورد. نفس عقیده، اتصال می آورد و با عمل به آن عقیده، عقیده در شخصیت انسان ریشه پیدا می کند و ملکه انسان می شود. لذا است که ملاصدرا «رحمة الله علیه» می فرماید:



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

«مقصود از اثبات فرشتگان و شیاطین، این است که مردم متوجه شوند حقایقی و عواملی فوق این سبب‌های محسوس هست و با تمام توانایی در جهت کسب عقیده و عمل صالح از طریق اتصال به علل غیبی و اصلی آن بکوشند و از فرورفتن در جهل و فساد و در نتیجه پیروی از شیطان به تمامه دوری کنند.»

چگونگی تثبیت الهام و دفع وسوسه

ملاصدرا «رحمته‌الله» در ششمین نکته می‌فرماید:

«پیامبر خدا ﷺ فرمودند: قلب انسان در معرض دوگذر است، که در واقع یکی همان الهام بوده و دیگری وسوسه، هرگاه انسان میل به نیکی و اعتقاد به خداوند را در خود احساس کرد، بدانند چنین الهامی از جانب فرشته الهی است و خدای را شکر کند و تلاش کند با عمل به کارهای خیر این الهام را برای خود حفظ نماید و تکامل بخشد تا از الهامات برتری برخوردار شود، و اگر کسی در خود حرص و ترس از فقر و میل به بدی و میل به انکار حق، احساس کرد، بدانند در معرض وسوسه شیطان است و باید از شر او به خدا پناه ببرد تا با عقاید صحیح و اعمال صالح آن وسوسه را از خود بیرون کند، زیرا که خداوند در قرآن می‌فرماید: «الشیطان یعدکم للفقر و یأمركم بالفحشاء»؛ شیطان شما را از فقر می‌ترساند و به زشتی‌ها دستور می‌دهد. و با توجه قلب به سوی خدا، انسان از حیل‌های او می‌رهد، زیرا «والله واسع علیم» است و اصلاً منشأ رحمت و علم و نعمت او است.»

در رابطه با موضوع فوق؛ سه نکته نباید فراموش شود: اولاً: با دقت کامل، حالات قلبی و روحی خود را واری و تفسیر کنیم که در راه سلوک این نوع واری‌ها بسیار مهم است. از خود پرسیم چرا من امروز به این مسجد آمدم؟! یا چرا میل پیدا کردم این کتاب را بخوانم؟! توجه داشته باشیم که این میل‌ها، مبادی و رکن دارند، پس اول باید میل‌های خود را بشناسیم و واری‌ها را بشناسیم که ملکی است یا شیطانی. اگر میل، میلی است که نیکی‌ها را در ما تقویت می‌کند و بر قلب ما نیکی‌ها را می‌وزاند، متوجه باشیم لطفی است از طرف خدا و باید نسبت به آن خدا را شکر کرد و در آن لطف، خدا را دید. یک‌وقت به جلسه تفسیر قرآن می‌روی، ولی برای



استعلاء و تکبر، این همان عمل به وسوسه شیطان است که به تبع آن هزاران مشکل برای خود و دیگران به بار می‌آوری، اما اگر دیدی یک میل باطنی آرامش‌بخش در تو وزیدن گرفته و موجب کشف حقایق در قلب تو می‌شود، معلوم است که این الهام ملک است. حالا که فهمیدیم آنچه در ما وزیدن گرفته الهام ملکی است، باید آن را با شکر پاس بداریم، که خدایا! متوجه هستیم این از طرف توست، همین که متوجه شدی از طرف خداست، عملاً از طریق آن الهام و این شکر، راه ارتباط بیشتر با خدا در شما فراهم می‌شود. ثانیاً: با دقت و واریسی حالات قلبی و روحی و توجه به الهام بودن آن‌ها، انسان از حالت انانیت خارج می‌شود و عملاً نقش اصلی الهام که همان رشد تواضع و بندگی است محقق می‌شود و موجب انکشاف‌های معنوی می‌گردد. ثالثاً: دقت و واریسی حالات قلبی و توجه به الهام بودن آن‌ها و شکر به جهت آن الهام، همه و همه مقدمه می‌شود که الهام برتری بیاید و در دریافت الهامات برتر پشت کار لازم را پیشه خود کنیم.

عکس الهام، وسوسه است، حال اگر میل به بدی‌ها در تو ایجاد شد، باید به خدا پناه ببری و بدون تن دادن به آن وسوسه‌ها و بدون مأیوس شدن از آمدن رحمت الهی منتظر ضعیف شدن وسوسه و جایگزینی نجات رحمانی باش. آن کسی که نمی‌تواند حالات روحی خود را تفسیر کند، هنوز در راه انسانی قدم برنداشته است. اگر انسان بتواند احوالات خود را تفسیر کند و ببیند به چه معنا حالاتی مثل حرص، ترس از فقر، استعلاء، عجله و امثال آن در او هست، و بر اساس همان دقتی که باید در حالات روحی خود داشته باشد، طمأنینه و آرامش لازم را در خود ندید، باید متوجه باشد که این احوالات کار شیطان است، حالا باید به خدا پناه ببرد و خود را جهت دفع آن وساوس آماده نماید و برای این کار یک راه بیشتر وجود ندارد و آن تحقق قولی و قلبی «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» در زندگی است. واقعاً باید به خدا پناه ببری که این پناه‌بردن به خدا بحث‌های مفصلی دارد. برسد به اینجا که خدا همه رحمت است و خودش گفته است که از شیطان به من پناه ببر و حالا هم که حس می‌کنی که شیطان دارد تو را وسوسه می‌کند، و به تو القاء می‌کند که تو شایستگی گرفتن رحمت الهی را نداری، باید به خدا پناه ببری، و اگر با تمام وجود ذلت خود را دیدی و پناه‌برنده صادقی شدی، حضرت رب، «سَمِعَ عَلِيمٌ» است و شما را پناه می‌دهد. خود حضرت حق به ما دستور داده‌اند هر گاه شیطان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

تو را تحریک کرد، پس به خدا پناه ببر، و او به تقاضای پناهندگی ات توجه می‌کند. فرمود: «وَأِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^۳ و در آیه بعد می‌فرماید: آن‌هایی که اهل تقوایند و حالات شیطانی خود را می‌شناسند، همین که شیطانی در اطراف قلبشان به چرخش می‌آید تا راهی برای ورود بیابد، به‌خوبی متوجه می‌شوند و لذا برای دفع آن به خدا پناه می‌برند، «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»^۴ و داشتن چنین توانایی با یک برنامه‌ریزی و شناخت قاعده‌های عمل ممکن است، عمده آن است که با آمدن وسوسه شیطان فکر نکنیم دیگر کار تمام است، بلکه امیدواری از خود نشان دهیم، یک مرتبه می‌بینید آن حالت غضب و بدبینی و یأس جای خود را به محبت و خوش‌بینی و امیدواری داد و می‌فهمید که خداوند انوار خود را از طریق الهامات ملائکه به قلب شما رساند. البته با تجربه‌های ممتد قواعد به دستتان می‌آید.

در رابطه با نقش شیطان در قلب به آیه‌ای که قبلاً نیز طرح شد توجه بفرمایید؛ خداوند می‌فرماید: «الشَّيْطَانُ يُعِدُّكُمْ لِلفَقْرِ وَ يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ...»^۵ یعنی ای مؤمنان! شیطان شما را از فقر می‌ترساند و به فحشاء تشویق می‌کند. چنانچه ملاحظه می‌کنید خداوند می‌خواهد که ما بتوانیم احوالات قلبی مان را با امثال این آیه تفسیر کنیم. طبق این آیه اگر در انجام وظایف دینی و از جمله انفاق کردن، ترسیدید که فقیر شوید و از اهل دنیا عقب بیفتید، بدانید شیطان کارش را شروع کرده است. می‌گویید نکند که ما فقیر شویم! در صورتی که خداوند بارها فرموده است رزقتان دست من است، آبروی مؤمن در حصار و حریم خداست، هیچ‌وقت کسی نمی‌تواند آبروی مؤمن را بریزد. اگر باز هم می‌ترسی آبرویت را ببرند، در حالی که خدا فرموده است «إِنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا»^۶ خداوند مدافع آن‌هایی است که ایمان می‌ورزند! پس بدان شیطان دارد این ترس را القاء می‌کند و لذا با وسوسه‌های شیطان، از ترس از بین رفتن آبرو، کارهایی را انجام می‌دهی که در اثر آن‌ها بی‌آبرو می‌شوی؛ و این امر به اسراف‌ها و فحشاهایی

۳ - سوره اعراف، آیه ۲۰۰.

۴ - سوره اعراف، آیه ۲۰۱.

۵ - سوره بقره، آیه ۲۶۸.

۶ - سوره حج، آیه ۳۸.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

که شیطان القاء می کند همه و همه انسان را از مرزهای متعادل زندگی خارج می کند. باید احوالات نفس را همواره بازیابی کرد و با اعتماد به رحمت پروردگار مواظب بود قلب تحت تأثیر وسوسه های شیطان قرار نگیرد و اگر هم در درون نفس خود وسوسه یافت با توکل به خدا و بدون هیچ توجیهی محکم به آن پشت پا بزنند تا راه ورود الهام ملک در قلب او شروع شود و به روی او بهشت ها گشوده گردد.

دل انسان عرصه تلاش شیطان و ملک

در نکته هفتم می فرماید:

«نفس انسان در اصل آفرینش از استعداد پذیرش آثار فرشته و شیطان به طور مساوی برخوردار است و برتری یک طرف نسبت به طرف دیگر، از وقتی شروع می شود که فرد یا از هوای نفس و شهوات پیروی کند و یا درست برعکس، از آن ها دوری نماید و با هوس مخالفت کند. چیرگی شیطان بر انسان به واسطه همان هوس ظاهر می شود و دل آشیانه و فرارگاه او قرار می گیرد، ولی اگر از پیروی هوس دوری کند و صفات فرشتگان را پیدا کند، دلش جایگاه ملائکه و محل نزول آن ها می گردد، و نباید فراموش کرد که هیچ دلی از القاء شیطان خالی نیست، ولی تا دنبال هوس نرفته، شیطان محلی برای جولان ندارد و در واقع تسلیم است، ولی اگر با پیروی از هوس، نفس انسان مغلوب شهوات شد، شیطان فرصت می یابد تا کارهای زشت را پشت سر هم بر آن نفس مغلوب، وسوسه کند. با معرفت به حقایق و تفکر و عمل الهی، میدان وسوسه شیطان تنگ می شود و جان انسان آماده الهام تقوی می گردد. این جنگ بین شیطان و ملک در دل ها همچنان ادامه دارد تا بالآخره یکی از آن دو، دل انسان را به تصرف خود درآورد. بیشتر مردم دلشان در تسخیر شیطان است و به وسیله وسوسه های او بر ظاهر دنیا چسبیده اند و آخرت را رها کرده، قلب خود را در واقع از دست داده اند و آن را در مالکیت دشمن خود درآورده اند.»

چنانچه در مباحث گذشته عرض شد انسان عین انتخاب گری است، و لذا نسبت او به پذیرش وسوسه شیطان و الهام ملک مساوی است، اما چون مقیم زمین است در معرض کثرت قرار دارد و کثرات هم طناب و دستگیره شیطان برای ورود به قلب انسان است. انسان در ابتدا و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

در اصل آفرینش نسبت به انتخاب بدی‌ها و خوبی‌ها مساوی است، اما در این زندگی زمینی، ابتدا در معرض وسوسه است، و چون با وسوسه روبه‌رو شد دو حالت برایش پیش می‌آید: یا وسوسه را انتخاب می‌کند و در واقع از هوس‌هایش خوشش می‌آید و آهسته‌آهسته روحش محیط جولان شیطان می‌شود، و آرام‌آرام شیطان بر او حکومت می‌کند و قلبش را در تصرف خود قرار می‌دهد، یا نسبت به وسوسه و تحریک شیطان حساسیت نشان می‌دهد و از آن دوری می‌گزیند.

اگر در معرض وسوسه قرار نگرفت و مقاومت کرد، با توجه به فطرت خدادادی که قدرت تشخیص حق از باطل را دارد، وسوسه را می‌فهمد، چراکه انسان در ذات خود از جهتی نسبت به انتخاب بدی و خوبی مساوی است، ولی از جهت دیگر ذاتش به حکم فطرت الهی‌اش، فهم و گرایش به خوبی را در خود دارد، هر چند در همان حال به جهت وجه غریزی‌اش یک نحوه گرایش به بدی نیز در او هست، اما چون فطرت و گرایش به مقاصد عالی نیز در او هست، استعداد فهم خوبی‌ها را دارد. حالا اگر خوبی‌های خودش را خواست و نه بدی‌هایش را و خوبی‌ها را انتخاب نمود، آن فطرت بالقوه که در ابتدا فقط یک گرایش به سوی خوبی‌ها بود، به حالت بالفعل در می‌آید، در این حالت است که نفس انسان دارای زمینه‌ای می‌شود تا ملک بر او الهام کند و در تحقق فطرت بالفعل به او کمک کند، و آرام‌آرام قلب او محل جولان ملک می‌گردد و هر قدر در این حالت، خود را پایدار نگهدارد، احساس به ثمر رسیدن عمر هر چه بیشتر در او شکل می‌گیرد.

پس چنانچه ملاحظه کردید ملاصدرا «رحمة الله علیه» در ابتدای این بحث می‌فرماید: «هر یک از انسان‌ها در طول حیات خود همبستگی خود را یا با فرشته یا با شیطان محکم می‌کنند» و واقعاً فرصت داده شده در کل حیات برای همین است که ما نسبت خودمان را با ملک یا با شیطان مشخص کنیم، اگر انسان توانست از طریق زیر پا گذاشتن هوس‌هایش با شیطان مقابله کند، مسیر سعادتش شروع می‌شود، آری؛ هیچ انسانی نیست که در معرض القاء وسوسه‌های شیطان نباشد، اما این که امکان دارد زندگی خود را از جولان شیطان آزاد کند، مسیر سعادت اوست و از این طریق زندگی خود را در مسیر نسیم روح‌افزای ملائکه قرار داده است و در نتیجه با حقایق قدسی مرتبط می‌گردد و زندگی‌اش سرشار از احوالاتی می‌شود که به‌واقع برای او



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

فایده دارد و سرعت دست‌یابی به کمالش هر چه بیشتر و بیشتر می‌گردد، به راحتی اطاعت فرامین الهی را انجام می‌دهد و از این طریق به تسلای حقیقی دست می‌یابد و زیبایی زندگی را در تحت فرمان خدا بودن می‌بیند. دیگر او را با شیطان چه کار!

شما همیشه این اصل را داشته باشید که اگر از منظر درستی بنگرید، القانات شیطان به ظاهر زیباست، ولی باطن آن‌ها هم بی‌نتیجه است و هم پر زحمت. انسانی که در مسیر سعادت قرار گرفت، می‌بیند وقتی در معرض خواسته‌های نفس اماره افتاد، چقدر به زحمت افتاده و شیطان نیز همین بی‌نتیجه‌گی و پرزحمتی زندگی را القاء می‌کند، و چنین انسانی می‌بیند این زحمت‌ها چگونه نمی‌گذارند قلب انسان بیدار شود و به فکر عاقبت خویش باشد، می‌بیند این زحمت‌های شیطانی با وعده به آرامش دروغین، چگونه برای همیشه آسایش و آرامش حقیقی انسان را می‌گیرد. این‌ها تجربیاتی است که شخصاً باید به دست آید. انسان باید خودش بنشیند و نسبت به آن‌ها دقیق شود و خاطرات قلبی خود را ارزیابی کند. خیلی هم کار می‌برد، ولی نتایج فوق‌العاده‌ای دربردارد، انسان در این حالت می‌یابد که اگر روزش را به نیکی و آزاد از وسوسه‌های شیطان سپری کند، شب‌هایش همواره آرام است، و بر همین قاعده اگر دنیا را هم به نحو درست به انجام برساند، ابدیش همواره آرام خواهد بود. پس باید مواظب بود، حالا که در نهایت، در یکی از این دو، یعنی الهام ملک یا القاء شیطان شخصیت خود را استحکام می‌بخشیم، در القانات شیطان خود را استحکام نبخشیم.

خویش را صافی کن از اوصاف خود تا بینی ذات پاک صاف خود
بینی اندر دل علوم انبیاء بی کتاب و بی معید و اوستا

فرق خواطر ملکی و شیطانی و راه نجات از خواطر شیطانی و تقویت خواطر

ملکی

مرحوم ملاصدرا «رحمة الله علیه» در مشهد سوم از مفتاح چهارم کتاب مفاتیح الغیب باز در ادامه موضوع «فرق بین الهام ملک و وسوسه شیطان» بحث را تحت عنوان «تفاوت بین خواطر ملکی و شیطانی» ادامه می‌دهد که در این راستا پیشنهاداتی جهت نجات از خواطر شیطانی و تقویت



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

خواطر ملکی دارد که خلاصه آن‌ها را به ترتیب زیر با شرحی مختصر خدمت عزیزان ارائه می‌کنیم.

1- از مهمترین کارها شناخت و تفکیک خواطر ملکی از خواطر شیطانی است و راه اصلی آن است که انسان بتواند نیرنگ‌های نفس را و نکته‌های باریک تقوی را بشناسد که این کار به دقت‌ها و مواظبت‌های زیادی نیاز دارد.

قبلاً هم تأکید شد هنر انسان، تفکیک و سوسه شیطانی از الهام ملک است. اصلاً اگر می‌خواهید ببینید چقدر زنده‌اید؟! ببینید که چقدر می‌توانید این دو را از هم تفکیک کنید. آدم‌هایی که از نظر عرف عادی جوامع انسانی آدم‌های پستی هستند این‌ها نمی‌فهمند خوبی و بدی قلب یعنی چه. پس انسان به اندازه‌ای که بدی و خوبی قلبش را می‌فهمد از ورطه پستی‌ها نجات پیدا می‌کند. این یک اصل است، یعنی یک هوشیاری در شخصیت انسان به وجود آید تا خوبی و بدی قلبش را بشناسد. به قول اساتید عزیز، انسان باید به نوع و جنس واردات و صادرات قلبش آگاهی داشته باشد و خیلی خود را مشغول امور زندگی دنیایی نکند، وگرنه تشخیص نوع و جنس واردات و صادرات قلب برایش مشکل می‌شود.

گر نپرسی زودتر کشف شد

شیطان گاهی ما را مشغول علم و مطالعه می‌کند تا از کشیک نفس کشیدن باز دارد و فرصت ارزیابی خودمان را از ما بگیرد. دو نصیحت برای خودم و شما دارم: یکی این‌که؛ آن چیزهایی را که باید خودتان در خودتان ارزیابی کنید، نخواهید بقیه برایشان بگویند، فایده ندارد. باید خودتان نقاد احوال خودتان باشید و خودتان برای خویشتن حرف داشته باشید. و دیگر؛ سؤالانی را که باید خودتان کشف کنید، از دیگران نپرسید. آری! وقتی می‌خواهید مثلاً آدرس خانه کسی را پیدا کنید، از دیگران می‌پرسید، ولی یک‌وقت می‌خواهید از درون خودتان حقایق را پیدا کنید، در این حالت پرسیدن از دیگران فایده ندارد.

خیلی از چیزها پرسیدنی نیست و در محتوای کلمات انسان‌ها نمی‌گنجد. همین‌که می‌پرسید، حد آن مطلب را پایین می‌آورید، و در نتیجه دیگر هیچ‌وقت مسئله آن طور که شایسته است برایتان روشن نمی‌شود، چون باید با انتظار کشیدن از طریق مواهب عالم معنی، آن



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

را به دست می آوردید. تجربه‌های درونی با نرسیدن به دست می آید. مولوی در همین رابطه می گوید:

گر نپرسی زودتر کشف شود مرغ صبر از جمله پیران تر بود
این مربوط به کسی است که حوصله داشته باشد فکر کند. در فرهنگ دین فکر یعنی ذکر و سیر، فکری که به نحو حضوری منجر به تجربه‌های معنوی شود و آن تجربه‌ها ما را از دست و سوسه‌ها نجات دهد. باید این قدر در درون خود فرو روید که چشمه‌های درونی قلبتان گشوده شود. با مرتب نرسیدن جنبه باطنی قلب راه نمی‌افتد. آدم باید خودش در یک جستجو و سیر درونی، با خودش درگیر شود. بعضی‌ها حالش را ندارند با خودش درگیر شوند و چون حالش را ندارند از درون خود مطلب را به صورتی ناب و بدون محدودیت در الفاظ بیابند، مرتب می‌پرستند. این در واقع یک نوع فرار از جستجو کردن درونی است و هیچ وقت هم مشکلشان آن طور که باید و شاید حل نمی‌شود. گفت:

از درون خویش این آوازه‌ها منع کن تا کشف گردد رازها
و در همین رابطه از خدا بخواهید:

ای خدا جان را تو بنما آن مقام کاندراوی بی حرف می‌روید کلام
در ملاقات حضرت موسی علیه السلام با حضرت خضر علیه السلام؛ در همین رابطه حضرت خضر علیه السلام از حضرت موسی علیه السلام خواستند که سؤال نکنند و شرط کردند که «فَإِنْ أَتَبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أَخْبِرَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا»^۷ اگر خواستی مرا پیروی کنی پس باید چیزی نپرسی تا من برای تو از هر حادثه‌ای ذکر و هوشیاری پدید آورم - نه علم و اطلاع - چون حضرت خضر علیه السلام علمی داشتند که در محدوده الفاظ به خوبی ظاهر نمی‌شد و خدا در وصف آن علم می‌فرماید: «وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»^۸ ما از طرف خود علمی را به او آموختیم که علم خاصی است. عمده آن است که عادت کنیم مافوق نرسیدن‌ها چیزهایی به دست آوریم.

۷- سوره کهف، آیه ۷۰.

۸- سوره کهف، آیه ۶۵.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

فرار از خود!

آن جایی که نباید بررسی تا از چشمه‌های درون، جواب نابی به قلب شما برسد، اگر نظر تان به غیر افتاد و با سؤال کردن از او امید داشتید که او برای شما مسئله را روشن کند، بدانید این یک نحوه فرار از خود است. چیزی که باید در خودت با کمک نسیم ملائکه به دست آوری و از طریق گفتگوی با ملائکه برای شما روشن شود، می‌خواهی در الفاظ دیگران به دست آوری. در حالی که دیگران ناخود تو هستند. منظور ما در این جا این نیست که وقتی کسی ماه‌ها و سال‌ها، در درون خود با خود درگیر شده و سیر کرده است و به یک نکته خاصی رسیده است حالا یک کلمه سؤال دارد تا از حجاب بزرگی رها شود، از اهلش سؤال نکند این فرد در درون خود سیر کرده و معارف نابی را دریافت کرده است، حالا از روح انسان راه رفته‌ای کمک می‌گیرد تا حقیقتی را فتح کند. حتماً می‌دانید اصل رابطه مولانا محمد بلخی و شمس تبریزی در یک جلسه بوده است، چقدر باید مولوی قبل از این ملاقات فکر و تأمل در درون خود داشته باشد و به نکته اصلی رسیده باشد که شمس تبریزی روی همین نکته دست بگذارد و مولوی را متحوّل کند، هر چند که اینجا شمس در واقع خود مولانا است که می‌تواند این قدر به مولانا نزدیک شود. انسان‌ها در نقطه‌های اصلی سلوک تماماً وحدت روحانی دارند. آن عالمی که شما بر مبنای نظرات او جلو می‌روید عملاً به شما می‌گوید: نگران مباش تو پیش منی! و احوالاتان را بهتر از شما می‌شناسد، و لذا هر چه بیشتر طبق نظر او عمل کنی، بهتر جواب او را می‌گیری. گاهی جواب را گرفته‌ای، ولی چون با خود خلوت لازم را نداری و در خود جستجو نمی‌کنی، از جواب استاد نمی‌توانی استفاده کنی. در روایت داریم؛ حضرت علی علیه السلام در آخرین ساعت‌های حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله در آغوش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت، ساعتی حضرت صلی الله علیه و آله در گوش حضرت علی علیه السلام نجوا کرد، به طوری که وقتی حضرت علی علیه السلام بلند شدند، عرق بر پیشانی و صورتشان جاری بود، فرمودند: علم اولین و آخرین را از رسول خدا صلی الله علیه و آله آموختم.^۹ این‌ها به جهت آن است که حضرت خیلی از راه‌ها را رفته‌اند و لذا با تذکر رسول خدا صلی الله علیه و آله درهای دیگری برایشان گشوده می‌شود تا به سیر نهایی دست یابند.

۹- «بحارالانوار»، ج ۴۰، ص ۲۱۵ و ۲۱۶. «ارشاد مفید»، ص ۱۶۶.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بارها و بارها ما از نعمت‌های اطرافمان استفاده نکرده‌ایم. مولوی می‌گوید: «سِرِّ، از همه آشکارتر است»، ولی سِرِّ فهمی کار همه نیست، سِرِّ که برای اکثر مردم پنهان است، از همه چیزها آشکارتر است، سِرِّ ترین حقیقت عالم، آشکارترین حقیقت عالم است، مثل نور بی‌رنگ که از بس زلال و بدون محدودیت است، ناپیدا است. ظاهرها بیشتر پنهان است، باطن‌ها آشکارترند، ولی چشمی که باطن‌های آشکار را ببیند، در همه نیست. این مشکل با به کارگیری جنبه‌های قلبی و سیر در درون حل می‌شود.

ملاصدرا «رحمته‌علیه» فرمود: از مهم‌ترین کارها، شناخت و تفکیک خواطر ملکی از خواطر شیطانی است و این با آشنایی از خود امکان دارد، و راه اصلی آن است که انسان نیرنگ‌های نفس را و نکته‌های باریک تقواری را بشناسد که خود این موضوع به دقت‌ها و مواظبت‌های درونی نیاز دارد. و از طریق پرسیدن‌های بیرونی مسئله روشن نمی‌شود. ممکن است بگویید: طول می‌کشد، بسیار خوب، اگر طول بکشد و پس از مدتی به لطف خدا این هوشیاری و توجه نسبت به تفکیک خواطر ملکی و شیطانی را به دست آوری، بهتر است و یا این که طول نکشد و به دست نیآوری؟ بالأخره همین که پس از سال‌ها دقت و کشیک نفس کشیدن، می‌توانی حیلۀ شیطان را بشناسی و با او درگیر شوی و به لطف خدا بر او غلبه کنی، خودش یک زندگی بابرکتی است.

در جهان جنگ این شادی بس است که بر آری بر عدو هر دم شکست یک‌وقت آدم با دشمن درگیر می‌شود و در عین شکست خوردن از او، به او شکست می‌دهد، این بد نیست، ولی یک‌وقت همین‌طور دشمن را شکست می‌دهی، این یک‌نوع زندگی خوبی است، ولی سخت است، چون جنگ است و اصل زندگی جنگ با شیطانی است که پایه دشمنی را با ما گذارده است.^{۱۰}

۱۰ - آیت‌الله جوادی آملی «حفظه‌الله» در باره آیت‌الله بهجت فرمودند: این بهجت است که چهل سال است شیطان را همواره شکست می‌دهد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

حساسیت به حرام و حلال شرعی، عامل تشخیص وسوسه و الهام

۲- هر کس حرام بخورد و نسبت به مال حرام حساس نباشد، چنین کسی نمی‌تواند بین وسوسه و الهام فرق بگذارد.

در دومین نکته جهت تفکیک بین خواطر شیطانی و الهام ملکی می‌فرماید: می‌دانی چه چیزهایی برای ما حجاب می‌شود که نمی‌فهمیم کدام‌یک از حالات ما خواطر ملکی و کدام‌یک شیطانی است؟! می‌فرماید: کسی که حرام بخورد و نسبت به مال حرام حساس نباشد، نمی‌تواند بین وسوسه و الهام فرق بگذارد. کسی که به حریم حضرت ربّ العالمین تجاوز کند و آنجایی که باید خود را کنترل کند و هوس را متوقف نماید، حریم نگیرد، او را به میهمانخانه خصوصی راه ندهند و از ارتباط با حقایق محروم کنند، او مانند حیوانی می‌ماند که به خوردن زباله‌ها مشغولش کرده‌اند. حرام خدا، که فقط نان حرام نیست، فکر حرام هم هست، و آن فکری است که مطابق با حقایق نباشد، بلکه وهم‌هایی است حق‌نما. همچنان که عدم رعایت حقوق افراد حرام است، این‌ها باعث می‌شود که شیطان بیاید و ما او را حس نکنیم. از کلمات پیامبر خدا ﷺ چنین بر می‌آید که: همین که حساس شدید نسبت به طعامتان که حلال است یا حرام، همین شما را نجات می‌دهد. خیلی مهم است که انسان چطور حلال را از حرام تشخیص دهد. اگر مطلب را ریز کنید و مو را از ماست بکشید، متوجه می‌شوید آنجایی که بیش از نیاز مصرف می‌کنید، حرام خورده‌اید. حساس بودن روی حلال و حرام، علاوه بر این که روح را تیز و دقیق می‌کند، شرایط نزدیکی به قلب محمدی را که منشأ فهم حرام‌ها و حلال‌ها است، فراهم می‌نماید، و در نتیجه انسان راه ورود شیطان را حس می‌کند. به گفته مولوی:

آن بُود آورده از کسب حلال	لقمه‌ای کان نورافزود و کمال
عشق و رقت آید از لقمه حلال	علم و حکمت، زاید از لقمه حلال
لقمه بحر و گوهرش اندیشه‌ها	لقمه تخم است و برش اندیشه‌ها
میل خدمت، عزم رفتن آن جهان	زاید از لقمه حلال اندر دهان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

عقیده صحیح و ترک خوشی نفس، عامل نجات از شیطان

۳- انسان همواره می‌کوشد تا به مقصد اصلی خود دست یابد و شیطان هم کارش لغزاندن انسان است نسبت به مقصد اصلی‌اش، حال به شکل‌های گوناگونی که امکان داشته باشد کارش را انجام می‌دهد، و لذا برای این‌که انسان به مقصد اصلی خود برسد، دو کار عمده باید انجام دهد:

الف- آرزوهای نفس را که - دستگیره‌های شیطان است- با ترک خوشی‌ها و بخصوص با گرسنگی، کم کند.

ب- با معارف حقیقی و تفکرات قرآنی، وسوسه‌های شیطانی را خنثی نماید و از ورطه شک که جولانگاه شیطان است به وادی آمن یقین قدم گذارد.

فرمودند: انسان طوری است که می‌خواهد به مقصد خود یعنی بندگی خدا برسد، چون علم به خود دارد که هیچ است، هیچ. و در مقایسه با کمالات مطلق پروردگارش که مقصد و مقصود اوست، متوجه نقص‌های خود می‌شود. شیطان هم درست مقابل بندگی انسان، به او القاء می‌کند: تو هر کاری می‌خواهی بکن، او فقط می‌خواهد که تو به مقصد اصلی‌ات نرسی. وقتی نماز تو برای شیطان مهم است که به فکر خدا باشی و برای بندگی و قرب به خدا نماز بخوانی، وگرنه نماز از سر عادت و بدون حضور قلب هر چه می‌خواهی بخوان. هر چه می‌خواهی به نماز و روزه فکر کن، ولی مقصد اصلی خود را در آن دنبال نکن، چه مشکلی در این نماز و روزه ما برای شیطان است، صحت بدن وسیله‌ای برای بندگی است، حالا اگر شما تماماً به صحت بدن فکر کنید و سالم بودن بدن برایتان مقصد شود، این مقصد چه مشکلی برای شیطان به وجود می‌آورد که بخواهد شما را از آن منحرف کند؟

در احوال یکی از بزرگان شنیدم که در مسجد حکیم اصفهان به جایی رسید که چهره متمثل شیطان را می‌دید، می‌فرمایند طوری شده بودم که وقتی شیطان می‌خواست به طرفم بیاید، صورت مثالی او را می‌دیدم، یک روز دیدم شیطان دارد به طرف من می‌آید، مواظب بودم که کلاه سرم نگذارم، یک بحثی را پیش کشید و من هم با استدلال‌های محکم و طولانی، جوابش را دادم، بعد دیدم که با حالت خوشحالی رفت، پرسیدم: چرا خوشحال هستی؟! گفت: همین که تو را مشغول خودم کردم و از مقصد اصلی و آن حال حضوری که با



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

خدا داشتی باز کردم، بد نبود!! در هر حال ملاحظه می کنید که مسئله خیلی ظریف است و باید قواعد بندگی و راه و رسم مقابله با شیطان را شناخت، نهایتاً اگر نتوانست ما را مشغول دنیا کند، مشغول خودش می کند و از مقصد اصلی که در حضور حق بودن و مستقر شدن در مراقبه است، باز می دارد.

این یک اصل است که هر کس، نشاط و گرمی حقیقی روحش به اندازه نزدیکی به مقصدش است، مقصد روح هم فقط حق است، پس نشاط حقیقی با نزدیکی به خدا برای انسان حاصل می شود و راه و رسم آن هم این است که دائم خود را بنده خدا حس کنیم و آداب بندگی را با حالت مراقبه به جا آوریم. هدف متوسط در این دنیا عبادت است، چون عبادت راه تحقق عالم بندگی است، پس اگر عبادت مقصد شد و نظرمان را به خودش انداخت، خودش دام شیطان می شود و از حالت «وقت» و «حضور» محروم می شویم.

امام خمینی «رحمة الله علیه» در کتاب آداب الصلوة می فرماید: «بهشت، قرآن، حوری، همه این ها می تواند ابزار شیطان بشود.» و ما را از حق بازدارد، در صورتی که بهشت جلوه حق است، ولی اگر نظرمان به جای آن که به معبودمان باشد به بهشت باشد، همان بهشت ما را از حق باز می دارد، و ابزار شیطان می شود. نفس انسان با دَلَّ عبودیت می خواهد به مقصد برسد، و شیطان هم با کبر و انانیتی که در ما ایجاد می کند، می خواهد ما را از این مقصد بزرگ باز دارد و لذا باید این جدال بین انسان و شیطان، یک لحظه تعطیل نشود و برای این که مواظب لغزاندن شیطان باشیم و بتوانیم این جدال را به نفع خود تمام کنیم، دو کار باید انجام دهیم، یکی عملی است و دیگری نظری، می فرماید: اولاً؛ «آرزوهای نفس را که دستگیره های شیطان است، با ترک خوشی ها و بخصوص گرسنگی کم کنیم. ثانیاً؛ با معارف حقیقی و تفکرات قرآنی، وسوسه های شیطانی را خنثی نماییم و خود را از ورطه شک به وادی یقین برسانیم.

نتایج گرسنگی

در حدیث قدسی داریم خداوند به پیامبر ﷺ می فرماید: «يَا أَحْمَدُ! لَوْ ذُقْتَ حَلَاوَةَ الْجُوعِ وَالصَّمْتِ وَالْخَلْوَةِ وَمَا وَرَثُوا مِنْهَا»؛ ای کاش می دانستی که گرسنگی و سکوت و خلوت چقدر شیرین اند و چه نتایجی به همراه دارد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

حضرت ﷺ عرض می کنند: «یا رَبُّ! ما میراثُ الْجُوعِ؟» میراث و اثر گرسنگی چیست؟
قال: «الْحِكْمَةُ وَ حِفْظُ الْقَلْبِ وَ التَّقَرُّبُ إِلَى وَ الْحُزْنُ وَ خِفَّةُ الْمَوْتَةِ بَيْنَ النَّاسِ وَ قَوْلُ الْحَقِّ وَ
لأبيالبي عایش بیسنر ام بعسنر» آثار گرسنگی عبارت است از؛ حکمت و کنترل قلب از وسوسه،
و تقرب به سوی من، و حزن دائم، و کم خرجی بین مردم، و گفتار حق، و حالتی که نگران
نیستی زندگی سخت بگذرد و یا آسان.

قال: «یا أَحْمَدُ! هل تَدْرِي بای وَ قَتَّ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ؟» خداوند در ادامه می فرماید: ای احمد! آیا
می دانی چه موقع بنده من به من نزدیک تر است؟ قال: «لا!» حضرت ﷺ عرض کردند:
نمی دانم! قال: «إِذَا كَانَ جَائِعاً أَوْ سَاجِداً» آن هنگام که در حال گرسنگی و یا در حال سجده
است.^{۱۱}

چنانچه ملاحظه فرمودید؛ جوع یا گرسنگی، اگر به قصد ریاضت باشد، سرمایه ای برای
حکمت است. حکمت یک مقام روحانی است، خود گرسنگی، موجب حکمت می شود، این
غیر از روزه است. اصلاً باید انسان گرسنگی را دوست داشته باشد و با آن مانوس باشد، هیچ
پیامبری نبود مگر این که دائم گرسنه بود. اولیاء از طریق گرسنگی نتایج فوق العاده ای نصیب
خود کرده اند، شما از عدم کنترل قلب ناراحت هستید، حالا حضرت حق می فرمایند با جوع
مشکل حل می شود. این فرهنگ بزرگ کرده دنیا، خیلی زشت است اصلاً نمی گذارد که انسان
گرسنه باشد. کاری می کند که مقاومت انسان در مقابل این غذاهای رنگارنگ از بین برود. چه
نیاز است که گرسنگی کاذب به وجود آوریم تا بیشتر بخوریم؟! همین غذاهای طبیعی که خدا
آفریده است، مثل سبزی خوردن و ماست و شیر و پنیر، خودش به اندازه کافی برای اشتها
تحریک کننده است و خواسته اند با خوش طعم بودن آن ها ما را امتحان کنند، حالا کسی با
ناشی گری و بیشتر کردن مزه غذا، خودش را در امتحان بیشتر قرار بدهد. مثل این است که به ما
بگویند اگر این پهلوان را زمین زدید، می توانید بروید در این باغ زندگی کنید، حالا ما هنوز
قدرت زمین زدن این یک پهلوان را نداریم، چند پهلوان دیگر هم دعوت می کنیم، معلوم است

۱۱ - اصل روایت در بحارالانوار ج ۷۷ ص ۲۱ موجود است، و آیت الله محمد تقی مصباح در کتاب «راهیان کوی
دوست» آن را شرح کرده اند، لازم است آن روایت و این کتاب را داشته باشید و دائماً به آن رجوع کنید.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

که مثل توپ زمین می‌خوریم. در فرهنگ دینی غذاهای رنگارنگ نداریم، این‌ها مربوط به فرهنگ انسان‌هایی است که حقیقتشان را گم کرده و مسیر سعادتشان را فراموش کرده‌اند. خلاصه مطلب این که ملاصدرا «رحمة الله علیه» می‌فرماید: آرزوهای نفس را که دستگیره‌های شیطان است با ترک خوشی‌ها به‌خصوص با گرسنگی کم کنید. در روایات هم بارها و از زوایای مختلف هست که «طُولُ الْأَمَلِ» آرزوهای دراز، انسان را بازی می‌دهد، باید آرزوهای دنیایی را کم کرد و به جِدِّ هم باید کم کرد، وقتی آرزوهای دنیایی وارد فکر و خیال ما شد، سر و کله شیطان پیدا می‌شود، شیطان آرزوساز و آرزوپرداز است و لذا یک هم‌سنجی با شیطان در ما ایجاد می‌شود و او همنشین و هم‌زبان ما می‌گردد. هر وقت دیدید آرزوهای طولانی دنیایی دارید، بدانید که رفیق شیطان هستید، و هر وقت دیدید برنامه برای تربیت خود و روفیدی در قیامت، دارید، بدانید که عاقل هستید، چرا که برنامه داشتن برای زندگی، غیر از آرزو داشتن است.

آرزوهای بلند همه توجّه قلب را به خود جلب می‌کنند و نمی‌گذارند انسان در مقام حال و بقاء باشد، روح را به سوی آینده‌ای معدوم و ناکجاآباد می‌فرستند و در این حالت است که شیطان سراسر زندگی انسان را اشغال می‌کند و قلب و روح او را به دنبال خودش می‌کشاند. حالا می‌فرمایند: یکی از چیزهایی که آرزوهای طولانی را از بین می‌برد و انسان را به تعادل می‌آورد، ترک خوشی‌ها به‌خصوص ایجاد گرسنگی است.

راه نجات از وهم

راه مهم دیگری که انسان جهت رسیدن به مقصد و سعادتش نیاز دارد، معارف حقیقی است. می‌فرمایند: «با معارف حقیقی و تفکر قرآنی، وسوسه‌های شیطانی را خنثی نمایید و از ورطه شک که جولانگاه شیطان است، به وادی آمن یقین قدم گذارید.» مسلّم این نکته؛ عالی‌ترین و اساسی‌ترین راه نجات است و صحیح‌تر آن است که بگوییم تنها راه نجات انسان، عالم بودن به حقایق است که قرآن متذکر آن می‌شود. در این عالم، حقایق هست که اگر انسان سعی کرد قلب خود را متوجه آن‌ها بکند، آن حقایق آرام آرام نور خود را هر چه بیشتر به سوی قلب انسان می‌فرستند و انسان در رابطه با علم به آن حقایق تا مرحله یقین پیش می‌رود



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

و در نتیجه انسان بر اساس وجود و نقش و تأثیر آن‌ها زندگی خود را تنظیم می‌کند. چنین آدمی از و هم‌ها و خیالات واهی رسته است و زندگی خود را با خیالات دروغین و غیر واقعی تنظیم نمی‌کند تا هر چه جلوتر رود به پوچی و بی‌ثمری زندگی، بیشتر گرفتار شود. کار شیطان از طریق خیالات واهی شروع می‌شود و همواره انسان را در شک و دودلی نسبت به همه چیز گرفتار می‌کند، پس راه نجات از دست شیطان، رسیدن به حقایق است و آرام آرام نسبت به آن حقایق، یقین پیدا کردن.

اگر متوجه حقایق نشوید و به آن‌ها یقین پیدا نکنید، شیطان هنوز امید دارد که سر به سر شما بگذارد. حقایق عبارت است از خدا، ملائکه، لوح، کتاب، قیامت و امثال این‌ها. اگر جایگاه این حقایق را قلباً نفهمیده باشید، امکان ورود شیطان در قلب، برایتان هست. کسی که هنوز نمی‌تواند با قلب خود، خدا را احساس کند و با او ارتباط یابد، هنوز زمینه مؤثر افتادن و سوسه شیطان در او هست. انسان باید ملک و لوح و عالم عقول را عقلاً و قلباً بفهمد، باید مقام اهل‌البیت را به عنوان ذوات مقدس عالم اعلاء، قلباً و عقلاً بفهمد.^{۱۲} اگر اندیشه شما خلل داشته باشد، شیطان می‌تواند وارد آن شود، برای همین هم در سیر و سلوک، اندیشه صحیح فوق عمل است. عمل صالح اگر پایگاه عمیقی در بینش و عقیده صحیح نداشته باشد، در سیر به سوی سعادت اثر چندانی ندارد، و لذا زهاد جاهل و زهادی که بنده شیطان شده باشند کم نیستند. بیش از این که به دنبال دستور عملی و یا ذکر باشید، به دنبال عقیده صحیح باشید، در آن حال عمل کم، تأثیر کامل خودش را می‌گذارد، در حالی که اگر عقیده کامل و صحیح نباشد، عمل زیاد هم تأثیر بسیار کم دارد و یا بی‌تأثیر است. در جلساتی که اندیشه‌تان را بارور می‌کند بیشتر شرکت کنید. پس بنا به فرمایش ملاصدرا «جه‌الله» در این فراز، با ترک خوشی نفس و به دست آوردن معارف حقیقی می‌توان به مقصد اصلی دست یافت و از لغزاندن‌های شیطانی در امان ماند.

۱۲ - برای شناخت راه و روشی که امکان ارتباط با حقایق را روشن می‌کند به کتاب «آنگاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود» رجوع فرمائید.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نقش یاد خدا در دفع وسوسه

۴- در روایت داریم که شیطان به قلب فرزند آدم جسیبده و وقتی یاد خدا کند، شیطان گریخته و دست از وسوسه بکشد و چون از یاد خدا غافل شود، قلب او را فرا می‌گیرد و او را وسوسه می‌کند. قرآن می‌فرماید: «وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ»^{۱۳} هر کس از ذکر خدای رحمان دوری جوید، شیطانی را بر او می‌گماریم که قرین و همنشین او باشد. و نیز می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»^{۱۴} «طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ» آن شیطانی است که پیرامون قلب طواف می‌کند تا قلب باز شود و به دورن آن رخنه کند. آیه می‌فرماید: ای پیامبر! پناه ببر به خدا در موقع مداخله شیطان - فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ - زیرا که این روش پرهیزگاران است که وقتی شیطان طائف نزدیکشان می‌شود، به یاد پروردگارشان می‌افتند و ناگهان بیدار می‌شوند، لذا همین که شیطان خواست وارد کعبه دل افراد متقی شود، می‌فهمند، یعنی این‌ها خطورات دل را می‌شناسند که کدام شیطانی و کدام الهی است.

کسی که خدا را نمی‌شناسد هیچ‌وقت ذکر خدا ندارد. خداشناسی واقعی یعنی قلب با خدا آشنا باشد، قلبی که از خدا مطلع باشد، در مقدمه ارتباط است، هنوز در مقام خداشناسی نیست. قلب باید با خدا آشنا باشد، یعنی با حضرت رب العالمین از طریق علم حضوری با حق انس داشته باشد و این چنین بین او و پروردگارش رابطه برقرار گردد. انسانی که قلبش هنوز انیس و رقیقی به نام خدا ندارد، در مملکت شیطان زندگی می‌کند، یعنی اسیر نفس است، و به جای فطرت، طبیعتش بر او حکومت می‌کند، و هنوز فطرت در سیر و سلوک راه نیفتاده است. اگر قلب آرام آرام از محبوب‌های وهمی آزاد شد و فهمید یک آشنای حقیقی در میان است، این قلب با خدا آشناست، و به جهت این که از مشغولیت‌های بی خود آزاد شده است، وقتی شیطان به سراغ این آدم می‌آید، یاد خدا می‌افتد، چون محبوب او چیزی بالاتر از آن‌هایی است که شیطان به رخ او می‌کشد، مثلاً کسی در شروع تعطیلات نوروز به شما پیشنهاد می‌کند به

۱۳ - سوره زخرف، آیه ۳۶.

۱۴ - سوره اعراف، آیه ۲۰۱.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

تفریح برویم، یک مرتبه یادتان می آید خوب است در این فرصت یک کتاب مهم معرفی را مطالعه کنم، یعنی با پیشنهاد آن شخص، تازه شما یاد مطلوب حقیقی خود می افتید، ولی اگر چنین مطلوبی نداشته باشید، با پیشنهاد آن فرد تحریک می شوید و دنبالش راه می افتید، اگر محبوب خود را خدا قرار دادید، در مقابل هر پیشنهادی یاد محبوب خودتان می افتادید و به سوی او برمی گردید، در همین راستا است که مولوی می گوید:

اگر که یار نداری، چرا طلب نکنی؟ اگر به یار رسیدی، چرا طرب نکنی؟
به خیرگی بنشین که این عجب کاری است عجب تویی که هوای چنین عجب نکنی
می گوید: مردم عادی تعجب می کنند که چرا عرفا این همه محبوب های مجازی را رها کرده اند و قلب خود را به سوی خدا انداخته اند، در حالی که باید از مردم عادی تعجب کرد که چگونه راضی می شوند خود را با این محبوب های مجازی قانع کنند و در طلب خدایی نباشند که به نظرشان در طلب او رفتن عجیب است. می گوید: تعجب از شما است که طلب یار حقیقی نمی کنی.

ممکن است کسی بگوید که این کار مشکل است، چون محبوب های دنیایی هم در دسترس اند و هم ملموس، ولی می خواهم عرض کنم مگر راه آسان تری هم داریم. آیا افتادن در دست شیطان راه آسانی است با این همه زحمت و بی ثمری؟! قلب حتماً خدا می خواهد، گمگشته قلب خداست، باید گمگشته او را پیدا کنید و با توجه به اهمیتی که دارد، سخت هم نیست و خیلی زود با او روبه رو می شوید، گفت:

آن که عمری در پی او می دویدم کوبه کو ناگهانش یافتم با دل نشسته روبه رو
همین طور است، یک مرتبه می بینید چقدر به خدا رسیدن آسان بود، چون او خودش دارای رحمت مطلق است، نسبت به شما بی توجه نیست، زود خودش را نشان می دهد. این قلب وقتی محبوس را پیدا کرد همین که در معرض وسوسه قرار بگیرد، یاد محبوس می افتد و عملاً وسوسه ها نسبت به او وسیله ارتباط بیشتر با خدا می شود. راهش این است که یاد خدا یاد بهترین محبوب ها باشد، گفت:

ای عجب که جان به زندان اندر است وانگهی مفتاح زندانش به دست



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

یعنی این عجیب است که کلید رهایی از زندان را به دست خود فرد داده‌اند و باز او درون زندان است. آیا کلیدهای گشایش جان را شریعت به ما داده است و ما هنوز در زندان باشیم عجیب نیست؟!

یکی از آن راه‌های ارتباط با محبوب، نماز است، اذکار مأثوره کلیدهایی است که ما را از زندان طبیعت نجات می‌دهد. پیامبر خدا ﷺ به ابن مسعود می‌فرماید: حَتَّى نَكْذِرَ زَبَانَتَكَ مِنْ ذِكْرِ خَدَا رَاحَتِ بَاشِد. سؤَال مِی كُنْد: یَا رَسُوْلَ اللهِ! چِه ذَكْرِی بَگُویم؟ مِی فَرْمَايَنْد: «سُبْحَانَ اللهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَ اللهُ اَكْبَرُ»؛ این ذکر دارای چهار ركن است، برای همین آن را تسیحات اربعه گفته‌اند. خیلی هم از نظر محتوا و تأثیر عجیب است، باید آن را به قلب برسانیم تا قلب با آشنای حقیقی‌اش ارتباط برقرار کند، در این حال دیگر شیطان قدرت تحریک ندارد، همه مصیبت‌های انسان و موفقیت‌های شیطان در غفلت از محبوب حقیقی پدید می‌آید، گفت:

ای خواجه برو به هر چه داری یاری بخر و به هیچ مفروش قرآن می‌فرماید: «وَمَنْ يَعْنُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نَقِيضٌ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ»^{۱۵} هر کس از ذکر خدای رحمان دوری جوید، شیطانی بر او می‌گماریم که قرین و همشین او باشد.

این تنبیه؛ تنبیه بسیار سختی است که همین‌طور دائماً در معرض وسوسه شیطان باشیم، این خیلی بد است که شیطان همیشه با انسان باشد. کسی که یاد خدا نباشد، و خدا را به عنوان محبوب خود ندارد، می‌فرماید؛ شیطانی را با او قرین می‌کنیم که همیشه با اوست. وقتی که شیطان همیشه با آدم باشد، یعنی فکر آدم شیطانی است، چشم او شیطانی است، یک دشمن قسم خورده همیشه با آدم است و تمام مجاری ادراکی و تحریکی او را در دست گرفته است، آیا بدتر از این می‌شود؟ اهل دنیا نمی‌دانند چه بلاهایی دارند سر خود می‌آورند، وقتی هم فهمیدند که دیگر فرصت‌ها همه از دست رفته و تا ابد باید با همین زندگی شیطانی به سر ببرند، گفت:

زندگی کردن من، مردن تدریجی بود هر چه جان کندتم، عمر حسابش کردم



خواستِ شیطان بد کند با من، ولی احسان نمود

قرآن می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»^{۱۶}

اهل تقوا آنچنانند که هرگاه وسوسه‌ای از شیطان به آنها برسد، هوشیار شده، و در همان لحظه بینا می گردند، که نظر را باید به محبوب حقیقی خود بیندازند. اهل تقوا وقتی که شیطان می آید دور قلبشان طواف کند تا راهی برای ورود بیاید، متوجه می شوند و شیطان را با شعور قلبی خود می بینند و اهل بصیرت می شوند که عجب این چه وسوسه زشتی است که می خواهد مرا به خود جذب کند و از محبوب قلبم غافل کند! روی این حالت که آیه فوق متذکر می شود، کار کنید و خودتان را از معصیت نجات دهید. یاد بگیرید در هر حال و به هر بهانه به یاد محبوبتان بیفتید. برای حضرت یعقوب علیه السلام خبر آوردند که ظرف طلای عزیزمصر را از بار شتر بنیامین در آوردند: «یا أَبَانَا إِنَّ إِبْنَكَ سَرَقَ» ای پدر! بنیامین دزدی کرده است، «وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ» به آنها توجهی نکرد، و گفت: وای وای، دلم در هوای یوسف است!! ملاحظه می کنید که در هر حادثه به یاد محبوبش که عامل تسلی قلبش است می افتد، حادثه از این بدتر نمی شود که خبر بیاورند بنیامین دزدی کرده است و او را گرفته اند، باز دلش به سوی محبوبش می رود. شیطان هم با مؤمن همین کار را می کند، حادثه می آفریند تا ذهن و دل او را از محبوب حقیقی اش بگرداند، ولی مؤمن یاد محبوبش می افتد و همان طور که آخر بار یوسف علیه السلام چشم های حضرت یعقوب علیه السلام را بینا کرد، در آخر آیه فوق می فرماید: یاد خدا، انسان باتقوا را بینا می کند، «فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ».

یاد خدا آثار خوبی برایتان دارد: اولاً؛ به نور آن، شیطان را می شناسید، متوجه می شوید که قصد ورود به قلبتان دارد، ثانیاً؛ چشم بصیرت پیدا می کنید، بی خودبودن خیلی از چیزها را که آدم های عادی آنها را زندگی می دانند می بینید. الآن شاید اکثر کارهای مردم برایشان فایده ندارد، بی خود و پرزحمت است. آدم اگر این را به کمک یاد خدا و دل سپردن به خدا، ببیند و به قلبش برساند، خیلی خوب است.

۱۶ - سوره اعراف، آیه ۲۰۱.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

قرآن می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا» آن‌هایی که اهل تقوایند، آن‌هایی که حریم قلب خود را از انحرافات و هرزگی‌ها حفظ کنند - چه انحرافات فکری و چه انحرافات عملی - آن کسانی که اهل تقوا هستند، «إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ» وقتی که شیطانی از نوع طائف، که کارشان طواف در اطراف قلب انسان‌ها است، به آن‌ها نزدیک می‌شود، او را می‌شناسند، پس معلوم است این‌جا شیطان نزدیک می‌شود، آن هم یک نزدیکی خاص، یعنی یک نوع «مَسَّ» و چسبیدن و یگانه شدن مطرح است، مثل تعلق است. وقتی که به این شکل نزدیک می‌شود و می‌خواهد با انسان یک نحوه یگانگی و آشنایی به وجود آورد، می‌فهمند، «فَلِإِذَاهُمْ مَبْصُرُونَ»؛ چون با محبوب دیگری یگانه شده‌اند، محبوب‌های مجازی جلوه و جذبه‌ای نمی‌توانند داشته باشند، تازه وسیله می‌شود که انسان متوجهٔ محبوبش شود، این‌جاست که می‌توان گفت: «خواست شیطان بد کند با من، ولی احسان نمود!»

پس نتیجه می‌گیریم که این‌ها به جهت تقوایی که دارند، حضور شیطان را در قلب خود می‌فهمند، در واقع این‌ها کسانی هستند که به جهت تقوایشان می‌توانند خطورات قلبشان را کنترل کنند و می‌فهمند کدام‌یک از آن‌ها شیطانی است و راه فهم آن هم که مشخص شد و آن تقوا است و لذا با آن تقوا و با شناختن آثار شیطان در رفع آن می‌کوشند. «تقوا» ملکه‌ای است که انسان به نور توحید بتواند انحرافات و هرزگی‌های شخصیت خود را کنترل کند، و این ملکه با حاکمیت حکم خدا بر اعمال و افکار، آرام‌آرام برای انسان به وجود می‌آید.

باقی به بقای ربّانی

یکی از صفات خیلی آسان که می‌توانید در خود ایجاد کنید «وقار» است، خودِ وقار زمینهٔ تأثیر و سوسه‌های شیطان را از بین می‌برد، چون «وقار» صفتی است مقابل شیطان، شیطان حالتش عجله است. رسول خدا ﷺ فرمودند: «الْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ وَالْتَّائِي مِنَ اللَّهِ»^{۱۷} عجله مربوط به شیطان، و تآئی و وقار از خداست، که این وقار مسلّم از طریق ملک به قلب انسان مؤمن الهام می‌شود. می‌خواهید نماز بخوانید، همین که با عجله نماز بخوانید و عجله را وارد نماز کردید،

۱۷ - «المهجة البيضاء»، ج ۵، ص ۶۰.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

در حالی که می‌گویید: «اللَّهُ أَكْبَرُ»، فکرتان در ذکر بعدی است، یعنی در حین گفتن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» فکرتان در گفتن «الْحَمْدُ لِلَّهِ» است، همواره در مرحله بعدی قرار دارید و قلبتان در آنجایی که ذکر می‌گویید نیست. تا آخر نماز همین طور با عجله جلو می‌روید و لذا از نمازتان هیچی ندارید، در تشهد فکرتان در تسیحات است، در تسیحات فکرتان این است که نماز مسجد تمام شود، خانه‌تان بروید و در خانه هم فکرتان یک جای دیگر است، پس هیچ وقت هیچ جا نیستید، و شیطان در چنین حالتی است و اگر توانست با قلب کسی تماس بگیرد، همین حالت را به او القاء می‌کند، ولی «وَالْتَأْتِي لُحَّةً»: آرامش و وقار از خداست، و قرار گرفتن در آن هم، کار آسانی نیست، همت گذر از تعلقات را می‌طلبد. فرهنگ جهان امروز، فرهنگ شتاب و عجله است، و باید با این فرهنگ که متأسفانه فرهنگ زمانه شده است، مقابله کرد و این است که مقداری کار می‌برد، نفس پیاده روی برای از بین بردن شتاب شیطانی، خیلی خوب است، باید سعی کرد از عجله‌ها و سرعت‌های غیرطبیعی دوری کنیم.

حضرت ربّ در مقام «بقاء» است، همه چیز پیش اوست، جایی نمی‌خواهد برود، از طرفی مقصد و هدف هر انسانی حضرت ربّ العالمین است که از همه چیزها به انسان نزدیک تر است، پس انسان عجول معلوم نیست دنبال چه چیز می‌رود، در حالی که مقصد و مقصودش به او کاملاً نزدیک است، حتّی از رگ گردنش به او نزدیک تر است، پس عجله مربوط به افراد و تمدّتی است که خدا را گم کرده‌اند.

آنگاه که انسان به شیطان عادت می‌کند

یکی از صفات شیطان برای رفقاییش این است که با آن‌ها هم احساس می‌شود و لذا حالات نفس اماره‌شان را یادشان می‌آورد و این است که رفقای شیطان چون فطرت دارند، هم به شیطان فحش می‌دهند و هم بعد که شیطان می‌رود، دنبالش می‌روند که بیا، جنسش این طوری است. در احوال یکی از افراد هست که وقتی شیطان سراغ وی می‌آمد در ایوان خانه که می‌رسید شروع می‌کرد به او فحش دادن که کجا آمدی، بیرون برو! وقتی که شیطان می‌رفت، دنبال او می‌رفت و فحش می‌داد. شیطان می‌گفت: من که دارم می‌روم، تو چرا داری دنبال من می‌آیی؟! می‌گفته نمی‌دانم چرا به تو عادت کرده‌ام، هم از یک جهت از تو بدم می‌آید - به



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

جهت فطرتش - و هم دوست دارم با تو اُنس داشته باشم - به جهت نفس اماره اش - شیطان از طریق متعلقات نفس اماره آن فرد، یک نحوه زمینه اُنس با او به وجود آورده است و او را به دنبال خودش می کشاند.

دَقْتُ کنید! اکثر مشکلات ما همین طور است. هم می خواهیم شیطان نباشد و هم اگر نباشد نمی دانیم چه کار کنیم، حوصله مان سر می رود و زندگی برایمان سرد و بی روح می گردد. هم تجمل را نمی خواهیم و هم اگر نباشد نمی دانیم چه کار کنیم! مثلاً کسی بگوید: بیا در مسجد بنشین و با مراقبه قلبی خود را در «وقت» و حضور ببر، چون در مسجد زمینه باز شدن درجه های غیب بیشتر فراهم است. می گویم: این هم شد کار؟ باید در مسجد یک جمعیت شلوغی، و یا حداقل یک سخنران باشد تا ما را مشغول کند. می گویم برای حضرت اباعبدالله علیه السلام خوب فکر کنید و گریه کنید، ولی وقتی راه سیر و حضور ندارند، با ذهل می خواهند ارتباط برقرار کنند.

این ها همه به جهت روحیه ای است که بر اساس آن روحیه می خواهیم مشغول غیر شویم، چون زمینه نداریم تا مشغول غیب شویم، غیب که شکل ندارد، همه چیز است و هیچی نیست، مثل خدا. طرف گفته بود که خدایا! اگر بهشت هم مثل خانه ات است که عجب کلاهی سرمان رفته است، چون خانه خدا عبارت است از دیوارهای سنگی و فضایی خالی که در آن هیچ چیز نیست. خدا یعنی سادگی، یعنی «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»؛ اصلاً مثل هیچ چیز نیست، مثل چیزهای دنیا نیست. آدم هایی که نمی توانند با حقیقت ارتباط پیدا کنند، دنیا را آرایش می دهند و با پایین ترین مرتبه عالم وجود نظر خود را مشغول می کنند. این ها آدم های وارونه ای هستند، این ها در قیامت، سرشان پایین است و پاهایشان بالا، این ها خدا را در بی خدایی می خواهد. این ها که مساجد را تزین می کنند، خدا را در بی خدایی می خواهند، این کارها، کار آدم های وارونه است.

اگر کسی به جهت عدم تزکیه علمی و عملی قلبش از درک حقایق غفلت کند، نمی تواند خودش پاسبان واردات قلبی اش باشد، حالا اگر نتوانست واردات شیطانی را از الهامات ملکی جدا کند، باید در ابتدا آن ها را به ترازوی شریعت بکشاند. نمی داند چه کار کند. می گوید نمی دانم که به فلان فامیل سر بزنم یا نه، آیا این میلی که در من هست که بروم این کار را بکنم، به جهت انجام وظیفه دینی است یا انگیزه دیگری مرا به این کار می کشاند؟ می فرمایند:



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

شما عمل را در بستر شریعت قرار بده و به عنوان صلۀ رحم برو. نگذارید شیطان بیاید و شما را از صلۀ رحم منصرف کند و یا انگیزه‌تان را تغییر دهد. شریعت گفته است چون صلۀ رحم است، برو. خدایی که دستور داده است، خودش می‌داند چه کار کند، مدبّر دنیا خداست. اگر مطابق شریعت الهی است و به‌واقع صلۀ رحم است برو، و اگر هم مطابق شریعت الهی نیست، نرو!

اگر خواطر مطابق شریعت بود، آن را بپذیر و اگر مخالف شریعت بود، آن‌ها را رها کن. ما می‌دانیم اگر آن جلسه میهمانی را برویم، به گناه می‌افتیم، مقدّمه گناه، گناه است، پس قدم‌زدن به طرف آن جلسه هم گناه است، پس نمی‌رویم. می‌گویند: آن‌ها بدشان می‌آید. می‌گوییم: دین خدا ملاک است، نه نظر آن‌ها. این مثال ساده‌ای بود برای تقابل خواطر خودتان در خودتان، هر چه جلو بروید این‌شالله نمونه‌های دقیقی پیدا می‌کنید، عمده آن است که فراموش نکنیم در این شرایط باید خواطر را به شریعت عرضه کرد. می‌فرماید: اگر هر دو خاطر برابر بودند، یعنی نمی‌دانم در مقابل این مسئله چه کار کنم، مثلاً امروز اگر کم غذا بخورم، ممکن است ضعیف شوم و کارهایی را که به عهده دارم نتوانم انجام دهم، و یا اگر بیشتر غذا بخورم، ممکن است پرخوری محسوب شود، در این حالت آنچه موجب مخالفت با نفس است باید انجام داد، می‌بینیم نفس دوست دارد بیشتر بخورد، شما نخور، چون می‌فرمایند: اگر دو خاطر برابر بودند آن‌را که به مخالفت نفس نزدیک‌تر است برگزین، چون عموماً نفس به پستی‌ها نظر دارد و نظر بر هوی و هوس نینداختن، همان رها شدن از صفات رذیله است.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

جلسه هفدهم
نشانه‌هایی از الهام ملک و وسوسه شیطان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ضرورت توجه به خطورات شیطانی و الهامات ملکی

«... وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونََ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ لِيَجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ»^۱

شیاطین به دوستان خود وسوسه می کنند تا با شما ستیزه نمایند و شما را از مسیر خود برگردانند، و اگر اطاعتشان کنید، قطعاً از مشرکین هستید.

چنانچه ملاحظه می فرمایید در این آیه خداوند ما را حساس می نماید تا بیشتر به احوالات درونی خود دقت داشته باشیم و در این راستاست که عرض می کنیم:

بررسی خطورات شیطانی و الهامات ملکی، از نکات بسیار مهم برای سلوک انسان است. خیلی کم اند انسان هایی که بتوانند خطورات قلبی شان را درست ارزیابی کنند، ولی در نظام دینی و فرهنگ اسلامی اگر التفات بفرماید بدون زحمت زیاد، بسیاری از نکات و بسیاری از خطورات به طور طبیعی مورد ارزیابی قرار می گیرد و انسان به لطف خدا از مهلکه های شیطانی به راحتی می گذرد.

گاهی اگر در یک روایت دقیق شوید، ملاحظه می کنید آن روایت قصد دارد آنچه را از طریق شیطان و تملک بر قلب انسان وارد شده، به انسان متذکر شود، بدون این که ما را به مقدمات طولانی و پیچیده بکشاند. به عنوان نمونه به این روایت عنایت بفرماید؛ پیامبر ﷺ فرمودند:

۱- سوره انعام، آیه ۱۲۱.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

«إِنَّ لِلشَّيْطَانِ لُْمَةً يَابِنِ آدَمَ! وَ لِلْمَلِكِ لُْمَةً، فَاَمَّا لُْمَةُ الشَّيْطَانِ فَاِبْعَادِ بِالشَّرِّ وَ تَكْذِيبِ الْحَقِّ. وَ اَمَّا لُْمَةُ الْمَلِكِ فَاِبْعَادِ بِالْخَيْرِ وَ تَصْذِيقِ بِالْحَقِّ، فَمَنْ وَجَدَ ذَلِكَ فَلْيَعْلَمْ أَنَّهُ مِنَ اللَّهِ فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ، وَ مَنْ وَجَدَ الْآخِرَى فَلْيَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ، ثُمَّ قَرَأْ - الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُمُ بِالْفَحْشَاءِ وَ اللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ^٢ -»^٣

برای شیطان و ملک لُْمه و نحوه‌ای از آنس و نزدیک شدن به قلب فرزند آدم هست، اما نزدیکی شیطان، برگرداندن قلب است به سوی شر و تکذیب حق، و نزدیکی ملک، وعده دادن به خیر و تصدیق حقی است که انسان به آن ایمان آورده، پس اگر کسی در درونش امید به خیر و تصدیق حق یافت، بداند آن از طرف خداوند است که توسط ملک انجام شده، پس خدا را سپاس گوید، و هر کس تکذیب حق و گرایش به شر را در درون خود یافت، پس از شر شیطان به خدا پناه ببرد. سپس حضرت در راستای این موضوع آیه ۲۶۸ سوره بقره را خواندند که خداوند می‌فرماید: شیطان شما را به فقر وعده می‌دهد و از آن می‌ترساند، و به فحشاء نزدیکتان می‌کند، و خداوند شما را به مغفرت از جانب خودش و فضل الهی وعده می‌دهد، و خداوند واسع و علیم است.

شما هرگز این نوع بررسی‌های دقیق نسبت به خطورات قلبی را در مکاتب عادی بشری نمی‌بینید و محروم شدن از این بررسی‌ها، نسبت به واردات قلبی، محروم شدن از نکات بسیار دقیق زندگی انسان و روح انسانی است. حاصل این که؛ بحث بررسی خواطر ملکی و خواطر شیطانی برای کسانی که یک قدم جلوتر گذاشته‌اند و می‌خواهند خودشان را در یک عمق عمیق معرفتی و اخلاقی ارزیابی کنند، بحث لازمی است، و این بستگی به همت شما دارد که نگذارید خودتان از دستان بروید. ارزیابی این که قد و وزن ما چقدر است و رنگ ما چه طور است، ارزیابی‌های انسانی نیست. ارزیابی حقیقی آن است که انسان بتواند عمق احوالات قلبی خود را در تجربه‌های شخصی، از طریق ارزیابی خطورات و الهاماتی که به او می‌رسد، به دست

۲ - سوره بقره، آیه ۲۲۸.

۳ - «المیزان»، بحث روایی بعد از تفسیر آیه ۲۶۸ نقل از الدر المنثور.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آورد. در آن حال است که یک مرتبه دقت می کند، کجا اسیر خواطر شیطانی است و چرا، و کجا نسیم ملکی به جان او خورده است و چرا.

حضرت علیه السلام در روایت فوق علاوه بر این که ما را متوجه وسوسه های شیطان و الهامات ملک می نمایند و راه شناخت هر کدام را نیز روشن می کنند، دستورالعملی دقیق و کاربردی برای رشد الهامات ملک و دفع وسوسه های شیطان می فرماید. لذا شما ساده نگیرید وقتی می فرماید: هرگاه آن نسیم درونی شما را به خیر و تصدیق حق کشاند، آن را از خدا بدانید و حمد الهی کنید تا آن لطف را پاس داشته باشید و دریچه های ورود هرچه بیشتر به آن عالم در شما فراهم شود. و چون آن خواطر درونی، شما را به شرّ و تکذیب حق خواند، به راحتی تسلیم آن نشوید بلکه آن را از شیطان بدانید که دشمن قسم خورده شما است و با پناه بردن به خدا مسیر جان خود را از استقبال نسبت به آن وسوسه ها آزاد کنید و به واقع با انجام جدی این دستورالعمل به راحتی پس از مدتی عالم شما عالم شیطانی نخواهد بود، إن شاء الله.

بحث جلسه گذشته، این بود که؛ خواطر شیطانی چیست و چه خصوصیتی دارد. بحث دیگر این بود که چگونه فرق بین خواطر ملکی و خواطر شیطانی را پیش خود تجربه کنیم، اگر خوب به احوالات عمیق و نظری خود نظر کنیم، می بینیم مقاصد بسیار متعالی در خود داریم ولی گاهی احوالاتی در درون ما پیدا می شود که ما را از آن مقاصد باز می دارد، و بر عکس؛ گاهی حالاتی پیدا می کنیم که ما را به آن مقاصد عالی نزدیک می کند، روی این تفاوت حالات می شود کار کرد تا آثار خواطر ملکی و شیطانی را بشناسیم و زمینه های ظهور بیشتر خواطر ملکی را رشد دهیم و شرایط لقاء خواطر شیطانی را تنگ تر نماییم، آنچه برای تفکیک این دو خاطر باید مورد تأکید قرار گیرد، توجه به نکات زیر است:

اولاً؛ ما یک مقاصدی داریم که آن مقاصد با فطرتمان عجین است و نه با شهوتمان، ثانیاً؛ به تجربه درونی می یابیم که یک مرتبه با حالاتی در درون خود روبه رو می شویم که غیر از حالات قبلی است، در حالی که ما همان آدم قبلی هستیم، پس علت این حالات نمی شود در درون ما باشد و حتماً از بیرون است و فقط درون ما محل پذیرش آن ها است. زیرا اگر علت آن احوالات در درون ما باشد بدیهی است هرگاه علت موجود است باید معلول موجود باشد. بزرگانی که اهل دقت روی احوالات خودشان هستند، این ورود و خروج ها را خوب حس



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

می‌کنند و می‌فهمند که پایگاه این حالات جدید کجاست. وقتی خوب بررسی می‌کنند و به اصطلاح کشیک نفس می‌کشند، می‌بینند که آنچه در بیرون نفس آن‌ها، در رابطه با احوالات آن‌ها، فعال است، یا شیطان است و یا ملک. این هوشیاری برای آن‌ها بعد از دقت بر روی تفاوت احوالاتشان و با توجه به مقاصد فطری‌شان حاصل می‌شود.

این که ما نسبت به پذیرش خواطر ملکی یا شیطانی چقدر فعال هستیم، یک بحث است، و این که خود ما منشأ آن خواطر نیستیم، بحث دیگری است. همان‌طور که عنایت فرمودید؛ ما همان آدم قبلی هستیم که این خواطر یا الهامات را نداشتیم، علت این احوالات جدید اگر از درون ما باشد باید از قبل تماماً آن‌ها را می‌داشتیم، چون وقتی علت یک چیز موجود باشد، حتماً و ضرورتاً باید آن موجود به عنوان معلول آن علت، موجود باشد، در حالی که مثلاً این غضب که حالا این چنین در ما اوج گرفته است، در درون ما نبود، معلوم است موجودی در کمین نشسته تا در اولین فرصت که زمینه‌زبان کشیدن این غضب فراهم است، آن را در درون ما دامن زند، گویا دشمنی است که دنبال فرصت است تا تیرهایش را رها کند. همین که نفس شما آماده شد که تیرها را بگیرد، او می‌زند. ثالثاً؛ حالا که متوجه هستیم یک مقصدی داریم که با فطرتمان عجین است و حالا که متوجه شدیم خواطری بر قلب ما جاری می‌شود که علت آن از بیرون است، متوجه می‌شویم گاهی آن خواطر مطابق مقصد اصلی ما است، و گاهی موجب غفلت از مقصد اصلی ما، و نیز عنایت فرمودید در عینی که ما منشأ آن خواطر نیستیم، ولی در پذیرش و زیدن‌های الهام و وسوسه، دست‌بسته و بی‌نقش نیستیم و انسان خودش علت قبول آن‌ها است.

نشانه‌هایی از الهام ملک و وسوسه شیطان

ملاصدرا «رحمته‌الله» در مشهد چهارم از مفاتیح‌الغیب در رابطه با نشانه‌های الهام ملک و وسوسه شیطان در نفس انسان چهار نکته را به قرار زیر مطرح می‌کند.

در نکته اول می‌فرماید: «علم و یقینی» که در جان انسان است و از عقل ریشه می‌گیرد، نشانه الهام ملک است و در مقابل آن، «هوس و شهوت» است که از وهم ریشه می‌گیرد، پس می‌شود گفت: عقل، منشأ دمیدن الهام ملک است و وهم، منشأ دمیدن وسوسه شیطان است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

عده‌ای هستند که به راحتی گمان‌هایشان را می‌پذیرند، در حالی که عقل به آن‌ها می‌گوید: گمان پذیرفتنی نیست، ولی به تذکرات عقل توجه نمی‌کنند، مثلاً اگر یک نفر الان با قیافه غیر معمولی از در مسجد داخل شود، و هم می‌گوید که این فرد نقشه‌ای در سر دارد و قیافه‌اش هم به توطئه گران می‌آید. عقل می‌گوید: بینم برای چه آمده است، شاید بخواهد خودش را اصلاح کند. یعنی و هم صرف این که احتمال داد، پیروی می‌کند، و احتمال خودش را علم می‌پندارد. درصد زیادی از آگاهی‌های مردم عادی از این نوع است، یعنی دقیقاً پیرو غیر علم هستند، و همتشان برای اثبات پندار خود دلیل‌های واهی می‌آورد و آن‌ها هم پیروی می‌کنند. کافی است ما بر اساس و هم خود که می‌گوید این شخص باید دزد باشد، برویم به آن شخص بگوییم؛ آدم دزد! اینجا چه کار می‌کنی؟! و او هم می‌گوید: دزد خودت هستی!! و دعوایمان شود و ما هم برای اثبات حرفمان بگوییم: دیدی گفتیم این یک نقشه‌ای در سر داشت.

همان‌طور که ملاحظه کردید، شیطان هم دروغ را به ما القاء نمود و هم اثبات دروغ را به ما القاء کرد، در صورتی که ممکن بود قضیه عکس آن باشد. حالا اگر پیامبر خدا ﷺ در مقابل این قضیه قرار می‌گرفتند، می‌رفتند و به اومی گفتند: برادر چه کار دارید، آیا می‌توانم کاری برایتان بکنم؟! آن وقت آن فرد اگر هم قصد توطئه داشته باشد، عوض می‌شود، و نقشه شیطان خنثی می‌گشت به خصوص اگر به مسجد آمده بود تا عوض شود، عوض می‌شد، در صورتی که در برخورد ما اگر قصد عوض شدن هم داشت، به همان موضع قبلی‌اش برمی‌گشت. در تاریخ اسلام داریم که عربی از بیابان راه افتاد که پیامبر خدا ﷺ را در مدینه بیند، چون شنیده بود که پیامبری در شهر مدینه ظهور کرده، می‌دانید که در فرهنگ بادیه، توالت معنی نداشت، این عرب با این فرهنگ داخل شهر شد و ادرارش گرفت، با فرهنگ خودش به دیواری که نزدیکش بود، ادرار کرد، این دیوار اتفاقاً دیوار حصیری مسجد پیامبر ﷺ بود و مردم هم در آن وقت در آن طرف، نماز می‌خواندند. ادرار او در مسجد ریخت. چند تن از مسلمانان از مسجد بیرون آمدند و شروع کردند این مرد تازه‌وارد غریب را زدن که خجالت بکشد، این چه کاری بود کردی؟ پیامبر خدا ﷺ رسیدند، دیدند این مرد غریبه است. چشم و هم آلود مردم مدینه نگذاشت بیند که این مرد مال مدینه نیست، همین که رسول خدا ﷺ تشریف آوردند، آن‌ها دیگر دست نگه‌داشتند و کنار ایستادند. پیامبر ﷺ فرمودند: «عَلْمُوهُ وَ لَا تَضْرِبُوهُ»؛ روشنش



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

کنید، چرا می‌زنیدش! و بعد رو کردند به آن عرب و فرمودند: ای برادر! تو غریبه هستی، بگو چه کار داری تا برایت انجام دهیم. گفت: آمده بودم که بفهمم که تو پیامبر هستی یا نه، فهمیدم که هستی، و این‌ها هم طرفداران حقیقی تو نیستند.

منظور عرضم این بود که و هم نمی‌گذارد انسان‌ها با واقعیات آن‌طور که واقع است روبه‌رو شوند و کار شیطان تحریک همین و هم است، همان‌طور که کار ملک تحریک عقل است. تمام نگاه‌های شیطانی، نگاه‌هایی است با گمان و احتمال، و بعد هم اثبات همان گمان‌ها و احتمالات. عجیب است که انسان از طریق و هم سعی دارد گمان بی‌بایه خود را اثبات هم بکند، مثل این است که دو نفر با هم بحث‌شان می‌شود بر سر این که این آقا خواب است یا بیدار؟! یکی می‌گوید: خواب است، دیگری می‌گوید: بیدار است، اولی می‌گوید: می‌خواهی نشانت دهم که بیدار است! می‌رود در گوش او داد می‌زند که خوابی یا بیدار؟! بیچاره از داد او بیدار می‌شود، ولی طرف می‌گوید: دیدی گفتم بیدار است، یعنی خودش با کار خودش حرف خود را اثبات کرد، بدون آن که واقعیتی در حرف او باشد، آری؛ می‌شود با پیروی از و هم، از این کارها کرد، ولی این کارها بازی کردن با زندگی است و نه روشن شدن در زندگی.

زندگی با و هم خود

همچنان که عرض شد در نکته اول، از نشانه‌های الهام ملک و وسوسه شیطان، جناب ملاصدرا «رحمته‌الله» فرمود:

«علم و یقین که از طریق عقل، در جان انسان ریشه می‌گیرد، نشانه الهام ملک است، بر عکس هوس و شهوت که از و هم ریشه می‌گیرد، از نشانه‌های وسوسه‌های شیطانی است.»

ملاحظه کرده‌اید که بعضاً دل‌مان می‌خواهد قضاوت‌مان درست در آید. و لذا تلاش می‌کنیم آن را درست کنیم و نگران غیرواقعی بودن آن هم نیستیم. دل‌مان می‌خواهد اثبات کنیم این فردی که وارد مسجد شده است دزد است، دل‌مان می‌خواهد گمان‌مان را اثبات کنیم. در واقع خواست دل‌مان را می‌خواهیم اثبات کنیم نه واقعیت را.

شیطان برای ما یقین و علم را به وجود نمی‌آورد، میل خودمان را بر ایمان ارزش می‌دهد. بعضی‌ها دغدغه فهم حقیقت را دارند. این خیلی عالی است و بعضی خوششان می‌آید آنچه



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

می‌خواهند، همان واقعیت باشد و اصلاً کاری به خود واقعیت ندارند، و هم خودشان برایشان بس است. نه این که تلاش داشته باشند آنچه هست و واقعیت دارد برایشان کشف شود. آیه‌ای که در ابتدای بحث عرض شد مربوط به دومی‌هاست که شیطان آن‌ها را وسوسه می‌کند و لذا آن‌ها به غیر واقعی‌ترین چیزها که همان شریک برای خدا باشد، دل می‌بندند و غیر خدا را منشأ تأثیر در امور می‌بندارند. قرآن در رابطه با شخصیت چنین افرادی می‌فرماید: «... وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَكُيُودُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ لِيَجْأِدُوا لَكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ»^۴ شیاطین به دوستان خود وسوسه می‌کنند تا با شما ستیزه نمایند و شما را از مسیر خود برگردانند، و اگر اطاعتشان کنید، قطعاً از مشرکین هستید.

استعلاء و خواطر شیطانی

ملاصدرا «رحمته‌الله» در دومین نکته از نکات نشانه‌های الهام ملک و وسوسه شیطان می‌فرماید: «جدال و ستیز و نظر‌نمایی همه از وسوسه‌های شیطانی است و دقت و آرامش و تدبیر، نشانه الهام ملک است، همچنان‌که بی‌حوصلگی در درک معارف الهی ریشه در وسوسه‌های شیطانی دارد».

خودتان تجربه کرده‌اید که روحیه شیطان، ستیز است و خودنمایی. او در مقابل خداوند که فرمود به آدم سجده کن، گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ»؛ من بهتر از آدم هستم، چون من از آتشم! هر وقت دیدید دغدغه توجه به حق و اطاعت از حق ندارید، بلکه دغدغه استعلاء و بزرگ کردن خود را دارید تا با بزرگ کردن خود از سبک شدن خود جلوگیری کنید، بدانید که کارتان شیطانی است و حتماً سبک می‌شوید، چون خداوند در مقابل این کار به شیطان فرمود: «أَنْتَكَ رَجِيمٌ»؛ تو از مقام قدس و کرامت بیرون شدی. در روایت از حضرت اباعبدالله علیه السلام داریم: «هر کس مجادله و ستیز را ترک کرد، در واقع ایمان خود را محکم کرده و همراهی دین خود را نیکو داشته و عقل خود را صیانت نموده».^۵ چون با ترک جدال و ستیز، قلب آماده الهام ملک

۴ - سوره انعام، آیه ۱۲۱.

۵ - «مصباح الشریعة»، باب مراء، حدیث دوم.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

می‌شود، در آن حال انسان اصلاً جدال و ستیز نمی‌کند. بعضی مواقع می‌خواهید موضوعی را ثابت کنید که حق است، و روشن کنید رقیب شما بر باطل است، اما چون روشنان شیطانی است و حالت جدال و ستیز به خود می‌گیرید، نتیجه لازم را به دست نمی‌آورید، هر چند منطقی شما حق بود. در اخلاق اسلامی داریم که ستیزه و مرء حرام است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«المرء داءٌ دویٌّ و لیس فی الإنسان خصلَةٌ بشرٌ منه و هو خلقُ إبلیس و نَسْبُهُ فَلَیْماری فی آی حالٍ کانَ إلّا من کانَ جاهلاً بنفسیه و بغيره مخروماً من حقایق الدین»؛^۶

جدال و ستیز دردی است بسیار سخت و در انسان، هیچ خصلتی بدتر از آن نیست، و آن صفت ابلیس است و منشأ این صفت اوست، مجادله و ستیز نمی‌کند در هیچ حالی مگر کسی که جاهل به نفس خود و جاهل به غیر باشد، و از معارف حقایق دین محروم باشد.

مرء و جدال ما را در معرض ستیزه‌های شیطانی قرار می‌دهد و قلب ما را مشغول می‌کند، آن وقت نور الهامات ملک در ما می‌میرد، برای همین بعد از مدتی، عبادت شما تاریک می‌شود و دیگر آن صفای معنوی در روحتان نیست. ریشه این تاریکی را باید در جدال‌ها و ستیزه‌هایی پیدا کنید که شیطان شما را بر آنها واداشته است.

نظر نمایی؛ نیز از وسوسه‌های شیطانی است یعنی بخواهیم فکر خود را به رخ بقیه بکشیم که این یک نحوه «ریاء» در کلام است و در قیامت به شخص مرئی یا ریاکار در نزد میزان گفته می‌شود: ثواب عمل خود را از کسی بگیر که برای او آن عمل را انجام دادی. مسلم دست او در آن حال خالی خواهد بود، و این بلایی بود که شیطان بر سر او آورد، چون می‌خواست همچون شیطان به همه نشان دهد: «أنا خیرٌ منه». یک وقت می‌خواهیم حق‌نمایی کنیم، در آن صورت بدون مطرح کردن خود، فقط حق را می‌نمایانیم و هر چه کمتر خود را مطرح کنیم، بهتر توانسته‌ایم حق را بنمایانیم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خود حق برایشان مهم بود و نه استعلاء بر بقیه. حق به خودی خود استعلاء دارد، ولی آن استعلاء و برتری که ما برای خودمان اراده کنیم برای

۶- «مصباح الشریعة»، باب مرء، حدیث اول.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ما ستیز و شیطنت به همراه می آورد، ولی اگر خود را زیر پا بگذاریم و برتر بودن حق را اراده کنیم برتری حقیقی که همان حق است در صحنه می ماند. «كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَاءُ»^۷ یعنی کلمه و سنت «الله» تنها و تنها برتر است و باید انسان‌ها برتری خدا را بخواهند، نه برتری خود را، اگر برتری خود را خواستند، در واقع از برتری حقیقی جدا شده و گرفتار پستی و خواری شده اند. کسی که اهل ستیز و جدال است، عملاً خواری و پستی را طلب کرده است. اگر برتری حق را بخواهید در مقام تواضع قرار می گیرید، ولی اگر برتری خود را خواستید همان برتری، شما را خراب می کند. مثل این است که شما آب را می خواهید تا خانه مردم را خراب کنید، شما عملاً خود آب را نمی خواهید، بلکه خرابی خانه مردم را می خواهید، ولی این خراب کردن را از طریق آب انجام می دهید، این دیگر آب خواستن نیست، همچنان که برتری خود را خواستن، برتری نیست، برتری ما به عبودیت ما است، خدای ما که برتری اش در قلب ما برای ما پیدا شد و عظیم بودن او برای ما جلوه کرد، این باید برای ما شیرین باشد و نه برتری خودمان. این از بحث‌های دقیق انسان‌شناسی است که لازم است در جای خودش دنبال شود.

خطر محرومیت از الهام ملک

اگر روحان استعلاء را طلب کرد، شیطان دارد بر قلب می دمد. استعلاء بر همسر، استعلاء شیطانی است. گاهی شیطان می گوید: اگر طرف مقابلت خواست از حق خود تجاوز کند، نگذار. بنابراین حقتش را هم نده، تا جلوتر نیاید، یا پُر رو نشود. اول ما را حساس می کند که مواظب باش پایش را از گلیمش جلوتر نگذارد، ولی بعد نتیجه دوم را می گیرد که اگر حقتش را بدهی پُر رو می شود، پس حقتش را نمی دهی تا از حقتش جلوتر نیاید. این همان وسوسه شیطان است که دارد در روح ما میدان داری می کند. زن‌ها هم می گویند: ما زن هستیم، ضعیف هستیم، اگر از اول کوتاه بیایم، مردها پُر رو می شوند. بنابراین از اول زیر بار نمی رویم، و خلاصه از این طریق استعلاء شروع می شود. این وسوسه‌ها و طلب استعلاءها زمینه الهام ملک را در قلب از بین می برد و از همه بدتر همین است که روح انسان با ملک ارتباط نداشته باشد و

۷ - سوره توبه، آیه ۴۰.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

از صفا و صمیمیت لازم محروم باشد و با شیطان ارتباط داشته باشد، همراه با کبر و تنگ‌نظری و بدبینی.

فرمود: «جدال و ستیز و نظر‌نمایی همه از وسوسه‌های شیطانی است؛ «نظر‌نمایی» که عرض شد یک نحوه از ریا است، صفت خیلی بدی است. تمام فرهنگ غرب همین نظر‌نمایی است، تا دیده‌های دیگران را به خود جلب کند. مسابقات را نگاه کنید؛ یک‌وقت من می‌خواهم بدوم، به شما می‌گویم: بیا با هم بدویم که انگیزه داشته باشیم و خسته هم نشویم، که این کار پسندیده‌ای است. اما یک‌وقت می‌خواهم به شما ثابت کنم که من بهتر از شما هستم. این حالت، حالت شیطانی است. در حالی که در یک شرایط غیر شیطانی و صمیمی، نباید شما بر ما باشید، بلکه باید با هم باشیم. اروپا در فرهنگ ایجاد شده در رنسانس، پس از پشت کردن به بندگی خدا، اول روحش شیطانی شد، بعد فرهنگ استعلاء افراد بر یکدیگر را شروع کرد. ما هم به اندازه‌ای که به اروپا نزدیک شویم، ناخودآگاه فرهنگ شیطانی را در زندگی و فکر خود جاری می‌سازیم. هر جا خودنمایی است، برنامه «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» در صحنه است که آن شیطانی است.

شهید آوینی «رحمة الله علیه» می‌گوید: در هنر قدیم هنرمند پیدا نبود، هنر پیدا بود، بنابراین هنر الهی بود. ولی در هنر جدید بیشتر نام و شهرت شخصیت خود هنرمند در صحنه است، اصلاً هنری نمانده است. می‌خواهد از طریق استعدادی که دارد، خودش را مطرح کند، به همین جهت می‌گوید: هنر امروز سراسر ظهور نفس اماره است، چون هنرمندنمایی است و نه حق‌نمایی. هنری که حق نما است، هنر الهی است، شیطان گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ»؛ یعنی من بهترم از آدم، در حالی که آدم؛ اسماء الهی را به نمایش گذارد و نه خودش را، در منطق شیطان «من» در کار است. ملک می‌گوید: حق بهتر است و لذا به جهت ظهور اسماء الهی، اهل سجده به آدم است بنابراین با سجده بر آدم نشان داد، در موقع ظهور حق، خودش را خاک می‌کند، تا مانع ظهور حق نباشد.

هر وقت در قلبتان احساس کردید دارید حق را نشان می‌دهید شکر کنید، ولی هر وقت سواد خودتان را می‌خواهید نشان دهید، بدانید که شیطان پشت حرف‌هایتان خوابیده است. اگر شیطان وارد زندگی ما شد، از همه چیز محروم می‌شویم. شیطان خودش چی دارد که شما



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بخواهید از او فایده بگیرید؟! از الهام ملک محروم شدن محرومیت کمی نیست. مسابقات فرهنگی به روش غربی، فرهنگ استعلاء و نظر‌نمایی است، بنابراین هیچ وقت از این مسابقات نفع نمی‌برید، هیچ وقت جوانانی که در این دستگاه‌ها وارد شوند، اصلاح نمی‌شوند، چون فرهنگ آن از شیطان است. در تاریخ داریم که جوانان مدینه جهت زورآزمایی سنگی را بلند می‌کردند، پیامبر خدا ﷺ را به داوری خواستند که ببیند قدرت کدامشان بیشتر است. پیامبر ﷺ موضوع را عوض کردند که چرا شما تلاش می‌کنید که بر هم باشید، فرمودند: «أَشْجَعُ النَّاسُ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ»^۸ شجاع‌ترین مردم کسی است که بر خود و بر امیال خود حکومت کند. آن وقت در همین اسلام می‌گوید شمشیرزنی مستحب است، دیگر در آن حالت، چه کسی برتر است مطرح نیست، بلکه تشویقی است جهت مهارت بیشتر و آمادگی بر سرکوبی دشمنان حق، مثل این که می‌گویند نماز خواندن خوب است. حالا چه کسی برتر است؟ کسی که نیت خالص‌تر و تواضع بیشتر دارد، اصلاً دستگاه دین سراسر نور است و توحید، حالا اگر از دستگاه دین درآید، سراسر ظلمت است و استکبار. دین می‌گوید: شمشیر بزن، اسب سواری بکن و مسابقه بده و در اسب سواری بُرد و باخت هم داشته باش، اما این یک عمل مستحب است، یعنی به اندازه نیت برتر، دارای ارزش هستی، مواظب باش به اندازه استعلاء که در اثر بهتر شمشیرزدن به دست می‌آوری، برتر نباشی. نمونه آن را هم در جنگ خندق می‌بینید که شمشیری که صاحب آن در نهایت خلوص به حرکت در آورد، مفتخر می‌شود به «لَضْرِبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ النَّكَلِينَ»^۹ یعنی آن شمشیرزدن، از عبادت جن و انس برتر می‌شود، به جهت خلوص حضرت علی عليه السلام، و نه به جهت قدرت آن حضرت. حضرت علی عليه السلام متوجه شدند حالا که هیچ کس در مقابل عمرو بن عبدود جلو نمی‌رود باید برای خدا جلو بیایند. حضرت در آن جریان نشان دادند که برای خدا، تمام چیزها را کنار گذاشته‌اند و حتی مواظب بودند خشمشان عامل تحریکشان نشود. مولوی در رابطه با خشمی که عمرو بن عبدود با انداختن آب دهان بر صورت مبارک علی عليه السلام می‌خواست در آن حضرت ایجاد کند؛ می‌گوید:

۸- «مستدرک»، ج ۱۲، ص ۱۱۱.

۹- «الاقبال»، ص ۴۶۷.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

او خدو انداخت بر روی علی افتخار هر نبی و هر ولی
 او خدو انداخت بر رویی که ماه سجده آرد پیش او در سجده گاه
 در آن حال حضرت با تمام آرامش و وقار از روی سینه عمرو بن عبدود بلند شدند و چند
 قدمی حرکت کردند و دوباره جنگ را با آن دشمن خدا شروع کردند و در نهایت او را
 کشتند. وقتی از حضرت علت بلند شدن و دوباره جنگ کردن را پرسیدند و حضرت جریان آب
 دهانی که به صورت مبارکشان انداخت را مطرح کردند، آنهایی که اهل دل بودند فهمیدند
 علی علیه السلام تا کجا بر شیطان مسلط است. مولوی ندا سر می دهد که ای علی!

تیغ حلمت جان ما را چاک کرد آب علمت خاک ما را پاک کرد
 یعنی ای علی! این حلم و بردباری ات تمام وجود ما را در مقابلت، چاک چاک و هیچ و
 نبود می نماید، همچنان که نور علم تو، زندگی خاکی ما را از انحراف و گمراهی نجات داد.
 ای علی! تو بیش از آن که با شمشیر، دشمنان را به قتل برسانی، با شکیبایی و صبر آنها را هیچ
 و پوچ کردی و کشتی، می گوید:

بازگو، دانم که این اسرار هوست ز آنکه بی شمشیر کشتن کار اوست
 در واقع آن حضرت با عمل خود در مقابل بی ادبی عمرو بن عبدود:

گفت من تیغ از پی حق می زنم بنده حقام نه مأمور تنم
 شیر حقم، نیستم شیر هوا فعل من بر دین من باشد گواه
 خون نپوشد گوهر تیغ مرا باد از جا کی برد میخ مرا
 تا أحب لک آید نام من تا که اَبغض لک آید کام من
 در چنین شرایطی است که می توان به آن حضرت گفت:

تو ترازوی احد خوب بوده ای بل زبانه هر ترازو بوده ای
 چون قلب حضرت سراسر محل الهام ملک و نمایش حق است، لذا است که به زبان حال
 خواهد گفت:

سایه ام من، کدخدایم آفتاب حاجم من، نیستم او را حجاب
 یعنی من سایه ای هستم که خداوند آفتاب من است و لذا من حجاب نیستم که خود را
 بنمایانم و حق را در عمل خود پنهان کنم، بلکه حاجب حقم و وسیله ظهور و بروز حق
 می باشم.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

اگر خودمان را اسیر جلد و ستیز و عجله و خودنمایی کردیم، از چنین قلبی و از وزیدن الهام ملک محروم می شویم، از وزیدن انوار ملائکه‌ای که به تعبیر قرآن: «يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا» برای مؤمنان طلب استغفار می کنند و زنگار کدورت را از قلب آن‌ها می زدایند تا به راحتی با عالم غیب ارتباط پیدا کنند.

سیر تا درجه فرشتگان

ملاصدرا «رحمه‌الله» در سومین نکته از نشانه‌های الهام ملک و وسوسه‌های شیطان، می فرماید: «پیروی از اهل ستیز و کفار، از نشانه‌های وسوسه شیطان است، همچنان‌که در مقابل این روحیه، روحیه پیروی از رسول خدا ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام از آثار تأثیرپذیری از الهام ملک است و انسان در راستای پیروی از این ذوات مقدسه، آرام آرام به درجه فرشتگان مقرب می رسد، همچنان‌که هر کس در ستیز با سخنان انبیاء علیهم‌السلام برآمد، آرام آرام به شیطان نزدیک می شود».

دقت، آرامش و تدبیر بر روی کلمات قرآن و سخن انبیاء از آثار الهام ملک است و اساساً انسان آشفته، گرفتار وسوسه شیطان است. ممکن است چنین انسانی کار زیاد و حتی مطالعه زیاد بکند، اما دقت و تدبیر ندارد. چرا که کار زیاد و شتاب زده از آثار فرهنگ شیطانی است، ولی دقت و تدبیر از صفات اهل شیطنت نیست. اهل دقت و تدبیر و حوصله، از قرآن لطایف مفید و کارساز به دست می آورند، ولی اهل شتاب اگر هزار بار هم قرآن را بخوانند به یک نکته اساسی از آن دست نمی یابند، چون حقیقت، فوق زمان و مکان خاص است و کسی که زمان زده و یا مکان زده است هرگز نمی تواند با حقیقت ارتباط برقرار کند و عملاً با خودش است و نه با حقیقت.

اگر دیدید دقتان کم است، بدانید که شیطان دارد در جان شما وسوسه می کند. اصلاً جنس شیطان عجله و شتاب و عدم دقت و تفقه است، و فراموش نکنید که رسول خدا ﷺ فرمودند: «الْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ» عجله از شیطان است و برعکس «وَالثَّانِي مِنَ اللَّهِ»^۱ ثانی و



آرامش از خدا است و لذا باطمینان و دقت و با تفقه بودن، از الطاف خدا به انسان است. حضرت رسول خدا ﷺ می فرماید: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْفَقْهَ»^{۱۱} بالاترین عبادات تعمق در دین و دین داری است. چون هر چه شرایط قرب خود به خدا را بیشتر فراهم کنیم، بیشتر به آرامش و وقار می رسیم و هر چقدر سعی کنیم آرامش و وقار و دقت تفقه را در خود زیاد کنیم، راه ارتباط با خدا را بهتر در خود فراهم کرده ایم. باید تکلیف خودمان را با فرهنگ امروز جهان یکسره کنیم، چرا که در این فرهنگ، آرامش و وقار مرده است، و در نتیجه نمی تواند ما را به ذکر و فکر و حضور برساند. آن وقت هر چه بیشتر بدویم، بیشتر دور می شویم، با این فرهنگ، ستیز و استعلاء و عجله نصیب ما می شود، عجله می کند که به آرامش برسد، در حالی که علت این عدم آرامش، همین عجله ها بود، حالا آیا می شود علت یک چیز، ضد آن چیز را نتیجه بدهد؟ یعنی از عجله، آرامش حاصل شود؟ و یا حتماً با عجله بیشتر، به عجله زیادتر می رسم.

چگونگی سد کردن راه ورود شیطان به قلب

می فرماید: «تعبد بدون تدبیر از نشانه های وسوسه است». اگر در موضوعات عمیق تدبیر نمی کنید و یا نسبت به نکات اساسی که می خوانید، عمیق نیستید، بدانید شیطان در صحنه است. ولی اگر در فهم حقایق، عمیق هستید و موضوعات را سرسری مطالعه نمی کنید و نمی توانید به موضوعات سطحی دل ببندید، بدانید که به لطف الهی، الهام ملک دارد بر جان شما می وزد. کم و زیاد بودن سواد بحث دیگری است و به خودی خود اصل نیست. اصل این است که متوجه شویم بعضی ها روحشان روح عمیق است، این ها با ملک رفیق هستند. از حضرت صادق علیه السلام هست که فرمودند: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَفَقَّهُهُ فِي الدِّينِ»^{۱۲} چون خداوند اراده کرده باشد که به بنده ای خیری برساند توفیق تفقه و تعمق در دین را به او می دهد تا بدون هیچ عجله و با آرامش کامل در فهم نکات دقیق دین تحقیق کند. همچنان که از حضرت باقر هست که «الكمالُ كُلُّ الْكَمَالِ، التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ، وَالصَّبْرُ عَلَى النَّائِبَةِ وَتَقْدِيرُ الْمَعِيشَةِ»^{۱۳} عالی ترین مرتبه

۱۱ - «وسائل الشیعه»، ج ۲۰، ص ۳۵۸.

۱۲ - «کافی»، ج ۱، ص ۳۲.

۱۳ - «الکافی»، ج ۱، ص ۳۲.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

کمال عبارت است از تفقه و تعمق در دین و بردباری و شکیبایی در مصائب و نظم و کنترل در زندگی و خرج. چنانچه ملاحظه می‌فرمایید روحیه‌ای که از تعجیل و سطحی‌نگری آزاد شده باشد، روحیه‌ای است که وارد فضای متعالی دین‌داری شده است. ولی بر عکس؛ بعضی‌ها روحشان روح سرسری و سطحی است، این‌ها با شیطان رفیق هستند. شیطان را از طریق تدبیر و آرامش و دقت بر روی موضوعات حقیقی، از قلبتان بیرون کنید! راه شیطان را می‌شود بست، هر چقدر می‌خواهد به روح شما القاء کند که زود از این مطلب بگذرد، بگو: زود بگذرم که چه شود؟ شیطان شما را از مقصدتان که ارتباط پیدا کردن با حقایق است، باز می‌کند. نفس عجله کردن، شما را از مقصدتان دور می‌کند، و اگر در آن حال چشمتان بیدار شود، می‌بینید که هر روز چه بلایی سر خودتان می‌آورد. چقدر کار برای خودمان زیاد می‌کنیم، چون دقت و آرامش نداریم. گفت:

گویدم از کار خستیدم خلق غرق بیکاری است جانش تا به خلق می‌گوید: مردم خیلی خسته‌ام کردند، در حالی که سراسر زندگی‌اش بیکاری است، چون دقت و آرامش ندارد، همچنین است بی‌حوصلگی در درک معارف الهی، که آن هم ریشه در وسوسه‌های شیطانی دارد، بعضی‌ها حاضرند ۷۰ رکعت نماز بخوانند، ولی حاضر نیستند یک بحث توحیدی را دنبال کنند، این‌ها را شیطان نمی‌گذارد بالا بیایند، باید متوجه بود که این بی‌حوصلگی‌ها در فهم عمیق مسائل الهی، از وسوسه‌های شیطان است، نباید تقصیر را به پای مشکل بودن بحث و یا گوینده گذاشت، شیطان نمی‌گذارد ما دقت کنیم، هر چه معرفت و تزکیه بیشتر باشد، عمل مفیدتر است، و گرنه صرف عمل، انسان را به جایی نمی‌رساند. بحث می‌کنند که توسعه؛ عدالت می‌آورد، در حالی که اگر توسعه همراه با یک فرهنگ توحیدی نباشد، هیچ‌وقت عدالت به همراه نمی‌آورد، بلکه عده‌ای سرمایه‌دار را بر سرنوشت مردم حاکم می‌کنند، سرمایه‌دارانی که عموماً سعی در نفی ارزش‌های الهی و انسانی دارند، به طوری که ژاپن صدسال پیش از نظر انسانیت، و از نظر الهی بودن وضعیت خیلی بهتر از حالا است که این همه توسعه پیدا کرده است. اهل هوس ابتدا خودشان را هم‌سنخ ژاپن آلوده شده می‌بینند و بعد این هم‌سنخی را قبله خودشان قرار می‌دهند، و لذا برای اهل هوس اروپا و ژاپن مقصد است، در حالی که برای اهل توحید آنجاها دار جهنم است. چون از طریق آن توسعه معنویت را



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

لگدمال کرده‌اند. البته ذات توسعه ضد معنویت نیست، حضرت علی (علیه السلام) هم نخل می‌کاشت، اما در کاشتن نخل‌ها این قدر متوقف نمی‌شد که اگر نماز ظهرشان را به موقع نخواندند، نگران نباشند، یا با عجله نماز ظهرشان را بخوانند که نخل‌ها از دستشان نرود. باید مواظب بود شیطان از طریق توسعه، حوصله ما را نسبت به فهم و تبلیغ فرهنگ عمیق توحیدی از بین نبرد.

وسوسه شیطان و بی‌حوصلگی در فهم حقایق

اگر دقت کنیم متوجه می‌شویم، بی‌حوصلگی در فهم حقایق توحیدی و گرفتار عمل‌زدگی شدن، یک نقشه شیطانی است. به نظر می‌رسد مشکل‌ترین قسمت که باید برای خود حل کنیم، همین قسمت تدبیر و دقت در حقایق است. در ابتدای امر حالش را داریم که خیلی کار کنیم، ولی بر ایمان مشکل است که در حقیقت مسائل معنوی کمی فکر کنیم. متأسفانه فرهنگ عمومی، تفکر و تدبیر در مسائل توحیدی را کار و تلاش به حساب نمی‌آورد. در حالی که در روایت داریم؛ «... وَإِنَّ النَّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ»^{۱۴} عمل همان نیت است. یعنی به اندازه‌ای که نیت را عمیق و زلال کنی، عمل کرده‌ای و نه به اندازه‌ای که کار کنی. برای تعقیب این مسئله می‌توانید به اصول کافی باب نیت رجوع بفرمایید. خودتان هم تجربه کرده‌اید، در نماز که می‌خوانید، اگر بخواهید حواس خود را جمع کنید که حضور قلب داشته باشید، باید قبل از نماز تلاش زیادی کرده باشید تا قلب‌تان در اختیار شما باشد. اما اگر بخواهید بی‌حضور قلب تندتند نماز بخوانید، برایتان راحت است. به این دلیل حضور قلب سخت است که نیاز به وحدت اندیشه دارد و کسی که اهل دقت و تدبیر بر روی معانی دینی نباشد، برای حضور قلب کم می‌آورد. صرف خواندن نماز زیاد هنوز یک نحوه حضور در کثرت است، مگر برای اولیاء خدا، ولی در توجه به حضرت احد و دست یافتن به وحدت قلب، بهره و نتیجه بزرگی نصیب شما می‌شود. خداست که وحدت مطلق است. هر چه آدم بخواهد به وحدت نزدیک شود، باید از کثرت بکاهد و کثرت‌ها را در یگانگی حق جمع کند، این کار سختی است. برای همین ما در روایت داریم: اگر مؤمن دو رکعت نماز واقعی بخواند و از دنیا برود، مؤمن از دنیا رفته

۱۴ - اصول کافی، باب اخلاص، حدیث شماره ۳.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

است. یعنی این کار او مطلوب خداست. چون دو رکعت نماز با حضور قلب، یعنی یک انسانی که به مقام وحدت رسیده است.^{۱۵}

فرمودند: کسی که شیطان بر جان او می‌وزد، در فهم حقایق کم حوصله است. یکی از راه‌های رهایی از این عدم تفقه، روزه گرفتن صحیح و مرتب است. روزه باعث می‌شود که جهت روح به سوی وحدت سوق پیدا کند و از کثرات فاصله بگیرد و در نتیجه اگر اراده کنید می‌توانید، کتاب‌های توحیدی را عمیق‌تر بخوانید، یا بر روی مسائل توحیدی بهتر تدبّر کنید. جمع کردن اطلاعات، خواندن تاریخ و به ذهن سپردن سلسله سلاطین، تزکیه نمی‌خواهد، اما توجه به حقیقت یعنی توجه به وجودی بالاتر از صورت‌ها، حوصله توحیدی می‌خواهد. پس با این مقدمه به خوبی باید متوجه بود که بی‌حوصلگی و عدم تدبّر در توجه به معارف الهی از وسوسه‌های شیطان است و هر چه از شیطان فاصله بگیریم، شوق تدبّر در معارف توحیدی و حقایق قرآنی در ما بیشتر می‌شود، حالا این تدبّر به روش عقل و استدلال باشد یا به روش قلب، که آن نکته دیگری است، مسلم اگر شیطان راه‌زنی نکند، با تدبّر عقلی هم مسیر سالک در نهایت به تدبّر قلبی در حقایق دینی کشیده می‌شود، چون تا ارتباط قلبی با حقایق حاصل نشود هنوز با خود حقایق ارتباط حاصل نشده است. گاهی شده است حاضرید به جلسه‌ای بروید تا سخنران برایتان قصه بگوید و مثال بزند، ولی حاضر نیستید در جلسه‌ای بروید که سخنران می‌خواهد در آن جلسه، فوق حادثه‌ها، اصل حقایق را با شما در میان بگذارد، در این حالت هنوز تحت تأثیر شیطان هستید، ولی إن شاء الله به جایی می‌رسید که دیگر از مثال و قصه فاصله گرفته‌اید و اصل قضیه و سنت‌های جاری در عالم را طلب می‌کنید، در این حالت إن شاء الله بیشتر از دست شیطان رها شده‌اید. قرآن می‌فرماید: ما این مثال‌ها را برای مردم عادی می‌زنیم تا بلکه تفکر کنند و متوجه سنت‌های جاری در این مثال‌ها شوند. می‌فرماید: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^{۱۶}

۱۵ - به کتاب اربعین حدیث امام خمینی «رحمة الله علیه» باب حضور قلب مراجعه کنید.

۱۶ - سوره حشر، آیه ۲۱.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

شما بی دین نیستید، اما اگر در جلسه‌ای که سخنگو عمیق بحث می‌کند و تمام انرژی ذهنی شما را می‌خواهد، خسته می‌شوید، باید بدانید به همان اندازه در وسوسه شیطان گرفتار هستید، تحت تأثیر وسوسه شیطان بودن درجه دارد، هر کس در درجه خودش. کسی که در بحث‌ها تعمق نمی‌کند، عملاً وسوسه شیطان را متوقف نکرده است، کسی که آن قدر تدبیر نکرده است که حتی همه مطالب دینی را تکراری می‌بیند، می‌گوید: همه آخوندها یک‌طور حرف می‌زنند، این بنده خدا اصلاً حرف علماء را نمی‌فهمد تا بتواند تفکیک کند. عموماً آدمی که دقت ندارد، درجات مختلف تفکر را تشخیص نمی‌دهد و لذا همه حرف‌های دینی را تکراری می‌بیند، نمی‌داند که اگر عمیق وارد مطالب شود، در بهشتی وارد شده است که هر درخت آن هزار میوه دارد و هر میوه آن هزار طعم دارد، بی‌دقتی باعث می‌شود که عملاً دین از دست او برود. مگر شیطان غیر از این را می‌خواهد؟

برکات تفقه در دین

عرض کردم تعمق و تفقه در دین یک برکت الهی است، به طوری که رسول خدا ﷺ می‌فرمایند: «مَنْ يَرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهُهُ فِي الدِّينِ»^{۱۷} چون خداوند بخواهد به بنده‌اش خیری برساند، به او توفیق تعمق و تفقه در دین می‌دهد. در آن حالت دیگر آن شخص شکل عبادتش عوض می‌شود و همان تعمق در دین به او سیر به سوی حق می‌دهد و در واقع از آن طریق به زیباترین شکل، عبادت خدا را انجام داده است. لذا است که رسول خدا ﷺ می‌فرمایند: «مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِ افْضَلٍ مِنْ فِقْهِ فِي الدِّينِ»^{۱۸} عبادت نشد خداوند به چیزی بالاتر از تفقه در دین. و باز می‌فرمایند: «لِكُلِّ شَيْءٍ عِمَادٌ وَعِمَادُ هَذَا الدِّينِ الْفَقْهُ»^{۱۹} هر چیزی را ستونی است تا آن را نگهدارد، ستون و نگهدارنده این دین، تفقه و تعمق در آن است. و لذا است که شیطان دسترسی به عالم ندارد، چون شیطان همه کارش آن است که ما در دین تفقه نکنیم، حالا

۱۷ - نهج الفصاحه، ابوالقاسم پاینده، حدیث شماره ۲۸۸۹ «بحار الانوار»، ج ۱، ص ۱۷۷.

۱۸ - نهج الفصاحه، ابوالقاسم پاینده، شماره ۲۵۷۷.

۱۹ - «بحار الانوار»، ج ۱، ص ۲۱۶.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

چقدر برای او مشکل است دسترسی به کسی که اهل تفقه در دین است. پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «فَقِيهٌ وَاحِدٌ أَشَدُّ عَلَى الشَّيْطَانِ مِنَ أَلْفِ عَابِدٍ»^{۲۰} وجود عالمی که اهل تفقه در دین است برای شیطان از هزار عابد که اهل تفقه در دین نیست، سخت‌تر است. همچنان که امام سجاده علیه السلام می‌فرماید: «مُتَّفَقَةٌ فِي الدِّينِ أَشَدُّ عَلَى الشَّيْطَانِ مِنْ عِبَادَةِ أَلْفِ عَابِدٍ»^{۲۱} یک نفر از اهل تفقه در دین برای شیطان در خنثی کردن حيله‌هایش، از عبادت هزار عابد بهتر است. آنچه به کارهای دینی ارزش می‌دهد، علمی است که پشتوانه اعمال دینی است. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «قَلِيلُ الْعَمَلِ يَنْفَعُ مَعَ الْعِلْمِ، وَكَثِيرُ الْعَمَلِ لَا يَنْفَعُ مَعَ الْجَهْلِ»^{۲۲} عمل کم همراه با علم، بیشتر نافع است از عمل زیاد ولی بدون علم. در همین رابطه حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرماید: «قَلِيلُ الْعَمَلِ مِنَ الْعَالَمِ مَقْبُولٌ مُضَاعَفٌ وَكَثِيرُ الْعَمَلِ مِنَ أَهْلِ الْهَوَىٰ وَالْجَهْلِ مَرْدُودٌ»؛ عمل کم از عالم چند برابر مورد قبول خداوند است، و عمل زیاد از اهل هوس و جهل پذیرفته شده نیست. چون به تعبیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؛ ارزش هر کس به اندازه علم اوست. فرمودند: «أَكْثَرُ النَّاسِ قِيَمَةٌ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَأَقَلُّ النَّاسِ قِيَمَةً أَقَلُّهُمْ عِلْمًا»^{۲۳} چون واقعاً بسیار فرق است بین عالم و عابد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بَيْنَ الْعَالِمِ وَالْعَابِدِ سَبْعُونَ دَرَجَةً»^{۲۴} بین عالم و عابد، در نتیجه عمل، هفتاد درجه فرق است. می‌فرماید: «سَاعَةٌ مِنْ عَالِمٍ مُتَكَيِّئٍ عَلَى فِرَاشِهِ، يُنْظَرُ فِي عِلْمِهِ، خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ الْعَابِدِ سَبْعِينَ عَامًا»^{۲۵} یک ساعت از زندگی عالم که بر فراش خود تکیه زده است، در حالی که در علم خویش می‌نگرد، بهتر از هفتادسال عبادت عابد است. اساساً برای شیطان با وسوسه‌هایی که دارد امکان نفوذ در قلب مؤمنانی که اهل تفقه در دین نیستند، راحت‌تر است و در همین راستا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «سَتَكُونُ فِتْنٌ يُضَيِّحُ

۲۰ - بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۵.

۲۱ - بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۱۳.

۲۲ - نهج الفصاحه، شماره ۲۰۹۸.

۲۳ - بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۶۳.

۲۴ - نهج الفصاحه، شماره ۱۰۹۷.

۲۵ - اصراف المستقیم، ج ۳، ص ۵۳.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

الرَّجُلُ فِيهَا مُؤْمِنًا وَيُؤْسِي كَافِرًا، إِلَّا مَنْ أَحْيَاهُ اللَّهُ بِأَلْعَلِمِ»^{۲۶} به زودی فتنه‌ها خواهد آمد به طوری که صبح انسان مؤمن است و شب کافر، مگر آن کسی که خداوند او را به علم زنده نگه دارد.

پس ملاحظه می‌کنید مؤمنی که ایمانش از طریق علم و تفقه در دین به دست نیامده است، چقدر راحت در معرض حیلۀ شیطان قرار می‌گیرد. این جاست که می‌فهمیم نقش شیطان در بی‌حوصله کردن ما در تعمق در دین چقدر خطرناک است، در حالی که این بی‌حوصلگی‌ها را طوری برای ما جلوه می‌دهد که ما آن را به چیزی نمی‌گیریم و نمی‌فهمیم چه زمینه‌خطرناکی برای ما فراهم کرده است. ما باید بین تعمق در دین با اطلاع زیادداشتن و با هوش بودن در جمع اطلاعات تفکیک قائل باشیم، زیرا باهوشی با تحت‌تأثیر شیطنت بودن می‌تواند همراه باشد، هنر آدم باهوش بعضاً در تفکیک بین پدیده‌های مادی و حسی است. مثلاً او می‌تواند هزار شماره تلفن را حفظ کند، یا یک متن بلند را تماماً به خوبی حفظ نماید، ولی ممکن است همان متنی را که خوب حفظ کرده است درست نفهمد. در همین رابطه رسول خدا ﷺ فرمودند: «فَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ إِلَىٰ مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ، وَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ لَيْسَ بِفِقْهِه»^{۲۷} چه بسا کسی حامل یک نکته عمیق دینی باشد ولی خودش آن را کمتر بفهمد و به کسی برساند که آن دومی عمیق‌تر از اولی در آن عمیق شود، و چه بسا کسی یک نکته عمیق دینی را به کسی برساند، ولی خودش چیزی از آن درک نکرده باشد و فقط آن را حفظ کرده باشد. پس هوش داشتن یک چیز است، تعمق و تفقه و دقت، چیزی دیگر. دقت و تفقه یعنی سیر انسان از ظاهر پدیده‌ها و حادثه‌ها به باطن، و داشتن توجه عقلی و قلبی به حقیقت این پدیده‌ها و حادثه‌ها، در صورتی که باهوشی یعنی جمع کردن ظاهر. کسی که باهوش است، می‌تواند تمام تاریخ را خیلی زود حفظ کند ولی عبرت گرفتن از تاریخ، یک شعور دیگر می‌خواهد تا انسان بفهمد چه قاعده‌ای در کار است که نمی‌گذارد انسان‌های فاسد کارشان به انتها برسد. بسیاری انسان‌هایی که باهوش‌اند اما عمیق نیستند، چون عمیق بودن، یعنی به باطن رفتن و این یک لطف الهی است و با

۲۶- «نهج الفصاحه»، شماره ۱۳۴.

۲۷- «کافی»، ج ۱، ص ۴۰۳.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ترکیه و دور شدن از شیطان ممکن می‌شود. زیاد خواندن و هر چه به دستمان آمد خواندن، خودش خبر از حضور در صحنه‌ای می‌دهد که شیطان پدید آورده است و خطر این موضوع در بحث «ضرورت مطالعه و نحوه آن» روشن شده است.

گاهی شیطان انسان را وسوسه می‌کند که آیه و حدیث را حفظ کن ولی هیچ وقت نفهم. حالا که شیطان نتوانست کاری کند که آن فرد ترانه حفظ کند، کاری می‌کند که آیه و حدیث را حفظ کند ولی نفهمد. این هم یک نحوه افتادن در دام شیطان است. حال یک وقت است نمی‌تواند کاری کند حدیث را نفهمی، کاری می‌کند که به جنبه‌های عقلی صرف آیه و حدیث مشغول شوی و جنبه‌های باطنی و غیبی و عرفانی آن را نفهمی، بالاخره شیطان می‌خواهد ما در هر مرحله‌ای که هستیم از آن مرحله جلوتر نرویم. ما باید این حالات را در خود ارزیابی کنیم. حرف زیاد است، خودتان بحمدلله راه افتاده‌اید.

باقی این نکته آید بی‌زبان در دل هر کس که دارد نور جان می‌فرماید: یکی از نشانه‌های وسوسه شیطان، پیروی از اهل ستیز و اهل تعطیل تعقل در دین است، یعنی پیروی از اهل تعبد بدون تدبیر. کسانی که هیچ وقت به شما نمی‌گویند اهل البیت و فرهنگ شیعه و بزرگی این‌ها یعنی چه، فقط شما را نسبت به هر فکری که خلاف برداشت خودشان از دین است، حساس می‌کنند و بدون آن که اصل اشکال رقیب را درست ارزیابی کنند، روحیه ستیز و عدم تفکر را رونق می‌دهند. حالا که شیطان نمی‌تواند تو را از شیعه بودن درآورد، آنچنان مشغول اختلافات با رقبای شیعه می‌کند که از شیعه بودن چیزی به دست نیاوری.

آری عکس آن خوب است که آدم وقتی عظمت مکتب تشیع و اهل البیت را فهمید، خودبه‌خود ضعف رقیبان آن‌ها را می‌فهمد و می‌فهمد آن‌هایی که مسلمانان را از اهل البیت دور کردند چه ظلم بزرگی را مرتکب شده‌اند. این غیر از این است که گرفتار دعوا با ضد شیعه شود.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ذهن‌های گرفتار سایه‌ها

هر وقت دیدید که ذهنتان سایه دارد و گرفتار چیزی است، بدانید که شیطان در این گرفتاری نقش دارد. هر وقت دیدید که ذهنتان سایه‌ها را پشت سر می‌گذارد، بدانید که الهام ملک است. در عرفان هندی بحثی تحت عنوان «کارما» یا سایه ذهنی هست. وقتی می‌گویند طرف «کارما» دارد، یعنی سایه ذهنی همواره او را مشغول کرده است و لذا هیچ چیز را درست نمی‌بیند و همواره در درون خود ستیز و جدل را پیروی می‌کند. بعضی از افراد جدلی هستند. اصلاً نمی‌توانند کاری کنند جز این که جنبه دعوی آن کار را رشد دهند، یا باید با کسی رقابت کنند یا ستیز. اصلاً مبنای روحشان سراسر ستیز است، به اصطلاح دائم خود را با کسی همسنگ می‌کنند و رقابت را شروع می‌کنند، چون از سطح هر حادثه‌ای، بالاتر از آن را نمی‌شناسند. این‌ها آرامش و صعود و عروج ندارد، غذای روحشان درگیری و رقابت است. حالا هم که می‌خواهند متوجه انقلاب اسلامی شوند، عظمت خود انقلاب اسلامی را نمی‌توانند بفهمند. فقط نقشه‌های آمریکا را ضد این انقلاب می‌توانند بفهمند و ببینند، و صرفاً از سر ستیز با آمریکا از انقلاب دفاع می‌کنند، این روحیه ستیز است.

عکس آن؛ کسی است که عظمت انقلاب اسلامی را می‌فهمد و جلوه ولایت الهی را بر انسان‌ها در آن مشاهده می‌کند، این آدم به راحتی از آمریکا متنفر است. برای این آدم تنفر از آمریکا هم در رابطه با وظیفه الهی و پذیرش ولایت حضرت حق، معنی می‌دهد. ولی اگر از شخص گرفتار ستیز بپرسیم؛ چرا این انقلاب خوب است، می‌گوید؛ چون آمریکا با آن بد است، یعنی شخصیت انقلاب اسلامی را در رابطه با ستیز با دشمن معنا و ارزیابی می‌کند، نه با کمالات خودش. نمی‌خواهم بگویم این آدم بد است، اما می‌تواند خوب‌تر باشد. این مثال را برای نشان دادن معنی «سایه ذهنی» زدم.

یک وقت آدم می‌آید با همسایه خودش ستیز می‌کند تا باقی باشد. فکر می‌کند بقایش به نفعی همسایه است، یک وقت می‌بیند این همسایه از آن جهت که ناحق است، نباید با او کنار بیاید، در حالت دوم رابطه‌اش را با حق محکم می‌کند و در راستای ارتباط با حق، ارتباط با



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

همسایه‌اش را ارزیابی می‌کند. یک وقت انسان بقایش به ستیز است - چون گرفتار و هم است - یک وقت بقایش به ارتباط با حق است و جهت گیری‌های دیگرش فرع این بقاء است.

چون سایه ذهنی جوانان فعال است، خیلی راحت می‌شود آن‌ها را از این طریقه وارد ماجراهای ستیزه‌جویانه کرد و حتی از این طریق آن‌ها را در اردوگاه دفاع از انقلاب وارد کرد، بدون این که اصل و مبنای انقلاب را به آن‌ها نشان دهیم، یا آن‌ها را در اردوگاه دفاع از شیعه وارد نمود، بدون این که اساس شیعه را به آن‌ها نشان دهیم، این نوع ورود کم‌بهره‌ترین نتیجه را برای طرفداران انقلاب و تشیع دارد. در هر صورت باید متوجه شویم که افراد را از طریق سایه‌های ذهنی و رقابت‌ها و ستیزها به سوی حقایق دعوت نکنیم و انگیزه اصلی افراد را چنین رقابت‌هایی قرار ندهیم، چرا که از این طریقه‌ها راه شیطان همواره برای هر وسوسه‌ای در قلب آنها، باز است. آدم‌هایی که می‌خواهند خودشان را با ستیز بر دیگران حفظ کنند، این آدم‌ها از خیلی از درجات عالی معرفت محروم می‌شوند، این‌ها راه القاء الهام ملک را به همین اندازه در خودشان می‌بندند. آری؛ از آن جهت که متوجه شده‌اند آمریکا بد است و باید از آن دوری کرد، الهام ملک نصیبشان شده است، ولی باید دشمنی آمریکا را دریچه قرب الهی برای خود قرار دهند، یعنی برای خدا با آمریکا بد باشند و از این جهت که نمی‌توانند در مسیر بالاتر بیایند و دشمنی با آمریکا را برای خود دریچه‌ای برای قرب به خدا قرار دهند، گرفتار نقشه شیطان هستند. شما در زیارت عاشورا می‌گویید: «... وَ اتَّقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ بِمُؤَالَاتِكُمْ وَ مُوَالَاةِ وَلِيِّكُمْ وَ بِالْبِرَائَةِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ...»؛ یعنی ای اهل‌البيت! من با دوستی شما و دوستی دوستان شما، و با بیزاری از دشمنان شما، تقرب الهی را برای خود سرمایه می‌کنم، پس دشمنی با دشمنان شما و محبت به شما و به دوستان شما را وسیله‌ای برای قرب الهی قرار می‌دهم، در این حالت تمام توجه شما بدون هیچ سایه ذهنی به حضرت حق و قرب به او است، حتی دشمنی با آن‌هایی که با اهل بیت پیامبر ﷺ دشمن هستند را وسیله قرب الهی قرار می‌دهید، این خوب است و جدل و ستیز محسوب نمی‌شود.

دوست داشتن اهل ستیز نیز کار شیطان است و موجب تقویت سایه‌های ذهنی انسان می‌شود، همچنان که تعبّد بدون تدبّر کار شیطان است و موجب دوری انسان از ارتباط با حقایق عالم می‌شود. از آن طرف، پیروی از رسول خدا ﷺ و ائمه ﷺ هر چه بیشتر شود، جان انسان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بیشتر در مقابل نسیم فرشته قرار می‌گیرد. تاریخ می‌گوید: حضرت علی علیه السلام هنگامی که عمر یعنی خلیفه دوم توسط ابولؤلؤ مجروح شد، به عیادت عمر رفتند - روح حضرت را ببینید چقدر وسیع است و گرفتار هیچ ستیز درونی و شخصی نیست - امام بلندتر از این است که عمر را دوست داشته باشند. در عین این که احساس وظیفه می‌کنند از او عیادت کنند، این کار سختی است. بعضی‌ها این کارها را نمی‌فهمند، می‌گویند اگر با عمر بد است، پس چرا به خانه او رفته است. اگر با او خوب است چرا حضرت در زمان خلافتشان در خطبه شمشقیه اینچنین به خلیفه اول و دوم انتقاد می‌کنند. روحی که ستیزه‌گر است نمی‌فهمد یک مقامی بالاتر از این دو وجهی که ایشان می‌شناسد هم هست. همان‌طور که بعضی‌ها بالاتر از غم و خوشحالی‌اند. مقام اهل‌البت مقام عجیبی است. مقامی است که صاحب آن مقام، گرفتار ستیزه‌ها نیست. بدی‌ها را دوست ندارند، ولی نه بر اساس رقابت با بدها و بدی‌ها، بلکه بر اساس نور الهی.

امام صادق علیه السلام فرمودند: آن ملکی که با ما ارتباط دارد، فوق جبرئیل و میکائیل است.^{۲۸} روحی که اسیر این ستیزها نباشد، مقامش، مقام پذیرش ملک است، آن هم ملکی فوق جبرائیل و میکائیل. آدم خودش باید خودش را از این ستیزها و سایه‌های ذهنی آزاد کند. فرشتگان، روحانی‌اند و ساکنان عالم ملکوت هستند، و شیاطین، رانده‌شده از درگاه الهی‌اند و از عالم قدس و پاکی محجوبند. حالا ملاحظه کنید با حرکات و افکارشان به کدام یک از این دو عالم وصل هستید.

راه ارتباط با عالم قدس

ملاصدرا رحمته‌الله در چهارمین نکته از نشانه‌های الهام ملک و وسوسه‌های شیطان می‌فرماید: «فرشتگان؛ روحانی‌اند و ساکنان عالم ملکوت. و شیاطین؛ رانده‌شده از درگاه الهی‌اند و محجوب از عالم قدس و لذا از ورود به آسمان‌های معنوی ممنوع شده‌اند، پس هر کس علومش و تفکرش در موضوعات عالی و حقایق معنوی باشد، مانند ایمان به خدا و پیامبران و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و قیامت، در حقیقت به مقام فرشتگان تشبیه شده است، و

۲۸ - برای روشن شدن مقام اهل‌البت علیهم السلام به بحث «مقام اول ما خلق الله» در صفحه ۱۰۷ کتاب «دعای ندبه؛ زندگی فردایی نورانی» رجوع فرمایید.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

کسی که علومش از نوع فریب و نیرنگ و سفسطه است و تفکرش در امور دنیایی است، شبیه به شیاطین و زندانی در عالم طبیعت و دوزخ است، و از بالا رفتن به درجات بهشت و ملکوت و جهانی برتر از عالم ماده، بی نصیب است و ناچار با شیطان محشور می‌شود.

در سوره جن می‌خوانیم که وقتی شیاطین می‌رفتند که حقایق عالیه را بشنوند، ملانکه با شهاب‌های خود آن‌ها را زدند، «يَجِدُ لَهُ شَهَابًا رَصَدًا»^{۲۹}؛ طبق این آیه شیاطین نمی‌توانند با اعلاء ارتباط برقرار کنند و از ورود به آسمان‌های معنوی ممنوع شده‌اند، پس هر کس علوم و تفکرش در موضوعات عالی و حقایق باشد، مانند ایمان به خدا و توجه به حقیقت پیامبران و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و قیامت، در حقیقت به مقام فرشتگان شبیه شده است و نفس او با آن حقایق، یک نحوه اتحاد و مروده دارد و دائم در معرض انوار غیبی آن‌ها قرار می‌گیرد و کسی که علومش از نوع فریب و نیرنگ و سفسطه و تفکر در امور دنیایی باشد، در واقع شبیه شیاطین و زندانی در عالم طبیعت و دوزخ است و نفس او با آن امور باطل و وهمی یک نحوه اتحاد و مروده دارد و دائماً تحت تأثیر آن امور باطل است و از بالا رفتن به درجات بهشت و ملکوت و از سیر به سوی جهانی برتر از عالم ماده، بی نصیب است و ناچار با شیاطین محشور می‌شود. این نوع آدم‌ها حله اندیشه‌شان از مرزهای فریب و سراب بیرون نمی‌رود و دائماً از یک پوچی به پوچی دیگر و از یک فکر باطل به فکر باطل دیگر سیر می‌کنند، هزاران فکر باطل دارند، و باطل‌تر از همه، این که باطل‌ها را واقعیت پنداشته‌اند، گفت:

ذوق آزادی ندارد جان‌شان هست صندوق صورت میدان‌شان
گر هزارانند یک تن بیش نیست جز خیالات عدد اندیش نیست
گر ز صندوقی به صندوقی رود او سمائی نیست، صندوقی بود
خیلی عجیب است! شیاطین در کمین ما هستند که ما را به سوی تمایلات پست تحریک
کنند و مانع آسمانی شدن ما گردند، مثلاً در نماز طلب کاری‌هایمان را به یادمان می‌آورند. در نماز که عروج مؤمن است، ما را گرفتار طلب کاری‌هایمان می‌کنند. در حالی که قبل از نماز آن

۲۹ - سوره جن آیه ۹؛ و نیز در سوره حجر آیات ۱۷ و ۱۸ می‌فرماید: «وَحَفِظْنَاَهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ، إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شَهَابٌ مُبِينٌ» یعنی آسمان‌ها را از هر شیطان رانده‌شده‌ای حفظ کردیم، تا اگر می‌خواست از اخبار آن استراق‌سمع کند، شهاب مبینی او را تعقیب کند و براند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

طلب کاری‌ها پادمان نبود، پس معلوم است که یک عامل خارجی با تمام توجه در کمین ما نشسته است تا یک جایی ما را مشغول دنیا کند و ما را شبیه خودش بنماید.

هر وقت دیدید تمام فکر شما در دنیا سیر می‌کند، و دائماً در زوایای دنیا دقیق شده‌اید، بدانید که وسوسه شیطان در کار است، چون جنس شیطان نظر به این چیزها است و تلاش دارد ما را نیز هم‌سرخ خودش بکند، جنس ملائکه حضور در عالم اعلاء است، اگر بتوانیم قلب را در معرض ملائکه قرار دهیم، خواهی‌نخواهی حقیقت‌مان و وجودمان در عالم اعلاء حاضر است و فکرمان در زوایای عالم معنی دقیق می‌شود و آن وقت «هر دم از این باغ تری می‌رسد» دائم باید متوجه باشیم:

ما از برای مصلحت در حبس دنیا آمدیم - حبس از کجا ما از کجا، مال که را دزدیده‌ایم
وقتی این دنیا را زندان خود دیدیم، فریاد برمی‌آوریم:

ما به فلک بوده‌ایم، یار ملک بوده‌ایم - باز همان جا رویم، جمله که آن شهر ماست
خود ز فلک برتریم، وز ملک افزون‌تریم - زین دو چرا نگذریم، منزل ما کبریاست
عالم خاک از کجا، گوهر پاک از کجا - بر چه فرود آمدیم، بار کنید این چه جا
بخت جوان یار ما است، دادن جان کار ما است - قافله‌سالار ما، فخر جهان مصطفی است

در آن حال دائماً توجه‌مان در ارتباط با عالم ملائکه است و با دقت بر روی حقایق هستی، سعی می‌کنیم این ارتباط را آسان نماییم. اگر نسبت به حضور شیطان در فکر و خیال خود حساس نباشید خطرناک است، زیرا که وسوسه‌های شیطان در زندگی‌تان می‌آید و میدان را باز می‌بیند، و شما را از حقایق هستی باز می‌دارد. اگر حساس نباشید می‌گویید: مگر چه اشکالی دارد که با همسایه دعوا کنیم؟! مگر چه می‌شود زن و شوهرها با هم قهر باشند؟! اصلاً نمی‌فهمیم که این دعوها و قهرها چه مصیبتی است؛ در این صورت شراره‌ای از آتش جهنم در خانه قلب ما افتاده است که ریشه آن هم کبر و ستیز است. وقتی بفهمیم شیطان از عالم اعلاء رانده شده است، می‌فهمیم ورود شیطان در زندگی ما چه محرومیت بزرگی است، بزرگ‌تر از آن که بتوان تصور کرد. کسی که اهل تفکر در امور دنیا شد، از عالم قدس محروم می‌شود، دیگر چیزی برایش نمی‌ماند. علومی که ما را مشغول دنیا می‌کند، شیطانی است. علومی که ما را وصل به عالم قدس کند، الهی است. علوم دانشگاه‌های ما، اکثراً ما را مشغول به دنیا می‌کند،



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

چون منظر علومشان وصل به عالم قدس نیست، بلکه حجاب عالم قدس است، به همین جهت اکثر جوانان، با عقاید مذهبی به دانشگاه می‌روند و لامذهب بیرون می‌آیند، مگر این که این شاءالله علوم دانشگاهی به عالم قدس وصل شود. زیست‌شناسی و فیزیک خواندن اشکالی ندارد. شاید بگویید: آیا می‌شود فیزیکی خواند که به عالم قدس وصل شود؟ آری؛ مهم آن است که منظر خود را نسبت به طبیعت تصحیح کنیم. اگر عالم را آیت الهی بینیم و همه را جلوه‌های حقایق عالیة بشماریم، آن وقت نه تنها زیست‌شناسی و فیزیک و امثال آن‌ها حجاب عالم قدس نیستند، بلکه مدگر آن عوالم عالیه می‌باشند، ولی امروزه دانشگاه‌های ما یک نحوه مشغولیت به دنیا است و لذا بیشتر میدان تلاش شیطان شده است. به امید روزی که این معادله برعکس شود!

علمی که ما را مشغول دنیا می‌کند، علوم مقدس نیست و علمی که مقدس نباشد، علم نیست، و هم است و صحنه تحرک شیطان. باید این عالم را از منظر توجه به حقایق نگریست تا هر چیزی در رابطه با حقیقت قدسی و ملکوتی‌اش نگریسته شود. تا این جا نشانه‌هایی از الهام ملک و وسوسه شیطان تا حدی روشن شد. این شاءالله در تحقّق شرایط الهام ملک بر قلبتان موفق باشید.

«والسلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته»



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

جلسه هجدهم
قلب انسان؛ عرصهٔ جنگ ملک با شیطان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا...»^۱

آنگاه که پروردگار تو به ملائکه وحی نمود من با شمایم با معیت قیومی، پس ای ملائکه مؤمنین را ثابت قدم دارید تا در هیچ صحنه‌ای از صحنه‌های بندگی متزلزل نگردند.

در ابتدا تولد نبی اکرم ﷺ و امام صادق علیه السلام را تبریک عرض می‌کنم. باید متوجه باشیم که مقام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، مقام وحدت مطلقه است در موطن انسانی، یعنی همان مقام موحد محض. موحد محض یعنی توازن محض. توازن در هر چیز، و لذا هیچ‌یک از ابعاد شخصیت آن حضرت مزاحم ابعاد دیگر نیست. وقتی که می‌گوییم مقام قلب پیامبر صلی الله علیه و آله مقام موحد محض است، یعنی در عین حضور در عالم کثرت، از حقیقت خودش خارج نمی‌شود چون در قلب آن حضرت همه‌چیز به وحدت رسیده است. مستحضرید که کثرت، مقام دوری از حضرت احدیت است، عالم دنیا، مقام کثرت است و کسی که به کثرت آلوده شود از حق محروم می‌شود و لذا برای این که در عالم کثرت، از حضرت حق دور نشویم، باید قلب در مقام توحید مستقر گردد و این کار از طریق نزدیکی به قلب محمدی صلی الله علیه و آله که قلب موحد محض است، ممکن می‌شود و راه آن هم هر چه بیشتر نزدیک شدن به شریعت محمدی صلی الله علیه و آله است.

پس با این مقدمه برای نجات از هبوط زمینی و آزاد شدن از کثرات عالم ارض نیاز به قلبی داریم که در مقام توحید باشد، یعنی نیاز به قلب موحد داریم. قلب موحد را شریعت الهی به وجود می‌آورد، اصل شریعت، مقام قلب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است و شریعت شرایط ایجاد وحدت شخصیت است در عالم کثرت. اگر با توجه به این دید، متوجه مقام پیامبر صلی الله علیه و آله باشیم، خواهیم

۱ - سوره انفال، آیه ۱۲.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

دید که مقام آن حضرت، مقام آزاد کردن روح انسان از کثرات و پوچی‌ها است و به عبارت دیگر تمسک به شریعت محمدی ﷺ مقام نجات یافتن از پوچی و اضمحلال است. چون مقابل وجود مطلق، عدم مطلق است و مقابل وحدت، کثرت است. خدا عین وجود و عین وحدت است، پس طرف مقابل خداوند، کثرت و عدم است، پس دل دادن به عالم کثرت، فرو افتادن در اضمحلال و عدم است، پس نظر به مقام قلب پیامبر ﷺ به عنوان موحد محض، موجب نجات انسان است از اضمحلال و نابودی.^۲

آفرینش شیطان و تحقق هدف خلقت

ملاصدرا «رحمته‌الله» در مورد حکمت آفرینش شیطان می‌فرماید:^۳

«وجود هیچ موجودی در نظام الهی لغو و بیهوده نیست، چرا که خالق عالم هستی که خالق شیطان نیز هست، حکیم است و از حکیم، کار لغو صادر نمی‌شود، پس شیطان از آن جهت که مخلوق خداست، وجودش مهمل و پوچ نیست و لذا همچنان که انسان از الهام فرشته بهره می‌یابد، از وسوسه شیطان هم بالآخره بهره‌برداری می‌کند. راستی اگر شیطان صاحبان «وهم» و «سفسله» را تحریک نمی‌کرد و هوسشان را در جهت کج‌روی به کار نمی‌گرفت، هرگز اهل حکمت و عرفان برانگیخته می‌شدند تا حقایق توحیدی را در اندیشه بشریت به ارمغان آورند!؟»

چه بسیار پیش آمده که انسان از دشمن بدذات بیشتر از دوستان مهربان استفاده می‌برد، چون دشمن با بدبینی خود مواظبت بیشتر نسبت به اعمال ما دارد و در نتیجه انسان همیشه مواظب است از طرف این دشمن تیر نخورد و مورد انتقاد قرار نگیرد، این مواظبت خودبه‌خود یک هوشیاری و شعور خوبی را به همراه می‌آورد. هوشیاری و شعور به جهت احساس خطری که انسان از طرف دشمن حس می‌کند، او را همه‌جانبه‌نگر می‌کند، به خصوص اگر متوجه دشمن درونی خود باشد.

۲- موضوع فوق را در کتاب «آنگاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود» دنبال فرمایید.

۳- «مفاتیح الغیب»، خلاصه‌ای از مفتاح چهارم، مشهد پنجم.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

عرفا به جهت این که دشمن درونی دائماً در کمینشان بوده و از جوانب مختلف به آنها حمله کرده و آنها نیز به خدا پناه برده‌اند، قلبشان قلب الهی شده است. اگر شیطانی نبود که وسوسه کند، کمالی نبود که انسان بتواند عارف بالله شود، بنابراین هوشیاری و دقت‌های معنوی و ارتباط‌های غیبی، همه به جهت آن است که انسان مؤمن در مقابل وسوسه‌های شیطان، خود را فربه و متعالی کند.

ملاصدرا «رحمته‌الله» پس از این که بر این موضوع تأکید کرد که:

«چه بسیار که انسان از دشمنی دشمن بد ذات بیشتر از مهربانی دوستان استفاده می‌برد، زیرا چشم دشمن بدبین مواظبت بیشتری را در اعمال و رفتار و گفتار طلب می‌کند و در نتیجه هوشیاری و دقت بیشتری را در اعمال و گفتار و افکار سبب می‌شود».

می‌فرماید:

«چشم دوست، انسان را به هراس نمی‌اندازد تا خود را جمع و جور کند، ولی دشمن در کمین، دقت انسان را صدچندان می‌نماید و پناه به پناهگاه مطمئنی را که از خطر دشمن در کمین برهاند، برای خود طلب می‌کند و مسلّم در این پناه‌جویی جز خدا نمی‌یابد و این است که از شرّ شیطان به خدا پناه می‌برد و این مقصد اصلی خلقت انسان است و راستی اگر تهدید شیطان نبود، مراجعه واقعی به خدا واقع می‌شده؟».

همچنان که ملاحظه کردید انسان با رجوع دائمی به خدا، به مقصد اصلی خلقت خود دست می‌یابد و چنین نتیجه‌ای با توجه به خطرات شیطان و از شرّ آن به خدا پناه بردن، عملی می‌شود. در همین راستا گفته‌اند: «پولاد، از آتش آبدیده می‌شود و انسان صالح، از وسوسه». اغلب ما نمی‌دانیم که چه چیزهایی را می‌توانیم تاب آوریم، اما وسوسه شیطان پرده از شخصیت حقیقی ما برمی‌دارد. عمده آن است که از همان ابتدا بنای مقابله با وسوسه را بگذاریم تا شیطان نتواند در روح ما ریشه بدواند و از طریق مقابله با وسوسه، به مقصد برسیم و شیطان ناکام بماند. انسان عاقل و صالح از هر موجودی که خدای حکیم خلق کرده است، از جنبه‌های خیر تکوینی‌اش فایده لازم را می‌گیرد، باید زمینه ما درست باشد تا مخلوقات خدا استعدادهای ما را به ثمر برسانند.

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره‌زار خس



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

شیطان برای خودش هیچ فایده ندارد، چون شرارت را انتخاب کرد، ولی برای ما می‌تواند فایده داشته باشد، به شرطی که ما شرارت را انتخاب نکرده باشیم.

اصل وجود شیطان و ملک

ملاصدرا «رحمة الله علیه» در رابطه با این که شیطان و ملک هر کدام مظهر اسمی از اسماء الهی اند می‌فرماید:^۴

«خداوند هم صفت لطف دارد و هم صفت قهر و لازمه حاکمیت حق بر هستی همین دو صفت است. و از طرفی هر یک از این دو صفت مظهری دارند، ملک و هر که در ردیف ملک است - از جمله نیکوکاران - مظهر لطف و رحمت اوست، و شیاطین و هر کس عامل ماجراجویی است، مظهر قهر و غضب خداوند است.»

قهر برای خداوند کمال است، ولی برای کسی که عملش موجب قهر الهی شود ضرر دارد، و شیطان و هر انسان بدکاری با سوء انتخاب خود موجب می‌شوند که مظهر قهر الهی شوند. انبیاء چون خورشید در طول تاریخ بشر می‌تابند، ولی همان‌طور که نور خورشید برای صاحبان چشم بینا مفید است، نور انبیاء هم قلب‌های طالب حق را متوجه حق می‌کند. در راستای کار شیطان است که طالبان فساد از او متأثر می‌شوند. در رابطه با همین افراد است که خداوند به پیامبرش می‌فرماید: «أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»^۵ ای پیامبر! چنین کسانی را چه بترسانی و چه ترسانی، ایمان نخواهند آورد، چون این‌ها با سوء اختیار خود چیز دیگری را انتخاب کرده‌اند. پس شیطان مجبور نشد که مظهر اسم قهر خدا باشد، بلکه خود شیطان بود که نخواست حق را بگیرد و مظهر رحمت حق شود.

همان‌طور که ملک و الهام او و پیامبر ﷺ و قرآن، فرستادگان خداوند به سوی بندگان حق هستند، هوای نفس و وسوسه‌ها هم فرستادگان شیطان به سوی پرستندگان طاغوت و فرزندان ظلمت دنیا هستند و لذا فرمود: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ

۴ - «مفاتیح الغیب»، مفتاح چهارم، مشهد هفتم.

۵ - سوره بقره، آیه ۶.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

كَفَرُوا أَوْلِيَانَا وَهُمْ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»؛ خداوند ولی و سرپرست مؤمنان است و آن‌ها را از ظلمات به سوی نور می‌برد و طاغوت سرپرست کافران است و آن‌ها را از نور به سوی ظلمات می‌برد.

آیا این نحوه برخورد با مؤمن و کافر به خودی خود یک نظام کامل تربیتی نیست که هر کس آنچه را می‌طلبد - چه هدایت و چه گمراهی - قدرت اختیار و انتخاب آن را در نظام هستی، داشته باشد؟!؟

مگر نه این که خداوند، هم صفت قهر دارد و هم صفت رحمت، و مگر نه این که جهان را با این صفات می‌گرداند. بالأخره خداوند با همین صفات است که تعادل بین انسان‌ها و حتی بین اجزاء جهان را ایجاد می‌کند. جنبه قهری آتش، سوزندگی آن است و جنبه رحمت آن، نورانیت آن است. اگر ما فقط میل‌هایمان در صحنه بود، ولی غضبمان در صحنه نفس ما حضور نداشت، دیگر تعادل نداشتیم. یا اگر غضب باشد، ولی شهوت نباشد، باز در تعادل نیستیم. بقیه عالم هم همین‌طور، با صفت قهر و رحمت حق در تعادل است.

حالا که خداوند حکومتش را در این عالم به یک اعتبار بر اساس قهر و رحمت و یا به اعتبار دیگر بر اساس غضب و شهوت، اعمال می‌کند، مظاهر غضب و شهوت هم مشخص است. انسان‌های بد و ستیزه‌جو، انسان‌هایی که با شیطان‌اند، مظهر قهر و غضب الهی‌اند. خود شیطان مظهر اصلی غضب الهی است. از طرف دیگر ملائکه و انسان‌های نیکوکار مظهر رحمت الهی‌اند و وجود اقدس پیامبر خدا ﷺ مظهر و مجلای اصلی رحمت خداست، که آن رحمت توسط ملک به جان انسان‌های نیکوکار تجلی می‌کند. یعنی دو اسم الهی که جهان را اداره می‌کنند مظاهری دارند، حالا می‌فرماید: این دو اسم مثل بقیه اسماء الهی برای خدا کمال است. مثلاً غضب برای خدا کمال است، چون با غضبش دشمنان را می‌شکند و ناهلان را از نزدیکی به عالم قدس دفع می‌کند، اما غضبش اگر بر ما جاری شود، برای ما کمال نیست، چون موجب دفع و محرومیت ما از ارتباط با عالم قدس می‌شود، یعنی غضب و رحمت که هر دو صفت خداست و برای خدا کمال است، غضبش برای ما مضر است، موجود مختاری که



مظهر غضب خدا شد - اعم از جن یا انس - در جان خودش ضرر می‌کند، اما شایسته است خدا این غضب و مظاهر آن را داشته باشد، وگرنه یک نحوه نقص برای نظام الهی محسوب می‌شود. پس شیطان و انسان‌های بد که مظاهر غضب الهی هستند، در واقع وسیله اعمال یکی از اسماء الهی اند و ناخواسته وسیله کارگردانی اراده حق هستند، اشکال در خودشان است که طوری زندگی خود را انتخاب کردند که مظهر این غضب شدند. ولی آیا بد است که جهان مظاهر غضب داشته باشد؟ مسلّم بد نیست، چون لازمه تعادل جهان است، اما بد است که من مظهر غضب خدا شوم. بد است که من طوری زندگی را برای خودم انتخاب کنم که قلب من محل تجلی غضب الهی گردد. همان‌طور که پیامبران خودشان روحیه خدمت به خلق را انتخاب کردند و خود را آماده کردند که برای خود و مردم، مظهر رحمت خدا شوند یک عده‌ای هم با سهل‌انگاری‌ها که مرتکب می‌شوند، مظهر غضب خدا می‌گردند.

شیطان؛ هادی طالبان اسم غضب الهی

ملاصدرا «رحمته علیه» در ادامه می‌فرماید:

«انبیاء علیهم السلام چون خورشید در طول تاریخ بشر می‌تابند، ولی همان‌طور که نور خورشید برای صاحبان چشم بینا مفید است، نور انبیاء هم فقط قلب‌های طالب را متوجه حق می‌کند.»

آری؛ نور انبیاء برای قلبی که طالب حق است مفید است، عین همین مسئله در طرف مقابل است، قلبی که نور حق را نمی‌طلبد، و نور انبیاء برایش مفید نیست، حالا هر قدر هم که برایش زحمت بکشند، نمی‌تواند آن نور را بگیرد. اگر گفت: «أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» یا فرمود: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ»^۷ ای پیامبر! این آدم‌ها در شرایطی هستند که از نور تو نمی‌توانند استفاده کنند، چون قلب و شخصیتی را برای خود انتخاب کرده‌اند که محلی برای پذیرش چنین تجلیاتی نیست، بلکه محل پذیرش تجلیات اسم غضب و قهر الهی است.

پس در واقع نور پیامبران علیهم السلام برای کسانی که طالب حق‌اند و چشم دلشان باز است، کاملاً پیداست و به عنوان واقعیتهای بسیار واقعی‌تر از واقعیات عالم محسوس، مورد پذیرش طالبان حق

۷ - سوره بقره، آیه ۷.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

می‌باشد، ولی برای کسانی که طالب حق نیستند، اصلاً نور و خوبی پیامبران پیدا نیست، چون آنچه که برای این‌ها پیدایی حساب می‌شود، غیر حق است. بنابراین شیطان و نبی به عنوان مظاهر دو اسم خدا هر دو دعوت می‌کنند، و خداوند طالب هر اسمی را به وسیلهٔ مظاهر همان اسم به کمال می‌رساند.

خدا ربّ العالمین است. ربّ یعنی کسی که هر موجودی را در موطن خودش تربیت می‌کند. خدا از طریق شیطان کسانی را که طالب باطل و طالب غضب الهی هستند تربیت می‌کند، و لذا آن‌ها در نهایت به سوی غضب الهی سیر می‌کنند. و از طریق ملائکه کسانی را که طالب رحمت الهی هستند هدایت می‌کند. در واقع طلب از خود فرد شروع می‌شود. حالا این طلب مطابق ذات و فطرت آن فرد هست یا نه، بحث دیگری است. مسلم اگر کسی طالب اسم غضب الهی شد و با تجلی اسم غضب الهی از منزل قدس الهی دور شد و به مرحله‌ای سقوط کرد که آن مرحله پشت کردن به گرایش‌های فطری‌اش بود و فطرت او اقتضای مرحله و جایگاه دیگری را داشت، مسئلهٔ دیگری است. عذاب چنین فردی به جهت آن است که بعداً که به خود آمد و وارد قبر و قیامت شد، می‌یابد که حقیقت و فطرت او چیز دیگری را طلب می‌کرد و سخت‌ترین عذاب ممکن نیز همین است که انسان تا ابد بر خلاف فطرت و ذاتش به سر ببرد و در این حال با انواع عذاب روبه‌رو خواهد بود، آن هم عذابی که روح و قلب او را آتش می‌زند.

می‌فرماید:

«همان‌طور که فرشته و الهام او و پیامبر و قرآن، فرستادگان خداوند به سوی بندگانشان حق هستند، هوای نفس و وسوسه هم فرستادگان شیطان به سوی پرستندگان طاغوت و فرزندان ظلمت دنیا می‌باشند.»

در واقع انسان پرستندهٔ طاغوت، در جمع‌بندی برای زندگی خود، ظلمت را می‌طلبید و طالب اسم قهر الهی است. حال دعوت‌کنندهٔ به ظلمت، او را، به آن طرفی که می‌طلبید هدایت می‌کند. پس شیطان، شیطنت‌طلبان را به استکمال شیطانی‌شان می‌رساند، در واقع موقعیت این افراد در هستی طوری است که خداوند به نحو دقیق و عمیقی در موردشان فرمود: «فی قُلُوبِهِمْ



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

مَرَضٌ فَرَّادُهُمُ اللَّهُ مَرَضًا؛^۸ خداوند از طریق مظاهر اسم قهر خود این‌ها را در طلبشان کامل می‌کند. این‌ها در قلب خود مریض‌اند و طالب ظلمت‌اند و خداوند هم از طریق شیطان و اسم قهر خود در راستای هدایت آن‌ها به سوی اسم قهر الهی، آن مرض را می‌افزاید تا آن‌ها در طلب خود فعلیت پیدا کنند. چون این فرد می‌خواهد در دوری از خدا کامل شود، پس باید بر اساس اسم هدایت الهی در همان طلب، کامل شود زیرا «أَنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»؛^۹ خداوند هم شنوای طلب طالبان است و هم می‌داند که چه چیزی طلب می‌کنند و همانی را که طلب می‌کنند به آن‌ها می‌دهد و چون این‌ها ظلمت و اسم قهر الهی را طلب می‌کردند خداوند تقاضای آن‌ها را شنید و به سوی همان اسم، هدایشان کرد.

باز به آیه «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» دقت بیشتری بفرمایید که چرا می‌فرماید در عینی که در قلب این افراد مرض هست خداوند آن مرض را می‌افزاید، آیا این بدین معنی نیست که شرایط طلب ظلمت را بر اساس اسم هادی خود می‌افزاید؟

مگر نه این که خداوند با اسم غضبش مظاهری را به صحنه می‌آورد تا پرستندگان طاغوت از طریق آن مظاهر به آنچه که می‌طلبند برسند؟ و مگر نه این که پرستندگان نور از خداوند هدایت به سوی نور می‌خواهند و شایسته است خداوند هدایت را از طریق مظاهر اسم رحمت به آن‌ها بدهد تا شنوای طلب آن‌ها شده باشد، پس «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا»؛^{۱۰} یعنی اسم «الله» که جامع جمیع کمالات است، ولی کسانی است که ایمان آوردند و لذا اسم «الله» با تمام کمالات لازمه بر قلب آن‌ها تجلی می‌کند. نتیجه آن می‌شود که «يُخْرِجُوهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»، از ظلمات غفلت نسبت به حقایق، خارج می‌شوند و به سوی بهشت و مظاهر جامع اسماء الهی سیر می‌کنند، ولی طبق همان اسم سمیع علیم، «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُهُمُ الطَّاغُوتُ»؛ خداوند برای کافران هم طاغوت را ولی و سرپرست قرار داده است، که عرض شد طاغوت مظهر غضب الهی است. کفار بر اساس نوع جمع‌بندی که برای زندگی خود کرده‌اند، به غضب الهی پناه

۸- سوره بقره، آیه ۱۰.

۹- سوره دخان، آیه ۶.

۱۰- سوره بقره، آیه ۲۵۷.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

می‌برند. معلوم است غضب نتیجه‌اش عذاب است، ولی این‌ها خودشان چنین چیزی را می‌خواهند. اگر کسی به غضب الهی پناه آورد، خدا او را در غضبش می‌پذیرد. اگر کسی به رحمتش پناه آورد، او را در رحمتش می‌پذیرد. حالا ملاحظه کردید که اگر خدا بخواند کسی را با غضب بپذیرد، باید مظهري از اسم غضب را به میدان بیاورد که اسم آن شیطان و به تعبیر کلی تر طاغوت است و نتیجه آن عبارت است از؛ «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُ لَهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^{۱۱} اولیاء و سرپرست اهل کفر و طالبان غضب الهی طاغوت است که آن‌ها را از نور خارج و به سوی ظلمت می‌برد. تا اولاً: آنچه را کافر طلب کرده است به او بدهند. ثانیاً: اسم غضب در مظهر مناسب خود تجلی کند. ابولهب طالب غضب خداست و اسم غضب خدا هم طالب ابولهب است و بر او تجلی می‌کند و در قیامت هم صورت همین تجلی اسم غضب بر قلب ابولهب، آتش قیامت است. به قول حافظ:

در کارخانه عشق، از کفر ناگزیر است آتش که را بسوزد گر بولهب نباشد؟
یعنی در نظامی که باید به هر طلبی توجه شود، کفر هم باید به میدان بیاید تا آتش الهی، محلی برای تجلی خود داشته باشد و توازن اسم رحمت و غضب در صحنه باشد، هر چند ابولهب با سوء اختیار خود طالب چنین آتشی است.

آیا این نظام با این خصوصیات، نظام کاملی نیست که هر کس آنچه را می‌طلبد - چه هدایت و چه ضلالت- به آن دست می‌یابد؟ حکمت اقتضا می‌کند که اگر انسان هدف باطلی را می‌خواهد بتواند به دست آورد. این نشانه زیبایی نظام تکوین است. نظام تشریح قصه‌اش جداست. در نظام تشریح چون انسان‌ها سرنوشتشان به هم گره می‌خورد، لذا اگر ما به کسی که می‌خواهد به طور علنی در جامعه مشروب بخورد، اجازه بدهیم این کار را بکند، ما را هم که مشروب نمی‌خواهیم، گرفتار کارهای خود می‌کند و چون باید حق حاکم باشد، ما وظیفه داریم نگذاریم او مشروب بخورد. اما اگر رفت در خانه‌اش و به طور پنهانی به آن کار دست زد، ما کاری به او نداریم و این است که بین تشریح و تکوین نباید خلط شود. پس به هر

۱۱ - سوره بقره، آیه ۲۵۷.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

صورت مظاهر غضب الهی و مظاهر رحمت الهی در عالم هست. و شیطان، مظهر غضب الهی و ملک، مظهر رحمت الهی است.

جنگ بین فرشته و شیطان در میدان قلب انسان

یکی از مباحث دقیقی که پس از جلسات گذشته آرام آرام جای خود را باز کرده است، توجه به «جنگ بین فرشته و شیطان در قلب انسان است»، برای کسی که می‌خواهد قدم در سلوک بگذارد و کشیک نفس خود را بکشد، این بحث، بحث لازم و دقیقی است. ملاصدرا «رحمة الله علیه» در مشهد هشتم از مفتاح چهارم از کتاب مفاتیح الغیب آن را مطرح کرده است، بقیة بزرگان هم مطرح نموده‌اند. ملاصدرا «رحمة الله علیه» می‌فرماید:

«بهترین گردشگاه، دل مؤمن است، زیرا بهترین شرایطی را که نشاطش سر به فلک می‌کشد در آنجا خواهی یافت.»

هر چه ما داریم از قلب داریم. تمام نشاطها و افسردگی‌ها از قلب است. بارها دیده‌اید که قلب شما با ساده‌ترین عمل به نشاط می‌آید و گاهی با پیچیده‌ترین و پرهزینه‌ترین عمل، آمادگی برای نشاط ندارد. از پیچیدگی قواعد قلب همین بس که گاهی با یک عمل گمشده خود را می‌یابد و احساس به ثمر رسیدن می‌کند و کاملاً از زندگی خود راضی است، و گاهی کارهایی می‌کنید و عمرها خرج می‌کنید که آن را به نشاط و آرامش در آورید، ولی ممکن نمی‌شود. علت این مسئله آن است که علاوه بر عمل شما، خود قلب هم در کار خود رمز و رازها دارد و خداوند در آن قواعدی را قرار داده که رعایت آن قواعد، در به نشاط در آوردن قلب بسیار مؤثر است.

ملاصدرا «رحمة الله علیه» در ادامه می‌فرماید:

«قلب توان درک جمال ربوبی را در خود دارد، آری قلب خانه خداست.»

در روایت داریم: «انَّ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ»؛^{۱۱} قلب مؤمن جایگاه نمایش جمال الهی و محل ظهور ربوبیت پروردگار است و عرش؛ محل ظهور تدبیر الهی است و قلب مؤمن می‌تواند تا آنجا جلو برود که پایگاه فرماندهی حضرت حق شود و خداوند اراده‌های خود را

۱۲ - «بحار الانوار»، ج ۵۵، ص ۳۹.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

در آن اعمال نماید. چنانچه در روایت داریم که خداوند به داود علیه السلام می فرماید: «ای داود! خانه مرا برای عبادت خالی گردان، من در نزد دل شکستگان هستم.» یعنی اولاً: دل انسان خانه خدا است. ثانیاً: بهترین وقتی که خدا در این خانه ظهور می کند وقتی است که آن دل شکسته بوده و متوجه فقر ذاتی خود باشد، آن دلی که می فهمد خودش نمی تواند مشکلش را حل کند و لذا به التماس می افتد که خدا یا مشکل مرا حل کن، حالا آن دل محل حضرت حق خواهد بود. و نیز در روایت قدسی داریم که خداوند می فرماید: «ای بنده من! قلب تو بوستان من، و بهشت من بوستان تو است، و چون تو در بوستانت بر من بخل نورزیدی، - یعنی دلت را آماده کردی تا حق در آن تجلی کند بلکه معرفت و شناخت مرا در آن فرو آوردی- پس چگونه من در بوستان خودم بر تو بخل بورزم و از ورود تو در آن جلوگیری کنم!» در واقع خداوند می فرماید: وقتی که تو دلت را آماده کردی که من در آن تجلی کنم من هم بهشتم را آماده می کنم تا تو در آن تجلی کنی.

حساسیت بیشتر بر احوالات قلب

باز خداوند در حدیث دیگر می فرماید:

«ای بنده من! من بهشتم را مخصوص تو گردانیدم، آیا تو هم بوستان خود را مخصوص من گردانیدی؟ من قبل از این که تو وارد بوستان شوی، دشمنات را که شیطان باشد از آن راندم و آن بهشت را از دشمن خالی کردم. دشمن تو شیطان است و من این مزاحم را از تو دور کردم تا تو به خوبی بتوانی زندگی کنی، تو هم باید قلب خودت را مخصوص من کنی، و از شیطان که مانع تجلی صفات و رحمت من است خالی نمایی.»

پس باید روی «دل» وقت گذاشت که این دل بنا به فرمایش خود خداوند اگر آماده شود، انسان به آن نتیجه ای که می خواهد برسد، می رسد. عکس آن هم هست که اگر دل محل استقرار شیطان قرار گرفت، تمام کارهای انسان شیطانی می شود و انسان گرفتار پوچی و بی ثمری و اضمحلال می گردد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

حضرت حق می فرماید: ای بنده من! من بهشتم را مخصوص تو گردانیدم، آیا تو هم دل خود را مخصوص من گردانیدی که فقط جای من باشد و هیچ حکمی جز حکم من و هیچ یادی جز یاد من در آن نباشد؟ من قبل از این که تو وارد بوستان من شوی، دشمنات که شیطان باشد را از آن راندم تا تو دیگر بدون حجاب و بدون وسوسه فقط در مقام حضور و بقاء با حق به سربری، آیا تو یک سر به دل خود زده‌ای، چه شده که دشمن مرا هنوز از آن بوستان بیرون نکرده‌ای؟ حالا اگر قصد داری که حق در بوستان دلت جایگزین شود، باید آن دل از آلودگی‌های وسوسه شیطان و هرگونه کبری پاک گردد، حال خود دانی! اختیار با تو است، اگر می خواهی حق در قلبت تجلی کند، باید وسوسه در آنجا میدان‌داری نکنند، و در آن دل عوامل جذب وسوسه شیطانی نباشد.

ملاصدرا «رحمته‌الله» می فرماید:

«ولی بدان، باز هم بدان، که جنگ میان این فرشته و شیطان همچنان در میدان دل انسان ادامه دارد تا این که یکی از این دو، دل انسان را بگشاید و در آن مستقر شود و عجیب است که اکثر دل‌ها را شیطان فتح کرده و ریشه این استقرار برای شیطان پیروی از هوس است و اگر می خواهی این دل را فرشته فتح کند، باز می گویم دو کار باید کرد: یکی ضعیف کردن هوس و شهوت با خالی کردن شکم از غذا، و از این طریق قلب را از وزیدن وسوسه شیطان باز داشتن، و دیگر با یاد حق و ذکر الهی، دل را آماده برای تجلی نور ملائکه قرار دادن».

اگر شیطان در دل مستقر شد، تقریباً همه کارهای ما را شیطانی می کند، برعکس این حالت، حالت پیامبر خدا ﷺ را ببینید؛ غذا می خوردند، می خوابند، ازدواج می کنند، ولی همه این‌ها قدسی است. وقتی که قلب نورانی شد همان خوراک و خواب و ازدواجی که بعضی افراد را به غفلت می کشاند، برای پیامبر خدا ﷺ یک حالت قدسی خواهد داشت و زمینه هرچه بیشتر بندگی خواهد شد، چون اگر این کارها آن حضرت را مشغول عالم کثرت و دنیا می کرد، نزول وحی به قلب مبارک آن حضرت قطع می شد، برای این که وحی بیاید، باید این قلب این قدر نورانی شود که مطلقاً هیچ نقصی نداشته باشد. چون وحی به قلبی می آید که «مَا يُنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ»؛ هیچ سخنی از سر میل و هوس نداشته باشد. حالا ازدواج کرده، با دشمن می جنگد، و با مردم هم رفت و آمد دارد، ولی تا آخر هم نزول وحی به سوی قلب مبارک آن



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

حضرت جاری است، چون تمام این‌ها در یک حالت قدسی انجام می‌شود، و هیچ کدام از این اعمال یک حجاب مختصر هم که مانع ارتباط با عالم غیب شود، بر روح پیامبر خدا ﷺ وارد نکرده است. چون کل قلب آن حضرت قدسی شده است، وقتی که قلب محل ملک شد، همه اعمال در آن قلب، قدسی است. این قلب محل خدا است و همه مخلوقات خدا هم از جنبه خدایی آن در این قلب جای می‌گیرند و چنین قلبی نشاطش سر به فلک می‌کشد، چون با کامل‌ترین و عالی‌ترین و جدی‌ترین واقعیات روبه‌رو است، دیگر شیطان نه می‌تواند آن قلب را نسبت به آینده در خوف ببرد، و نه می‌تواند آن را گرفتار حزن نسبت به گذشته کند.

ولی اگر قلب محل وسوسه شیطان شد، دیگر حتی یتیم‌داری هم که بکند، شیطانی است. این‌طور نیست که یتیم‌داری با آن همه ثواب، مشکل او را حل کند، چون عنان کارهایش در دست شیطان است. اگر خداوند فرمود فقط از متقین اعمال را قبول می‌کنیم: «أَنَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»^{۱۳} معنایش همین جاست، چون غیر متقی هر عملی را انجام دهد شیطانی است. اگر ما این‌طور می‌بینیم که از آدم‌های بد، کارهای خوب انجام می‌شود، این از کورچشمی ماست. از آدم بد هیچ کار خوبی پدید نمی‌آید. می‌گویید طرف با این که آدم خوبی نیست، ولی راستگوست، در حالی که این فرد راست می‌گوید تا بیشتر شیطنت کند. بعضی از ملت‌ها برای کسب شهوت و ارضای دنیای بیشتر، راست می‌گویند، این راستگویی غیر از این است که برای خدا صادق باشند. ممکن است کسی برای ارضای شهوت و یا طلب شهرت به یتیمان کمک بکند، این غیر از آن کسی است که به عنوان تکلیف الهی کمک می‌کند. به اصطلاح حُسن فعلی بدون حُسن فاعلی حقیقتاً حُسن نیست و نتیجه‌ای به آن شخص نمی‌رسد، چون پشت انگیزه‌های او شیطان فعالیت دارد.

این انسانی که شیطان در جان او مستقر شد، حالا جهیزیه هم برای دختر یتیم بگیرد، نه برای خودش ثمره دارد و نه به جهت متنی که بر سر آن دختر می‌گذارد برای آن دختر یتیم گوارا است، در نهایت می‌بیند بی‌ثمری کارهایش ظاهر می‌شود، چون وقتی شیطان در قلب مستقر شد، همه اعمال شیطانی می‌شود و اصلاً دیگر خوبی معنا نمی‌دهد.

۱۳ - سوره مائده، آیه ۲۷.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

کسی که بداند کاری حرام است و باز انجام دهد و غصه هم نخورد، شیطان در قلبش حاکم است و قلبش شیطانی است، او عصیانگر است. اگر شیطان در قلب کسی آمد، چشم و گوش و زبان او هم شیطانی می‌شود، همچنان که اگر ملک وارد قلب کسی شد، همه چیز او ملکی است، اگر ملک بر قلب وارد شد، آن وقت خواب مؤمن عبادت محسوب می‌شود، یعنی خوابش هم معنای حیات او را بیشتر می‌کند، یعنی در خواب هم تحت تسلط خیالات شیطانی نیست.

فرمودند: برای این که قلب را ملک فتح کند، دو چیز لازم است: یکی این که کاری کنیم که وسوسه‌های شیطان بر قلب ما نوزد، و دوم این که کاری کنیم که الهامات ملک بر قلب بوزد، یعنی اول تخلیه و بعد هم تخلیه. باید ببینیم عوامل تحریک شیطان چیست، آن‌ها را از قلب بیرون کنیم. عوامل تحریک شیطان، هوس یا قراردادن خواست خود به جای خواست خدا است. هر جا هوس باشد، شیطان راحت تحریک می‌کند و برای شما مؤمنین عامل عمده حضور هوس در قلب‌ها، از سیری شکم است. شکم پُر، هوس را رشد می‌دهد، در آن حالت وسوسه شیطان می‌تواند به راحتی و بدون هیچ مانعی بر قلب‌ها بوزد. شکم پر دستگیره شیطان است. برای همین هم اولیاء عموماً با گرسنگی مأوس بودند. گرسنگی روح را آزاد می‌کند، علاوه بر روزه‌داری، نفس گرسنگی برای مؤمن شیرین است. در همین راستا رسول خدا ﷺ فرمودند: «شیطان چون خون در رگ‌های انسان نفوذ دارد، هان ای مؤمنین! با گرسنگی، راه‌های ورود شیطان را در جانتان تنگ کنید.»^{۱۴}

از طرف دیگر اگر می‌خواهید بر قلبتان ملک بوزد، باید یاد خدا را در قلب زیاد کنید و قلب را متوجه نمایید که منشأ همه خوبی‌ها و کمالات، حضرت الله است و به جای دیگری توجه نکند. خواهی نخواهی تجلی خدا که حاصل توجه قلب به حضرت حق است و توجه حضرت حق به عبد، به ظهور ملک است. خدا که خودش بذاته در یک جا تجلی نمی‌کند زیرا! «که عتقا را بلند است آشیانه». قلبی را که دائم به یاد خداست، ساده نگیرید، چون انوار ملک در آن تجلی می‌کند. وقتی ملک در آن تجلی کرد، آن قلب مدد می‌شود، یعنی قدرت

۱۴ - بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۴۹.



کنترل میل‌ها را پیدا می‌کند. ما گاهی بر خطورات قلبی خود کنترل نداریم و یا در کنترل دائمی آن حساسیت لازم را به کار نمی‌بریم و لذا از برکات فوق‌العاده‌ای محروم می‌شویم. پس ابتدا باید به مرور و با حوصله، به لطف خدا کاری کنیم که وزیدن‌های شیطانی کم و ضعیف شود و بعد الهامات ملک تجلی کند. این کار، کار آسانی نیست، اما با توجه به نتایج غیرقابل توصیفش کار سختی هم نیست، مراقبه نیاز دارد، نفس مراقبه کارها را آسان می‌کند، از جمله تحمل گرسنگی را.

ملاصدرا «رحمة الله علیه» پس از این مقدمه و توجه به عظمت قلب که چگونگی می‌تواند محل تجلی حق باشد، به چگونگی جنگ بین ملانکه و شیطان در قلب انسان می‌پردازد. می‌داند که اولیاء الله دارای حس قوی هستند، یعنی می‌توانند حالتی که بر نفس خودشان می‌گذرد - چه شیطانی و چه ملکی - با چشم قلب ببینند، آنوقت در همین رابطه حرف‌های خوبی می‌زنند که اگر دقت کنید می‌توانید از این طریق قلبتان را ارزیابی و انشاء الله اصلاح نمایید.

چگونگی جنگ بین ملک و شیطان در قلب انسان

می‌فرماید: ابتدا هوس شروع می‌شود، چون ما در حال حاضر در این دنیا از بدن شروع می‌شویم، اصل اصیل ما روح معنوی ما است، اما از بدن شروع می‌شویم، این است که ابتدا هوس که رابطه تنگاتنگی با بدن دارد، تحریک می‌شود.

پس طبق فرمایش ملاصدرا «رحمة الله علیه»:

«ابتدا خواطر هوس‌انگیز، انسان را به سوی بدی تحریک می‌کند.»

پس شما در حد برنامه‌ریزی اولیه قرار می‌گیرید، می‌خواهید کارهایی را شروع کنید که به کمک آن کارها امیال مربوط به بدن‌تان را راضی کنید.

«ولی سریعاً خواطر الهی، انسان را دریافته و به نیکی دعوت می‌کند.»

پس این طور نیست که نظام الهی شما را زیر لگد خواطر هوس‌انگیز رها کرده باشد. در ابتدای امر شروع هیچ کدام از خواطر شیطانی و ملکی در اختیار ما نیست، هر کدام از آنها بدون اراده ما در نفس ما می‌آیند، ولی این که تصمیم بگیریم شخصیت خود را بر اساس کدام یک از آنها مستحکم کنیم، دست خودمان است. ما؛ نه می‌توانیم در ابتدا کاری کنیم که



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

خواطر هوس انگیز در فکر ما نیاید، و نه می‌توانیم کاری کنیم که خواطر الهی در فکر و ذکر ما بیاید، به همین جهت هم وقتی خواطر هوس انگیز آمد ملائکه نمی‌گذارند ما در مقابل آن دست‌بسته باشیم، لذا خواطر الهی می‌آید تا انسان را دریابد و هوس برایش شیرین جلوه نکند. در ادامه می‌فرماید:

«در این میان نفس به وسیله شهوات به یاری خواطر بد و شیطانی آمده و شهوات و میل‌ها را در نظر انسان جلوه می‌دهد و برخورداری از هوس را برایش زیبا می‌نمایاند.»

نفس شما تا در دنیا هست میل‌هایی دارد: میل به قدرت، میل به شهوت، میل به غذای خوشمزه، میل به رفاه. «شهوت» یعنی میلی که از حد متعادل خود گذشته باشد، حالا نفس به وسیله شهوت به یاری خواطر بد می‌آید، یعنی حالا که در ابتدا یک خاطره بد آمد و خاطره‌های ملکی آن را رد کرد، نفس میل‌هایش را به میان می‌آورد تا خاطره‌های بد تحریک شود و از حد متعادل خود بگذارد. اگر در حد خود بمانی، خاطره‌های بد به کمک نفست می‌آید، برای همین هم گفتند که از نفس فاصله بگیر، نمی‌شود به نفس خود رجوع کنی و بگویی نظر تو چیست، نفس، همواره اشاره به سوء است. رسول خدا ﷺ فرمودند: «اغدی غدوگ نفسیک الّتی بین جنّیک»^{۱۵} دشمن‌ترین دشمنانت، همان نفسی است که نسبت به تو در نزدیک‌ترین موقعیت است. روی این نکته خیلی باید دقت کرد که دشمن تو به خودی خود خیلی به تو نزدیک است. یکی از چیزهایی که باید خوب خوب بشناسید این است؛ دشمنی که زمینه‌های رشد و نفوذ دشمن شما را فراهم می‌کند، پیش خودتان هست و طوری است که خودش را به عنوان خود ما پیش ما جا زده است. به گفته مولوی مشکل فرعون این بود که:

در بیست و دشمن اندر خانه بود حیلۀ فرعون از این افسانه بود
همین است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام به مالک می‌فرماید: اگر در موضوعی شک کردی
که آن را انجام دهی یا انجام ندهی، بین اگر نفست مایل است که انجام دهی، انجام نده. مثلاً
نمی‌دانی که حالا این غذا را بخوری یا نخوری، آن‌گاه که مطمئن هستی چون بدنت نیاز به این
غذا دارد باید بخوری، بخور، ولی اگر نمی‌دانی که بخوری یا نخوری. این جا با نفست مخالفت



کن و احتمال زیاد بده که نفس این جا فعال است. چون دشمنی که زمینه رشد دشمن‌های دیگر را فراهم می‌کند به عنوان یک مشاور کنار توست، مثل زن حضرت لوط که در عین این که هم‌خانه حضرت است، می‌رود دشمن‌ها را خبر می‌کند که ملائکه را از خانه حضرت بیرون کنند. آری؛ نفس ما دشمن هم‌خانه ما است، و مثل زنان حضرت لوط و نوح «علیهم‌السلام» به تعبیر قرآن خائن‌اند.^{۱۶} نفس، چیزی است که پیش شماست و خود را به جای شما جا می‌زند به طوری که اگر غفلت کنید خود را همو به حساب می‌آورید، ولی شما را می‌خواهد به وسیله شهوت‌ها به هلاکت برساند، اینجا است که ملائکه می‌آیند تا خواطر هوس‌انگیز را از رونق بیدازند و دوگانگی بین خود حقیقی و نفس را به شما متذکر شوند.

ملاصدرا «رحمته‌الله» در ادامه؛ در رابطه با تحركات نفس در زیان‌نمایاندن خواطر بد می‌فرماید:
«ولندا شهوات و میل‌ها را در نظر انسان جلوه می‌دهد و برخورداری از آن هوس‌ها را برای انسان زیبا می‌نمایاند».

آدم تحت تأثیر نفس خود طوری می‌شود که خوشش می‌آید کار هوس‌آلود را انجام دهد، یعنی ارضای میل‌های سرکش را به عنوان یک برخوردار می‌گیرد و دست‌زدن به آن‌ها را یک سرمایه برای زندگی خود می‌داند و گذشت از این میل‌ها را یک شکست و محرومیت می‌پندارد. چون نفس آدم به ظاهر، خود آدم است و محرومیت از میل‌های نفس طوری است که گویا انسان خودش از اهدافش محروم شده است و همین امر موجب می‌شود که کار نجات از خواطر شیطانی مشکل شود، چون نفس آدم که به ظاهر خود آدم است، در این حالت خائن به آدم است. حالا این به ظاهر خود آدم، آن خواطر بد را که الهام‌ملک آن‌ها را از قلب بیرون کرد، دوباره به قلب برمی‌گرداند و برای آدم زیبا جلوه می‌دهد.
روی خودتان دقت کنید! گاهی می‌بینید که میل‌های نفسانی‌تان طوری شما را اشغال می‌کند که شما احساس می‌کنید آن میل‌ها خودتان هستید و طوری شده که جداشدن از آن‌ها گویا جداشدن از خودتان شده، این به جهت میدان‌داری نفس است.
در ادامه می‌فرماید:

۱۶ - سوره تحریم، آیه ۱۰.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

«از آن طرف عقل، نوری بر خواطر الهی می‌فرستد تا زشتی عمل شهوانی را که نفس آن‌ها را زیبا نمایانده بود، نشان دهد.»

حالا که خواطر الهی به کمک نفس در حال حذف شدن است، عقل به میدان می‌آید. این حالت غلبه خواطر الهی بر امیال نفسانی را گاهی در خود احساس می‌کنید، و لذا یک حالت تجزیه و تحلیل نسبت به امیال بد و اعمال خوب در شما پدید می‌آید. این تجزیه و تحلیل‌ها همان جنگی است که در روح انسان بین عقل و نفس واقع می‌شود. اولیاء خدا وجود آن‌ها را حس می‌کنند، ولی ما آثار آن‌ها را در خود می‌یابیم، فرمود: «و از آن طرف عقل، نوری بر خواطر الهی می‌فرستد تا زشتی عمل شهوانی را که نفس زیبا نمایانده بود نشان دهد.» شما حُب شهرت دارید. حُب شهرت یک گرایش نفسانی است و نه موضوع عقلی و قلبی. نفس دُرْدانه‌ای است که می‌خواهد خودش را بنمایاند. میل خودنمایی کمک می‌کند که حُب نفس شما برای شما بماند. عقل شما چه کار می‌کند؟ به شما می‌گوید: خودنمایی به مردم برای چه؟! این‌ها کیستند که خودت را به آن‌ها نمایش می‌دهی؟! عمرت را تلف می‌کنی، یعنی عقل می‌آید آن خواطر الهی قلبی را که آمده بود شما را به خوبی دعوت کند، تقویت کند، برای شما نوری جهت درست دیدن خواطر ملکی می‌فرستد.

در ادامه می‌فرماید:

«عقل نشان می‌دهد که علاقه به این شهوات، از سر جهل و حیوانیت و توجه نداشتن به پایان کار است.»

اصلاً جنس عقل این است که دو تا چیز را به انسان می‌دهد: یکی این که انسان به نور عقل موقعیت کنونی‌اش را درست ارزیابی نماید، و دیگر این که آینده‌اش را درست تجزیه و تحلیل کند. عقل می‌آید تا هم هویت این خواطر هوس‌انگیز را برایت مشخص کند، هم تأثیر آن‌ها را در ازمدت معنی نماید، تا مشغول زیبایی فعلی آن‌ها نشوی و از انتهای زیانبار آن‌ها غافل نمایی. می‌گوید نگاه کن به این پدیده‌ها و ببین به کجا ختم می‌شوند. اینجا از طریق نور عقل به شما کمک می‌شود، اما قضیه که به همین جا ختم نمی‌شود. می‌فرماید:



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

«همین که نفس می‌آید که تحت تأثیر عقل قرار گیرد، شیطان بر عقل یورش آورده و جانب هوس و شهوت را تقویت می‌کند و زهد و دوری از هوس را بی‌ارزش و ناخوشایند جلوه می‌دهد و نفس را تحریک می‌کند که از آنچه میل دارد خود را بی‌خود محروم نکند.»

همین که انسان می‌آید اراده کند، شهوات را کنار بگذارد و بالاتر بیاید و از خودِ مادون آزاد شود و به خودِ مافوق دست پیدا کند و متمایل به عقل شود. به عبارتی نفس آنچنان سیر کند که عقل شود، آن‌جور که پیامبر خدا ﷺ شد، چون شهوت پیامبر ﷺ عین عقل است. آری همین که می‌آید متمایل به عقل شود، شیطان یورش می‌آورد و زهد و دوری از دنیا و گرسنگی را که عوامل رونق نفس است، تحقیر می‌کند، یعنی درست دستورات عقل را می‌شکند.

آری؛

«همین که نفس می‌آید که تحت تأثیر عقل قرار گیرد شیطان یورش بر عقل آورده و جانب هوس و شهوت را تقویت می‌کند و زهد و دوری از هوس را بی‌خود و ناخوشایند جلوه می‌دهد و نفس را تحریک می‌کند که از آنچه میل دارد، خود را بی‌خود محروم نکند، که همان ای نفس! خوشی‌های دنیا را رها می‌کنی تا دیگران بهره ببرند!؟»

شما در جامعه بعضی از این حرف‌ها را متأسفانه از بعضی عزیزان بسیجی می‌شنوید که مثلاً ما رفتیم جنگ و به سختی و محرومیت افتادیم ولی یک عده دیگر مدرک‌ها را گرفتند و پست‌ها را اشغال کردند. این حرف، حرف شیطان است که بر عقل چنین فردی غلبه کرده و او را از ادامه کار معنوی‌اش باز داشته است. شیطان انسان را می‌ترساند که دنیا از دستت می‌رود! در صورتی که دنیا از دست آدم برود، ترسی ندارد. دنیا را اگر با عقل نگاه کنی، آن اندازه‌اش که از طرف خدا برایت مقدر شده هرگز از دستت نمی‌رود، اما اگر عقل نداشته باشی، همین دنیاداری، عین اضمحلال زندگی برای انسان می‌شود. حضرت امام حسن مجتبی می‌فرمایند: «بهترین عبادت کوتاهی آرزوها و یادآوری مرگ و زهد در دنیا است»^{۱۷}. در حالی که نفس و شیطان دست به دست هم داده‌اند که این بهترین عبادت که عامل معنی‌بخشیدن به زندگی زمینی است را کوچک جلوه دهند.

نفس برای بی‌نور کردن تأثیر عقل در جان انسان، القاء می‌کند:

۱۷- «بحارالانوار»، ج ۴۲، ص ۲۰۳.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

«چرا بی خود به خود سخت می گیری؟ اگر دنیا بد بود، دیگران هم از آن دوری می کردند!»

ملاحظه می فرمایید که چگونه نفس به میدان می آید. این حرف ها همه حرف های وهمی است، حرف هایی است که شیاطین می زنند و نفس هم آن را تقویت می کند.

به انسان القاء می کند: «دنیا به این کار تو می خندد که خود را محروم و بدبخت کنی!»

ملاصدرا «رحمة الله» این حرف ها را بیش از ۴۰۰ سال قبل گفته است، ولی احساس می کنیم که قصه امروز ما است و عده ای این طور القاء می کنند که اگر ما هم مثل دنیای مادی زده غرب همه امکانات را نداشته باشیم، مسخره دنیا می شویم. باید متوجه بود حرف های شیاطانی، دیروز و امروز ندارد، همواره ما را در راه رسیدن به حق و حقیقت از سرزنش مردم می ترسانند. در حالی که قرآن در باره مؤمنین واقعی می فرماید: «يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»^{۱۸} مؤمنین واقعی در راه خدا نهایت تلاش خود را انجام می دهند و نگران سرزنش سرزنش کنندگان نمی باشند. ملامت کننده ها نباید ما را از مسیر دور کنند! اصلاً صفتی که برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام می آورند همین است. خود امیرالمؤمنین علیه السلام شاخص بودند که در راه حق از هیچ ملامتی نگران نبودند و به فرزندشان امام حسن علیه السلام در نامه ۳۱ نهج البلاغه عیناً همین نصیحت را می فرمایند.

آری همین که خواستیم مسیر زندگی مان را در مسیر اولیاء خدا قرار دهیم شیطان می گوید: دنیا به این کارهای تو می خندد که خود را می خواهی از این زندگی خوب و خوش محروم و بدبخت کنی، و لذا انسان آرام آرام به دنیا تمایل پیدا می کند و چون نمی خواهد بدبخت باشد اراده می کند که مثل همه باشد. آن وقت می بینید ظاهر زندگی، ظاهر زندگی اهل دنیا شد.

می فرماید:

«در این حال؛ نفس به شیطان تمایل پیدا می کند و توصیه های او را همچون توصیه های رفیقی دلسوز می بندارد و می رود که تمام قلب خود را به شیطان بدهد، که در این حال فرشته بر شیطان یورش آورده، به انسان متذکر می شود که آیا تو تنها خوشی لحظه ای را پیروی می کنی و پایان کار را فراموش می نمایی؟!»



عموماً اهل دنیا برخلاف این که مدعی آینده‌نگری‌اند، به معنی واقعی آن آینده‌نگر نیستند، حتی آینده‌دنیایی‌شان را هم خوب ارزیابی نمی‌کنند، و گرنه نباید رضاخان‌ها و صدام‌ها به چنین روزگاری دچار می‌شدند. گاهی به اسم آینده‌نگری میلیون‌ها تومان قرض برای خود بالا می‌آورند تا با پدید آوردن زندگی تجملی دیگران آن‌ها را تحسین کنند عمر و زندگی و روح و قلب خود را نابود می‌کنند و به جای آرامش، اضطراب را می‌خرند تا بقیه بگویند: بارک‌الله. آیا این آینده‌نگری است؟ انسان با چنین روح مضطربی چگونه می‌تواند در آینده به سر برسد؟ حاضر است بهترین سرمایه‌های روحانی‌اش را صرف کند برای پایین‌ترین درجات زندگی، آن هم برای دیگران. با نزدیک شدن به شیطان خود را هلاک می‌کند برای فخر کردن به دیگران، و این بدترین آینده‌نگری است. انرژی فراوان جسمی و روحی خود را صرف می‌کند برای این که مثلاً الآن این خانه من چقدر ارزشش زیاد شد و الآن که آهن دوبرابر شده است، خانه من هم دوبرابر شد!! حالا یکی از خود پرسد در کیفیت انسانی این فرد، آهن‌ها چقدر ارزش دارد؟ مسلماً؛ هیچ‌هیچ! دارایی‌هایش عموماً دارایی‌های بی‌کیفیت است، چیزهایی دارد که نداشتن آن‌ها هیچ ضرری به او نمی‌زند، بله من و شما معتقد هستیم چیزهایی که نداشتن آن مزاحم زندگی ما می‌شود و ما را گرفتار فقر می‌کند، باید به نحو متعادل به دست آورد، باید سقفی داشت که باران روی سر ما نیاید و مسلماً جهانی که خدای کریم حکیم مدیریت می‌کند آن قدر بخیل نیست که نیاز ما را در این حد برآورده نسازد. باید حوصله داشت، اما بقیه‌اش چیست؟ بقیه‌اش دارایی‌های خیالی بی‌کیفیت است. در خودتان تأمل کنید چقدر در گذشته با خیالات پوچ، عمر خودتان را تلف کرده‌اید.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام هر روز اموال بیت‌المال را تماماً به صاحبانش می‌رساندند و کف آن را هم جارو می‌کردند و بعد به خانه‌شان می‌رفتند، چون می‌خواستند دارایی‌ها را به ثمر برسانند. در تاریخ داریم که شبی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با این که زمان خوابشان بوده، اما هنوز نخوابیده بودند و چراغ اطاقشان روشن بود، اباذر و عثمان در کوچه می‌رفتند، دیدند چراغ خانه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روشن است، رفتند پرسیدند: یا رسول‌الله! چرا بیدارید - چون در اسلام بعد از نماز عشاء بیداری نداریم، حتی جلسات دینی هم بهتر است قبل از نماز تشکیل شود و به همین جهت بیداری پیامبر صلی الله علیه و آله در آن وقت، غیر مترقبه بوده است - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خوب شد آمدید، دو درهم پیش من مانده



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بود، این دو درهم را به فقرای مدینه بدهید تا من بتوانم راحت بخوابم. حضرت از این طریق آن پول را فعال کردند و به ثمر رساندند، چون این پول اگر امشب به مستحقش رسید، فردا به کار می‌افتد. اما اگر صد هزار تومان داشته باشید و فقط بخواهید با آن بر دیگران فخر کنید، پولتان فعال نیست، پولتان که فعال نشد، در اثر نگهداری آن موجب ظلم به جامعه می‌شود و عقوبت می‌شود. دارایی‌های تجملی، دارایی‌های فعالی نیستند، فقط وهم‌زا هستند، دارایی‌های وهمی‌اند. اسلام مالی که زندگی را فعال نگه می‌دارد نفی نفرمود.

خودتان را ارزیابی کنید و نگذارید چیزهایی که هیچ مشکلی از شما حل نمی‌کند، پیش شما بماند. بدهید به کسی که مشکلتش را با آن حل می‌کند. شاید بگویید احتمالاً در آینده می‌خواهم، اگر کسی همین حالا این چیز را بخواهد و شما شاید یک روزی بخواهید، عاقلانه است آن چیز نزد کدام یک از شماها باشد؟ اگر چیزی را که حالا نمی‌خواهید به نیازمندش بدهید، می‌گویند سخاوت مند شده‌اید. انسان سخی و سخاوتمند، آدم عاقلی است و آدم‌های پرسخاوت، خیلی بیشتر عاقل‌اند. دارایی‌هایی که انسان کنز کند، یعنی اموالی که فعلاً به درد بقیه بخورد، ولی ما آن‌ها را نگه داریم؛ روز قیامت و بال جان ما می‌شود، انسان را با همه این‌ها می‌سوزانند و واقعاً هم می‌سوزد، چون چیزی که مورد نیاز بقیه بود و عملاً مزاحم زندگی ما بود، از خود دور نکردیم. قرآن می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»^{۱۹}؛ هر کس طلا و نقره را جمع کند - که منظور، پول رایج زمان است - و آن را در راه خدا انفاق نکند، در عذاب سختی خواهد بود. چون باید می‌فهمید وجود این اموال در نزد او چه مشکلاتی برای دیگران از یک طرف و برای خود او - با تحریک و همیه - از طرف دیگر به وجود می‌آورد.

می‌فرماید؛ شیطان می‌خواهد نظر ما را با این حيله جذب کند که حالا که همه می‌خورند، چرا ما نخوریم، ولی عقل تذکر می‌دهد که آدم! تو پایان کار را حساب کن، توجه به خوشی‌های دنیا برای تو حجاب می‌شود که انتهای کار را نبینی، چرا به پیامبر خدا ﷺ نگاه نمی‌کنی. پیامبر خدا ﷺ که می‌توانست همه این امکانات را داشته باشد. پس چرا به دنبال آن‌ها

۱۹ - سوره توبه، آیه ۳۴.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نرفت؟ اهل البیت و اولیاء خدا ﷺ چرا به دنبال این امکانات اهل دنیا نرفتند؟ چون عقل داشتند و اجازه دادند تا عقل نصایحش را القاء کند، نگذاشتند میل به دنیا برایشان حجاب شود و در نتیجه نور عقل نتواند به قلبشان برسد. عقل ادامه می‌دهد:

«آیا رنج خودداری از شهوات و آرزوهای دنیایی بر تو سنگین آمده، ولی سنگینی آتش ابدی را گران نمی‌شماری؟ آیا فریفته مردمان بی‌خبر فرورفته در وسوسه شیطان شده‌ای؟ در این هنگام نفس از گرایش به سخن شیطان فاصله می‌گیرد و به گفته ملک تمایل پیدا می‌کند».

همواره این جدال و درگیری بین دو سپاه فرشته و شیطان با تمام ابزارها برقرار است و انسان گاهی به خوبی‌ها متمایل می‌شود و گاهی به بدی‌ها علاقه پیدا می‌کند و به همین جهت هم نباید در برخورد با اولین بدی که از آدم‌های بد سر می‌زند، با آن‌ها مقابله کرد، بلکه باید امید داشت با نور عقل از بدی‌هایشان منصرف شوند. نباید کاری کرد که قدرت القاء شیطان در قلب آن‌ها تقویت شود و بر عکس، با برخورد خوب با آن‌ها، زمینه تأثیر نور عقل را در آن‌ها بیشتر کرد. خودتان مثل آن‌ها بد نشوید، ولی آن‌ها را هم به صرف اعمال بدشان بد محسوب نکنید، چون نمی‌دانید که در کدام مرحله هستند. ما نباید به زودی افراد را قالب‌بندی کنیم که این دیگر تمام شد و یک خط دور او بکشیم. تا ۴۰ سالگی آدم‌ها خیلی فرصت دارند و امکان این که بدها خوب شوند بسیار هست. به همین جهت ما باید زمینه‌ای بسازیم تا آن ابعادی که خوبی‌ها را تحریک می‌کند به وجود آید، باید به افرادی که هنوز تصمیم نهایی را نگرفته‌اند، کمک کنیم، و باز به همین جهت هم شما ناامید نباشید که این آقا که دارد به دین پشت می‌کند، دیگر امکان اصلاح شدن ندارد، شما از کجا می‌دانید، آیا در شرایط ثابتی است و دیگر امکان تجدیدنظر در اعمال و افکارش برایش نیست؟ یا هنوز امکان تغییر دارد؟ و لذا قرآن توصیه می‌فرماید که بدی‌ها را با خوبی‌ها دفع کن، چون ممکن است آن کس که بین تو و او دشمنی برقرار بود به دوستی بسیار صمیمی تبدیل شود: «وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّیِّئَةُ، اِدْفَعْ بِالَّتِی هِیَ اَحْسَنُ فَاِذَا الَّذِی بَیْنَكَ وَبَیْنَهُ عَدَاوَةٌ کَانَهُ وِلِیًّا حَمِیْمًا»؛ «خوبی و بدی مساوی



نیست، با توجه به این نکته؛ بدی را به بهترین نوع دفع کن که در آن صورت همان کسی که بین تو و او دشمنی حاکم بود، دوست صمیمی تو می شود. همین انسانی که به دین پشت کرده و عملاً دشمن شماست اگر شروع کنید آرام آرام در قلبش جا باز کنید، چون هنوز شخصیتش ثابت نشده است و تمام قلبش را شیطان اشغال نکرده است، امکان تغییر مسیر برایش هست. ما عموماً وظیفه مان را خوب انجام نمی دهیم و انسان و مسائل درونی او را که عرصه تلاش شیطان و ملک است، نمی شناسیم. انسان خیلی وسیع تر از آن است که به راحتی یک وسوسه باطل توسط شیطان تمام وجودش را اشغال کند. این فکری که شما امروز از این فرد می بینید، همه فکر او نیست، حوصله کنید فردا و پس فردا یک فکر دیگری دارد.

انسان شخصیت خود را، خود انتخاب می کند

ملاصدرا «رحمته الله» در ادامه می فرماید:

«و پیوسته این جدال و درگیری بین سپاه فرشته و شیطان با تمام ابزارها برقرار است تا بر قلب، آنچه متناسب با خود انسان و اختیار و انتخاب او است غالب شود.»

این دو لشکر در جمع بندی نهایی با انواع الهام ها و یا وسوسه ها کاری می کنند که ما برسیم به آنچه در اساس شخصیت خود، خود برای خودمان انتخاب کرده ایم. از این نکته دقیق غفلت نکنید که انسان خودش، خودش را انتخاب می کند و قبلاً هم عرض شد که انسان عین انتخاب است. این جنگ بین فرشته و شیطان در قلب انسان دو کار انجام می دهد؛ اولاً: حق و باطل را در روح ما جلوه می دهند، تا ما آنچه از باطل و یا از حق، متناسب با شخصیتی که برای خود انتخاب کرده ایم، همان را بگیریم. گاهی دو نفر یکی اهل سخن حق است و دیگری اهل سخن باطل، اولی حرف های اهل حق را بیشتر دوست دارد و با انتخابی که برای شخصیت خود اراده کرده است، متناسب تر می بیند. و دومی حرف های اهل باطل را بیشتر می پسندد، چون در جمع بندی شخصیتش، خودش را طوری پذیرفته است که در مسیر انتخاب باطل است و در واقع خود خود را در سخنان باطل او جستجو می کند، اولی آنچه خود را می خواهد که در مسیر حق خود را باید بیابد و دومی آنچه خود را می خواهد و نهایت خود را دنبال می کند که در سخن باطل باید آن شخصیت را پیدا کند. عنایت داشته باشید که انسان خودش در



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

جمع بندی شخصیتش نقش مهمی دارد، حالا جنگ بین شیطان و ملک در درون این انسان برای به نهایت رساندن آن شخصیتی است که خودش برای خودش انتخاب کرده است. حالا آن شخصیتی که برای خودش انتخاب کرده است مطابق فطرتش هست یا نه، بحث دیگری است و ذات و فطرت او نسبت به هر شخصیتی که برای خود انتخاب کرد بی تفاوت نمی باشد ولی فعلاً بحث این نیست، آنچه مورد تأکید است این که انسان در عرصه دمیدن و سوسه شیطان و الهام ملک در یک جمع بندی نهایی، شخصیت خود را خود انتخاب می کند.

می فرماید: این پیشنهادات متضاد از طرف شیطان و ملک همچنان بر او عرضه می شود «تا بر قلب، آنچه متناسب با خود انسان و اختیار و انتخاب او است، غالب شود». انسان ممکن است در جمع بندی خود، پیشنهادات ملک را بپذیرد، لذا دنبال آن می رود، یا ممکن است خودش این را می خواهد که دنیا را بگیرد تا از دستش نرود، پس حالا حرف شیطان با انتخاب او سنخیت دارد، یا بر عکس خودش را طور دیگری می خواهد، که این دنیا چنگی به دل او نمی زند، و لذا حرف ملک روی او اثر می گذارد. خلاصه در القانات ملک یا شیطان، هر کس خودی را که خود می خواهد می باید و دنبالش راه می افتد.

این موضوع از بحث های ظریف جبر و اختیار هم هست. اگر بحث های گذشته خوب حل شود، روشن می شود که چرا ممکن است شخصی در زمان پیامبر خدا ﷺ زندگی کند ولی هیچ تأثیری از آن حضرت نگیرد، چون شخصیتی که برای خود انتخاب کرده است، آن شخصیتی نیست که از طریق پیامبر خدا ﷺ بتواند آن را رشد دهد.

به هر حال القانات ملک و شیطان همچنان به انسان می وزد و چه بخواهد و چه نخواهد او را در گذرگاه های متضاد انتخاب قرار می دهد تا در نهایت در جمع بندی با شخصیت خود، یکی از آن دو را برگزیند، حال اگر در این جمع بندی و گزینش، شیطان بر او غلبه کرد، راه دوری از خدا را بیشتر پیش می گیرد. و به تعبیر ملاصدرا «رحمة الله علیه»:

«دود هوس، آسمان دل او را آن چنان تاریک می کند که اندیشه و بینش او از کار می افتد و جوانمردی و ایمان در او خاموش می شود».

آن وقت دیگر نسبت به دین خدا و تقوا و حلال و حرام خدا هیچ ادراکی ندارد. اولش این طور نبود! حلال و حرام را می فهمید، ولی می ترسید اگر به حلال خدا محدود شود از خیلی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

چیزها محروم گردد، ولی حالا دیگر آن حسّش از بین رفته است و هیچ سوسویی از نور معنویت هم در قلب خود ادراک نمی کند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در رابطه با غلبه شیطان چنین مطرح می فرماید که:

«اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَكَاً وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَكَاءَ فَبَاضَ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَ ذَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلْكَ وَ زَيْنَ لَهُمُ الْخَطْلَ فِعْلٌ مَنْ قَدْ شَرِكَهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ وَ نَطَقَ بِالنَّاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ»^{۲۱}

«شیطان را جهت امور خود برگزیدند و خود را با پیشنهادهای او همسو دیدند و لذا بدین شکل آن‌ها ابزار و دام‌های شیطان شدند. ابتدا در سینه‌هایشان جای گرفت و سپس در درون آن سینه‌ها رشد کرد و دیگر شیطان چشم و زبان آنان را در اختیار گرفت و آن‌ها را به مسیرهای انحرافی کشاند و برایشان زشتی‌ها را زیبا جلوه داد و شریک او شدند و کردند و گفتند هر چه شیطان می خواست.»

چون عملاً شیطان بر قلب آن‌ها غلبه کرد.

ملاصدرا «رحمته علیه» در ادامه می فرماید:

«و اگر ملک بر قلب انسان غلبه کرد، صفات ملکی که عبارت است از طاعت و بندگی در او

ظاهر می شود و رشد بیشتر می یابد و آن می شود که باید بشود»

این همان حالت است که در اصطلاح به آن قرب نوافل می گویند که خداوند می فرماید:

«إِنَّهُ لَيَنْتَقِرُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أُحِبَّبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أُحِبَّبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ»^{۲۲}

بنده من در اثر ادامه نوافل آنجنان به من نزدیک می شود که او محبوب من می شود و چون او را دوست گرفتم، من گوش او می شوم که به آن می شنود، چشم او می شوم که به آن ببیند، و زبانش می شوم که بدان سخن می گوید و دست

۲۱ - نهج البلاغه، خطبه هفتم.

۲۲ - الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

او می شوم که بدان می گیرد، اگر مرا بخواند جواب او را می دهم و اگر از من تقاضایی کند، برآورده می کنم.

به هر حال شما این تضاد را در قلب خود دارید و دائم در درون خود گرفتار این جنگ هستید و نمی خواهم بگویم در دام شیطان افتاده اید. اما می خواهم بگویم تا کی این تضاد باید باشد؟ بیاید ملک را راه بدھیم و کار را تمام کنیم. آخرش ما باید تصمیم جدی بگیریم. این تضاد هست، خودتان هم آن را می شناسید، چون خودتان می گوید که گاهی در دینداری ضعیف می شویم و گاهی قوی. پای قلب که وسط آمد، راحت تر متوجه می شویم چگونه قلب عرصه شیطان و ملک است، اما این هم درست نیست که ما تا آخر همین طور کج دار و مریز با خودمان رفتار کنیم، بالأخره وقتی که حق را دیدیم، با تأسی به حرکات پیامبران و ائمه معصومین علیهم السلام دیگر آن را بپذیریم، تا شیطان امیدوار نباشد و همچنان یورش بیاورد تا تازه ملک بخواهد یورش او را خنثی کند. این خسته کردن خود و از بین بردن عمر است و از دست دادن فرصت ها در این دغدغه ها.

هر که از تن بگذرد جانانش دهند	هر که جان در باخت، جانانش دهند
هر که نفس بت صفت را بشکند	در دل آتش گلستانش دهند
هر که از ظلمات تن، خود بگذرد	خضر آسا آب حیوانش دهند
هر که بی سامان شود در راه عشق	در دیار دوست سامانش دهند

خداوند إن شاء الله به حقیقت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امام صادق علیه السلام در روز میلاد مبارک این دو ذات مقدس به ما توفیق دهد که سروش ملک تمام وجودمان را با لطف و کرم خودش اشغال کند.

«والسلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته»



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

جلسه نوزدهم
کار شیطان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث‌های گذشته ما را متوجه معارفی کرد که به کمک آن‌ها سخنان ملاصدرا «رحمة‌الله‌علیه» جای خود را در اندیشه‌ها باز می‌کند. گاهی متوجه می‌شوید که یک سخن، سخن خوبی است ولی جایگاه آن را در شخصیتان نمی‌شناسید و لذا نمی‌توانید از آن درست استفاده کنید، و یا نمی‌دانید چرا آن سخن در شخصیت شما نفوذ نمی‌کند. ریشه این مشکل در نقص مقدمات معرفتی شما نسبت به آن سخن است. اگر مقدمات معرفتی موضوع درست حل شود، حرف‌های اساسی، اثر خود را به دنبال دارند. عموماً دوستان می‌پرسند: چه کار کنیم که خوب شویم؟! عرض می‌کنم؛ همین حرف‌هایی که دین می‌گوید برای خوب شدن انسان کافی است، به شرطی که انسان روح و قلب و عقلی پیدا کند که بتواند دستورات دین را به راحتی بپذیرد و جایگاه آن‌ها را بشناسد. بحث «شیطان و ملک و آدم» در تبیین جایگاه دستورات و احکام شریعت در راستای سلوک و تعالی ما بسیار مؤثر است و ان‌شاءالله بحث‌هایی که این جلسه مطرح می‌شود بتواند کمک نهایی را بنماید.

معرفت؛ عامل پرهیزگاری

ملاصدرا «رحمة‌الله‌علیه» در ادامه موضوع جنگ بین ملک و شیطان در قلب، تحت عنوان «تذکری نورانی» دو اصل را بازگو می‌کنند؛ یکی این که اصل مقامات ملکی چیست و دیگری این که اصل صفات شیطانی کدام است. قبلاً بحث جنگ بین ملائکه و شیطان را مبنی بر این که آن‌ها در قلب چه تحرکات و چه تلاش‌هایی دارند، مطرح فرمود. حال در این جا می‌فرمایند: اصل صفات ملکی نور علم و روح معرفت و برهان است، «معرفت داشتن به حقایق» آیه و نشانه مقامات و صفات ملکی است و بر عکس آن، اصل صفات شیطانی، جهل و ضلالت است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

«جهل» نسبت به حقایق غیبی عالم، باعث می‌شود که صفات شیطانی در شخصیت انسان به راحتی پذیرفته شود، همان‌طور که معرفت و علم باعث می‌شود الهام ملک در شخصیت انسان به راحتی جذب گردد.

ملاحظه فرموده‌اید که گاهی افرادی در معرض حرف‌های الهی و سخنان هدایت‌گرانه قرار می‌گیرند، ولی منطبق بر آن‌ها نمی‌توانند عمل نمایند. ریشه‌اش در این است که آن‌ها نتوانسته‌اند مبانی معرفتی خود را که منجر به پذیرش آن سخنان می‌شود، استحکام بخشند. می‌فرمایند: معرفت به حقایق باعث پرهیزگاری می‌شود. چون حقیقت علم مشخص است. علم یعنی آگاهی به این که چه چیزهایی واقعی و چه چیزهایی غیرواقعی و سرایی است، پس معرفت حقیقی، خواهی‌نخواهی پرهیزگاری را به دنبال خود می‌آورد، زیرا به جهت معرفت نسبت به حقایق، انسان می‌فهمد که دنبال یک سلسله اعمال و امیال نباید برود، چون حقیقتی ندارند.

پرهیزگاری همان ریاضت و کنترل کردن نفس است از گرایش به چیزهایی که حقیقت ندارند. ریاضت علمی غیر از ریاضت احساساتی است. پرهیزگاری یعنی یک ریاضت عالمانه. پرهیزگاری یعنی روح در شرایطی قرار بگیرد که موانع صعودش را بشناسد. پرهیزگاری از جنس عمل است، ولی شناختن این که چرا نباید به دنبال امیال رفت، از جنس علم است. علم و شناخت وقتی درست باشد، به سرعت عمل‌زا است. وقتی انسان آگاه شد که چه چیزی را باید بخواهد و چه چیزی را نباید بخواهد، عمل‌گرایش به سوی آنچه باید بخواهد و دوری از آنچه نباید بخواهد در او محقق می‌شود.

می‌گویند: انسان موجودی است اخلاقی و در حد دانستن حقایق متوقف نمی‌شود، بلکه نسبت به حقایق برای خود تکلیف و باید و نباید می‌آفریند. همین که چیزی را حق دانست می‌خواهد که آن را داشته باشد. این که می‌خواهد داشته باشد دیگر عمل است و در نتیجه نزدیکی به آن را در خودش اراده کند. پس مشخص شد اگر انسان بتواند معرفت صحیحی پیدا کند، پرهیزگاری او شروع می‌شود و پرهیزگاری یعنی رفع موانع، و حالا رفع موانع همان، و تجلی انوار ملکوت همان. این‌ها دو تا چیز نیست، بلکه یکی مقدمه دیگری است. انسان از جنس غیب است، پس اگر موانع ارتباط با غیب را از جان خود برطرف کرد، به خودی خود



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نسیم ملک به جانش می‌رسد. در راستای ارتباط با عالم ملکوت، ظرائف خیلی منضبط و عمیقی مطرح است، و راه و روش محقق کردن این ظرائف در خود، همان اجرای دقیق شریعت الهی است.

اگر به شریعت الهی توجه کنید از دو حال بیرون نیست، یا شما را متوجه وجودات غیبی می‌کند - به عنوان عقاید حقه - یا دستوراتی می‌دهد که می‌خواهد شما را از موانع ارتباط با وجودات غیبی آزاد می‌نماید. عموماً شریعت یا عبارت است از توجه و ایمان به حقایق غیبی، و یا دستوراتی است که مقصد آن تزکیه قلب است از حجاب‌هایی که مانع ارتباط با حقایق‌اند.

سهم انسان در ارتباط با حقایق

پس اگر انسان اصل نزول ملک را که همان معرفت قلبی به وجود ملک است، در خود ایجاد کند، مسیر خود را پیدا کرده است. حالا که مسیر خود را یافت، با پرهیز از اعمال و گرایش‌هایی که حجاب رسیدن او به مقصد است، خود را به مقصد می‌رساند. شما مبدأ تجلی نور ملک به قلبتان نیستید ولی می‌توانید با رفع موانع و حجاب‌ها، شرایطی را ایجاد کنید که به خود به خود جلوه ملک محقق شود، سهم انسان در این راستا فقط رفع مانع و به عبارت دیگر تزکیه است.

عکس آنچه مبدأ پدید آمدن صفات ملکی بود، مبدأ پیدایش صفات شیطانی است که عبارت باشد از: جهل و گمراهی. در این راستا فرمایش ملاصدرا «جهل بالله» را عنایت فرماید که می‌گوید:

«اصل تمامی صفات ملکی، نور علم و روح معرفت و برهان است و اصل تمامی صفات شیطانی، جهل و گمراهی است و هر کس تباه شد، به سبب جهل، تباهی‌اش آغاز شد و بقیه بدبختی‌ها بعد از این خواهد آمد.

هیچ کس سعادتمند نشد مگر به سبب علم، پس هر قلبی وقتی مقداری معرفت در آن پدیدار شد، او را وادار به پاکی و پرهیزکاری و ریاضت و لای‌رویی از صفات بد می‌کند، و چون این لای‌رویی انجام شد، خواطر نیک از گنجینه‌های غیب و ملکوت در او جلوه می‌کنند و اندیشه را نورانی می‌گرداند و انسان در انجام کارهای خیر پای‌برجا و محکم می‌گردد و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

شخصیتش در حکمت و عبادات استوار می‌شود و حتی شرک خفی از این نور ربوبی پوشیده نمی‌ماند و هیچ نیرنگی در آن دل نمی‌تواند خودنمایی و بازیگری کند، شیطان در چنین دلی بازارش کساد است.»

معرفت حقیقی یعنی این که حقیقت، مقصد و مورد توجه قلب انسان قرار گیرد، به طوری که انسان بتواند حقایق را بشناسد و از پرتو آن‌ها بهره بگیرد، و لذا معرفت حقیقی، دو چیز در انسان ایجاد می‌کند: یکی «حکمت» و دیگری «عبادت». در اثر حکمت، شخص به درجه‌ای از مقامات می‌رسد که حقایق شناخته‌شده در جان و قلب او تجلی می‌نمایند و او را تحت تأثیر قرار می‌دهند. حکیم یعنی کسی که بتواند با حقایق عالم هماهنگ شود و از نور آن‌ها بهره ببرد و از طریق عبادت دائماً راه قلب خود را به سوی حقایق باز نگه دارد، آن وقت چون جلوه‌های ملکوت بر قلبش تجلی نمود، ریزترین مسائل انحرافی شخصیتش را می‌شناسد، و در آن حالت شرک خفی برای او شرک جلی است و لذا برنامه‌ای برای خارج نمودن شرک در خود تدوین می‌نماید و از آن فاصله می‌گیرد.

می‌گویند: عارفی مغازه‌ای در بازار داشت، به او گفتند که بازار آتش گرفته است، آمد ببیند مغازه اش آتش گرفته است یا نه؛ وقتی دید آتش نگرفته، گفت: الحمدلله، یک مرتبه به خود آمد و در حالی که به خود نهیب می‌زد، گفت: این الحمدلله یعنی چه؟! مُلک مردم آتش بگیرد طوری نیست، حمد خدا را که مُلک تو آتش نگرفته است؟! برای تنبیه خود تصمیم گرفت مغازه را بفروشد و پول آن را به کسانی که مغازه‌شان آتش گرفته است، بدهد. این عمل ممکن است برای ما یک عمل مستحب باشد و فکر کنیم می‌شود هم انجام نداد، ولی برای او آن نوع الحمدلله گفتن شرک بزرگ است، و به همین جهت فروختن آن دکان و دادن پول آن به خسارت دیده‌ها را حق می‌داند و غیر از این کار را باطل می‌شمارد، چون آثار سوء چنین فکر باطل را در جان خود احساس می‌کند و می‌بیند با جمله‌ای که گفت، چه بلایی بر سر خود آورد. و لذا ملاصدرا «رحمة الله» در آخر فرمود: «شیطان در چنین دلی بازارش کساد است.»

در ادامه می‌فرماید:

«بر عکس آن دلی که بر مبنای معرفت، خود را ساخته، دلی است که از جهل لبریز است، راحت بازیچه شیطان می‌شود و اگر یک ایمان ابتدایی هم در جان او سوسو می‌زد، به سبب



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

غروری که این جاهل را فرا می‌گیرد، تأثیر آن نیز از بین می‌رود و در الفاظ و اصطلاحات غرق می‌شود و روزه روز از معانی و نور ایمان خالی می‌گردد و از این محرومیت خود همچنان غافل و جاهل است و خداوند در باره چنین فردی فرمود: «أَقْرَأْتَ مِنْ أُنْتَحَدَ إِلَهَهُ هَوَاهُ»^۱ یا نمی‌بینی کسی را که میل‌های خود را معبود خود قرار داد؟ پس فراموش نکن که بالأخره شیطان احمقان را - هر چند یک کتابخانه اطلاع داشته باشند - اگر اهل معرفت و برهان نباشند، به انواع نیرنگ‌ها فریب داده و می‌دهد.

در جمله فوق می‌فرماید: دل لبریز از جهل، باز یجه شیطان است. و این جهل، حتی ایمان ابتدایی را از آدم می‌گیرد و طوری می‌شود که شیطان میل باطنی حق‌جویی او را با تکرار اصطلاحات علمی عوض می‌کند. به طوری که انسان در آن حال؛ الفاظ علمی را به کار می‌برد ولی قلبش کاشفیت ندارد و با تکرار آن الفاظ، چیزی به دست نمی‌آورد، در واقع این افراد با الفاظ بازی می‌کنند و لذا غرور داشتن علم شخصیت آن‌ها را اشغال می‌کند بدون آن‌که هیچ‌گونه کاشفیتی نسبت به حق در آن‌ها باشد. این همان جهل است، هر چند به ظاهر طرف تصور می‌کند علم دارد. جهل از مبانی شیطان است و مانع تجلی ایمان می‌شود، منتها چون این افراد الفاظ علمی را به کار می‌برند، نمی‌فهمند که گرفتار جهل‌اند.

خلاصه این که اگر انسان اهل برهان و معرفت نباشد و واقعاً سعی نکند به حقایق عالم مرتبط شود، انواع نیرنگ‌های شیطانی در شخصیت او سر برمی‌آورد و از جمله این‌که فرد با تکرار اصطلاحات علمی، خودش را بازی می‌دهد.

قرآن از وجود جن و شیطان و ملک خبر می‌دهد

ملاصدرا «رحمته‌الله» در ادامه تذکر نورانی خود می‌گوید:

«فرشته و شیطان با ما هستند و میان ما و شیطان حجاب محسوسی نیست، ولی با این حال او را نمی‌بینیم، در حالی که او و طائفه‌اش ما را مشاهده می‌کنند و ما فقط می‌دانیم آن‌ها هستند. حجاب و پرده‌ای که بین ما و شیطان هست و نمی‌گذارد ما او را ببینیم، برای عارفان مرتفع گشته و آن‌ها شیطان را مشاهده می‌کنند، پس همان‌طور که برای دیدن خداوند چشمی

۱ - سوره جاثیه، آیه ۲۲.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

مخصوص به خود لازم است، برای دیدن فرشته و شیطان نیز چشم دیگری غیر از این چشم مادی لازم است، تا هر موجودی را مطابق حضور وجود غیبی اش بتوان مشاهده نمود. مثل انسان محض که وجود ملکوتی عالم را می‌نگرد بدون این که اطرافیان او ادراک او را داشته باشند.^۲

ملاصدرا «رحمته علیه» در متن فوق می‌فرماید: قرآن از وجود جن و شیطان و ملک خبر داده است. چنانچه می‌فرماید: «أَنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ»^۳ همانا شیطان و بستگانش شما را از آنجا که شما آن‌ها را نمی‌بینید، می‌بینند. پس شیطان و قبیله‌اش و نوع شیطان‌ها به شما توجه دارند. اصل فرمایش ایشان این است که بین ما و شیطان حجابی نیست، یعنی شیطان با ما راحت می‌تواند ارتباط برقرار کند، پس حالا که حجابی نیست، ریشه ندیدن ما، غفلت ما از شیطان است. اگر کسی دلش بیدار شود، شیطان را می‌بیند. نوع نگاه به شیطان را آن‌هایی که می‌بینند می‌دانند یعنی چه! متوقف شدن در نگاه کردن با این چشم، موجب می‌شود تا بقیه نگاه کردن‌ها را از دست بدهیم. عده‌ای از طریق تزکیه و جهت دادن قلب به حقایق غیر محسوس، نگاهشان؛ نگاهی می‌شود که شیطان بین می‌گردند. فرمود:

«این پرده‌ای که بین ما و شیطان هست و نمی‌گذارد ما او را ببینیم. برای عارفان مرتفع گشته و آن‌ها شیطان را مشاهده می‌کنند.»

شما حبّ دنیا و توجه به دنیا را حذف کنید؛ ببینید حجاب رؤیت شیطان، حذف خواهد شد، یعنی حبّ دنیا و توجه قلبی به آن، مانع این است که ما شیطان را ببینیم، و تحریکاتش را حس کنیم، و گر نه خود شیطان با ما فاصله و حجابی ندارد، نوع حجاب‌هایی که خودمان برای خودمان ایجاد کرده‌ایم، موجب این عدم رؤیت شده است.

منتها ممکن است ما چگونگی رؤیت شیطان را نشناسیم، این است که می‌فرماید: همان‌طور که برای دیدن خداوند چشم مخصوص به خود لازم است، همچنین برای دیدن فرشته و جن هم چشم مخصوص به خود لازم است. خداوند می‌فرماید شیطان هست و بین شما و او حجابی نیست. او می‌تواند ما را ببیند چرا ما نمی‌توانیم او را ببینیم؟ چون خود شیطان حجاب‌هایی برای

۲- به کتاب «معاد» بازگشت به جنی‌ترین زندگی» ص ۲۹ رجوع شود.

۳- سوره اعراف، آیه ۲۷.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ما ایجاد کرده است که او را نینیم. به واقع این یک تذکر نورانی است که جناب ملاصدرا «رحمة الله علیه» به ما متذکر می شود. اگر خداوند نفرموده بود او و یارانش شما را می بینند، می گفتیم؛ علت این که شیطان و یارانش را نمی بینیم، این است که استعداد دیدن او را نداریم. ولی می فرماید؛ آن ها شما را می بینند. پس باید علت عدم رؤیت را در خودمان پیدا کنیم و نه در عوامل بیرونی.

کار شیطان و حقیقت او

ملاصدرا «رحمة الله علیه» در مورد حقیقت شیطان می فرماید:

«حقیقت شیطان جوهری است نفسانی که به شر و بدی عمل می کند و ریشه اندیشه های غلط و اعمال فاسد است، همچنان که منشأ وسوسه و نیرنگ است. کارش حق نشان دادن باطل و واقعی نشان دادن سراب است، زیرا از جن است و گفته شده کار جن، بیشتر ایجاد خیال و تمثیل و به وجود آوردن نقش بی حقیقت است، همچنان که کار ابلیس تزویر و آراستن و زینت دادن چیزهایی است که حقیقت ندارد و قرآن در توصیف او می فرماید: «يَعْبُدُهُمْ وَ يُمَنِّيهِمْ وَ مَا يَعْبُدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا»؛^۴ کار شیطان این است که وعده های دروغ می دهد و آرزوهای باطل را که آفریده خیال است و «وَهُمْ» از آن لذت می برد، ایجاد می کند، خلاصه شیطان وعده نمی دهد مگر وعده های دروغی که ظاهرش راست می نماید. شیطان امور دنیایی و پست را باغی پراز حقیقت می نمایاند و کارش ایجاد بی خبری نسبت به امور آخرت است.

دوستان شیطان کسانی اند که از یاد خدا و ملکوت او روی گردانند و مصداق این آیه هستند که خداوند درباره شان می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ...»؛^۵ به جهت تکذیب آیات الهی و کبر و روی گردانی از آن ها، نه درهای آسمان غیب و معنویت برایشان گشوده می شود و نه وارد بهشت می شوند».

۴- سوره نساء، آیه ۱۲۰.

۵- سوره اعراف، آیه ۴۰.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

عنایت داشته باشید که حقیقت و عمل موجودات مجرد دو تا نیست. مثل وجود آب و تری آب که آب همان تری است، لذا همین که آب در صحنه است، نقش آن که همان تری باشد نیز در صحنه است. حقیقت و عمل شیطان هم دو امر متفاوت نیست، همین که شیطان در جایی حاضر باشد، همان حقیقت شیطانی که همان عمل شیطان است در آنجا حاضر است و لذا ملاصدرا «رحمه‌الله» می‌گوید:

«حقیقت شیطان جوهری است نفسانی که به شرّ و بدی عمل می‌کند و ریشه اندیشه‌های غلط و اعمال فاسد، خود شیطان است، همچنان که منشأ وسوسه و نیرنگ است.»

پس حقیقت شیطان، جوهری نفسانی است و از جنس نفس است و البته هماهنگ با نفس اماره انسان عمل می‌کند و نه با عقل او، و کارش تقویت جنبه‌های نفسانی انسان است. آتش وقتی به چیزی بچسبد آن چیز را آتشین می‌کند. شیطان هم اگر بیاید به انسان بچسبد، اماره به سوءبودن نفس اماره انسان را شدیدتر می‌کند، و کشش‌های پست نفس را تشدید می‌نماید و در نتیجه شرایط جدیدی برای نفس پدید می‌آید که آن شرایط جدید خود، زمینه پذیرش هر چه بیشتر حیل‌های عمیق‌تر شیطان می‌شود. انسانی که نفسانی است و جنبه‌های نفسانی‌اش شخصیتش را اشغال کرده و خود را به جنبه‌های نفسانی خود نزدیک احساس می‌کند و نه به جنبه‌های عقلانی‌اش، این انسان زمینه پذیرش شیطان را به خوبی در خود دارد، و شیطان هم همین جنبه او را تقویت می‌کند.

رابطه نفس اماره با شیطان

می‌فرماید: «کار شیطان حق نشان دادن باطل، و واقعی نشان دادن سراب است.» هر نفس اماره‌ای همین‌طور است؛ منتها این نفس، به کمک نور عقل، در جان انسان میدان پیدا نمی‌کند ولی وقتی که نفس رشد کند و مانع تأثیر نور عقل گردد، بدون هیچ مانعی چیزهایی که نیست را هست می‌گیرد. بعضی خیلی برایشان مهم است که مردم شهرشان بگویند این آدم مهمی است. مثلاً وقتی یک میلیون آدم احساساتی برای کسی دست می‌زنند، هر دو کیف می‌کنند، ولی اگر شما از حالت وهمی این آدم‌ها برتر باشید، طوری که نه طالب کف زدن مردم هستی، و نه مایل هستی برای کسی کف بزنی. می‌بینی آن آدم، بی‌خود مغرور



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

است که برایش کف می‌زنند، چون این‌ها که کف می‌زنند و بعد می‌روند دنبال کارشان و این کف‌ها مثل کف روی آب می‌شود. اما اگر کسی نفسش توسط شیطان تقویت شود، جدی‌ترین چیز را در زندگی، این می‌داند که برایش کف می‌زنند و جدی‌تر از آن این را می‌داند که محکم‌تر برای او کف بزنند، یعنی واقعاً «هیچی» برایش چیز می‌شود و این کار شیطان است. وقتی انسان در جنبه نفسانی خود مستقر است، شیطان می‌آید همان‌بعد «وهمی» این انسان را تقویت می‌کند، البته اگر انسان جنبه نفسانی خود را تقویت نکند و برعکس جنبه عقلانی خود را رشد دهد، موضوع برعکس می‌شود و باطل بودن باطل‌ها برایش روشن می‌گردد.

إن شاء الله به لطف و کرم خدا اگر چشم دل باز شود، غیر خدا، همه و همه هیچ است هیچ، هر چه هست جمال حق است در جلوه اسماء الهی و جدی‌ترین واقعیات، انوار سبحان‌اللهی پروردگار و کبریایی اوست، در آن صورت وقتی در نماز، در محضر حق قرار می‌گیرد واقعی‌ترین موقعیت‌های هستی، خود را می‌باید و در طرف مقابل، به اندازه‌ای که غیر خدا را چیز به حساب آورید، بدانید که با شیطان هم‌خانه هستید. نمی‌خواهم مأیوس شوید، ولی جنس نفس اماره این است که ما را وارد چنین زندگی سرابی می‌کند و اگر به آن اجازه دهیم حضور و تأثیر شیطان را تقویت می‌کند و تمام زندگی ما را وارد چنین سرابی می‌نماید و دروغ‌ترین دروغ‌ها را راست‌ترین راست‌ها می‌نمایاند، ولی اگر از اول بنای ما این باشد که نفس اماره برنامه‌ریز و میدان‌دار زندگی ما نباشد و حکم عقل و شرع را بر زندگی حاکم کنیم، آرام آرام وارد واقعیات عالم می‌شویم. شما دقت کنید به افرادی که وقتی می‌خواهند بیرون بروند به خودشان خیلی ور می‌روند - البته آن آراستگی که وظیفه است باید باشد، جنبه افراطی آن منظور است - مدّت‌ها به خودش ور می‌رود تا وقتی از خانه بیرون می‌آید همه به او نگاه کنند، این آدم سراب را واقعیت گرفته است، آن هم واقعیتی بسیار جدی، به‌طوری که مدّت‌ها برای آن سرمایه‌گذاری کرده است.

ملاصدرا «رحمته‌الله» در رابطه با توانایی شیطان می‌فرماید:

«او از جن است و گفته شده کار جن بیشتر ایجاد خیال و تمثیل و نقش بی‌حقیقت است، همچنین کار ابلیس تزویر و زینت دادن چیزهایی است که حقیقت ندارد. آری؛ در راستای



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

زینت دادن چیزهایی که حقیقت ندارند، قرآن می‌فرماید: «يَعِدُّهُمْ وَيَنْسِيهِمْ وَمَا يَعِدُّهُمْ
الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا»؛ شیطان آن‌هایی را که زمینه تجلی نور عقل را مسدود کردند، وعده
بسیار دهد و آرزومند و امیدوار کند و نوید شیطان چیزی جز غرور و فریب خلق نیست».

وقتی متوجه شدیم شیطان از جنس جن است و کار جن بیشتر ایجاد خیال و تمثیل و ایجاد
نقش بی حقیقت است، می‌فهمیم که چرا ابلیس این قدر به خود امیدوار بود که می‌تواند انسان‌ها
را گمراه کند، چون وقتی امید داشت می‌تواند در انسان‌ها ایجاد خیال و صورت‌های بی حقیقت
نماید و آن‌ها را از بی حقیقت بودنشان غافل کند، عملاً گمراهی خود را به راحتی عملی کرده
است و از طرفی با ایجاد این صورت‌های بی حقیقت وعده دروغ می‌دهد و انسان‌ها هم با آن
تصویراتی که شیطان برایشان ایجاد کرده است، آن وعده‌ها را واقعی می‌پندارند و لذا به دنبال او
راه می‌افتند. گاهی تعجب می‌کنیم که چرا مردم نمی‌فهمند که این وعده دروغ است. شما
ممکن است خودتان هم تعجب کنید که طرف گاهی وعده دروغ می‌دهد ولی راحت مردم
می‌پذیرند، چون تصور رسیدن به این وعده که از طریق شیطان ایجاد شده، این قدر برای این‌ها
شیرین است که دیگر به احتمال نرسیدن به این وعده‌ها فکر نمی‌کند و همان صورتی را که
شیطان در خیال او ایجاد کرده است به عنوان واقعیت بیرونی می‌پندارد. مثلاً برای این‌که
بچه‌مان را تشویق کنیم درس بخواند، به نحو جدی بگوییم که؛ «می‌خواهیم تابستان برای تو
یک هواپیما کرایه کنیم و تو را با دوستانت برای تفریح به شمال کشور بفرستیم». این تصور
به قدری برای او شیرین است که فکر نمی‌کند پدرش نمی‌تواند هواپیما کرایه کند. جنس نفس
این است که صور «وهمی» را حقیقت می‌پندارد. باید کاری کرد که به کمک عقل، قدرت
و هم ضعیف شود. چنانچه کارهای ما عامل ضعیف کردن وهم نبود، اگر صد هزار فعالیت
فرهنگی از این نوعی که مطرح است را انجام دهیم تا جلوی تهاجم فرهنگی را بگیریم، ولی
جنبه‌های نفسانی را به کمک رشد جنبه عقلانی ضعیف نکنیم، هیچ نتیجه‌ای نخواهیم گرفت.
چون مقابل شیطان، عقل قدسی است، اگر آن عقل، تقویت نشود، شیطان با ایجاد صورت‌های



بی حقیقت «یَعِدُهُمْ»؛ وعده می دهد و آرزوسازی می کند. کسی می فهمد این وعده‌ها دروغ است که شیطانی نیست و جنبه نفسانی خود را کنترل نموده و لذا زود تحریک نمی شود. کار شیطان این است که وعده‌های دروغ می دهد و آرزوهای باطل را که خودش آفریده است، وسیله لذت بردن افراد تحت تأثیرش قرار می دهد، در نتیجه انسان به صرف تصور آن وعده‌ها مسرور می شود و از آن لذت می برد، برای نوجوان، تصور سوار هواپیماشدن همراه با رفقا لذت بخش است و همچنان با آن تصور خوش خواهد بود، بدون این که فکر کند این تصورات هیچ واقعیتی ندارد، آن قدر با وهم خود و از حضور صورت خیالی سوار هواپیماشدن با دوستان، کیف می کند که به عقل میدان نظر دادن نمی دهد تا واقعی بودن آن را گوشزد کند. این است معنی این که ملاصدرا «رحمة الله علیه» می فرماید:

«خلاصه شیطان وعده نمی دهد مگر وعده‌های دروغ، که به صورت راست نمایان می گردد.

شیطان امور دنیایی و پست را باغی پراز حقیقت می نمایاند».

چون حقیقت شیطان همین است. کارش غیر از حقیقتش نیست. خودش را می چسباند به روح و روح را از حقیقت شیطانی متأثر می کند و همچنان که خودش با خیالات لذت می برد و عمر خود را با همین خیالات دروغین تباه می کند، انسان را هم در همین خیالات و لذات دروغین گرفتار می نماید.

«و کارش ایجاد بی خبری و فراموش نمودن امور آخرت است».

شاید ضربه‌ای مهلک‌تر از این نباشد که انسان از واقعی ترین و جدی ترین بُعد حیاتش که همان ابدیت انسان است، غافل شود و شیطان با وعده‌های دروغ و آرزوهای وهمی، انسان را به چنین مهلکه‌ای می اندازد، لذا نفس انسان از این وعده‌های شیطانی لذت می برد، مگر این که جان خود را با عقل و شرع روشن کند و بیش از آن که با وعده‌های شیطانی مأنوس باشد، با حقایق غیبی و معنوی مرتبط گردد. می فرماید:

«دوستان شیطان کسانی اند که از یاد خدا و ملکوت او روی گردانند و لذا قرآن در مورد

آن‌ها می فرماید: به جهت تکذیب آیات الهی و استکبار در مقابل حق؛ «لَا تَفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

السَّمَاوَاتِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ»^۷ نه درهای آسمان غیب و معنویت برای آن‌ها گشوده می‌شود و نه با این شرایطی که دارند وارد بهشت می‌گردند».

یعنی این‌هایی که گرفتار لذائذ و همی و آرزوهای دروغین شیطانی می‌شوند، جهت جانشان از نظر کردن به عالم بالا بسته می‌شود و در نتیجه از عالم غیب هیچ استفاده‌ای نمی‌کنند و هیچ نوری نخواهند گرفت. جنس شیطان رجیم است و خداوند درهای آسمان را به روی قلبش بسته است و شیطان عیناً همان حالت را به دوستان خود سرایت می‌دهد. علم شیطانی؛ علمی است که راه‌های آسمان را به روی انسان می‌بندد. به عنوان مثال وقتی یک دانشجو فیزیولوژی می‌خواند، ولی این علم نمی‌تواند او را به عالم قدس وصل کند. در نتیجه نمی‌تواند با یک نگاه عمیق و حکیمانه، عالم ماده را غرق در عالم غیب ببیند. به همین جهت هم اکنون نظام آموزشی جهان بشری پر از بحران است، چون به عالم قدس وصل نیست و راهی را نمی‌رود که خداوند درهای آسمان غیب را به سوی عالمان این علوم بگشاید، چراکه:

مرغی که خیر ندارد از آب زلال منقار در آب شور دارد همه حال نمی‌دانند علمی که وسیله گشوده شدن راه‌های غیب است یعنی چه. شیاطین از طریق آرزوهای دروغین و لذات سرایی، زندگی‌ای به ما می‌دهند که در آسمان و حقایق غیبی به روی ما بسته می‌شود و لذا انسان نمی‌تواند عالم محسوس را به عالم معقول ربط بدهد. اگر هم تفسیری از قرآن می‌خواند در صرف و نحو آن غور می‌کند، که این کلمه مبتداء است یا خبر! پس هر علمی که وسیله اتصال ما به آسمان نشود، شیطانی است. این آیه به شما ملاک می‌دهد. این که می‌فرماید: «وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ»؛ نه این که بعداً آن‌ها را به بهشت نمی‌برند، بلکه منظور این نیز هست که همین الآن وارد بهشت معنوی نمی‌شوند و شرایط حضور و بقاء در ارتباط با عالم غیب را ندارند.

ابزار شناخت ملک و شیطان، لطافت باطن است

ملاصدرا «رحمة الله علیه» می‌فرماید:

۷ - سوره اعراف، آیه ۴۰.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

«از نشانه‌های دوستان خدا و لطافت باطن آن‌ها، درک حقیقت و الهام فرشتگان و نیز شناخت حقیقت شیطان و وسوسه او و لشگریان ابلیس است، چنانچه قرآن در وصف همین افراد می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ»
پرهیزکاران چون شیطان طائف نزدیکشان می‌شود به جهت لطافت باطن، نزدیکی او را می‌فهمند و به یاد پروردگارشان می‌افتند و به سرعت بصیرتشان به آن‌ها بازمی‌گردد».

گاهی دوستان می‌پرسند چه کار کنیم تا به حیل‌های شیطان حساس باشیم؟ حوزه برویم یا دانشگاه؟ هیچ کدام به خودی خود کارساز نیست. اگر توانستید روحتان را با انواع فضایل اخلاقی و دوری از محرّمات، لطیف کنید که وجود وسوسه‌های شیطان را حس کند و از آن طرف نسیم الهامات ملائکه و زیبایی‌های آن را احساس نمایید، ان‌شاءالله مشکل حل می‌شود. این یک اصل است که باید روح نسبت به درک حق و درک باطل لطیف شود. آری؛ گاهی انسان به لطف خدا با عبادات شرعی، شرایط را برای لطافت روح خود آماده می‌کند ولی آن را ادامه نمی‌دهد، در صورتی که اگر آن شرایط را ادامه دهد، آرام آرام روحش به خوبی لطیف می‌شود در حدّی که در مقابل وسوسه شیطان به خوبی خود را به سوی انوار الهی سوق می‌دهد و عملاً آن وسوسه‌ها را از تأثیر می‌اندازد. وقتی انسان قلب را از حب دنیا و آرزوهای دروغین آزاد کرد و معارف حقّه را در خود تقویت نمود، آرام آرام به لطافت‌های لازم دست می‌یابد، به شرطی که عوامل الطاف روح را در زندگی خود دائماً نگهدارد، و از طریق حسّی شدن و معصیت کردن به شرایط خشونت روح روی نیاورد.

پس اگر شما با این اراده و عزم که می‌خواهید روح خود را لطیف کنید، به دستورات دینی نگاه کنید، از همین دستورات ساده دینی نتیجه کامل را می‌گیرید. پروفیسور فریتوف شوان در کتاب «شناخت اسلام» در جواب اشکال زنان غربی به حجاب زنان مسلمان که گفته‌اند این چه دینی است که به زن‌ها می‌گوید موهای خود را در این روسری‌های گرم و طاقت فرسا ببینند، این چه دینی است که این قدر برای پیروانش سختی ایجاد می‌کند؟ می‌گوید: اگر شما هم مثل زنان محجّبه مسلمان از طریق حجاب، در طلب تقوا و لطافت روح بودید، این سختی‌ها برایتان به راحتی قابل تحمل بود، چون نمی‌دانید مسلمانان از طریق انجام این دستورات چه نتایجی را دنبال می‌کنند، برایتان قابل پذیرش و قابل تحمل نیست.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

انسان اگر بداند باید خدا را بشناسد تا در اثر شناخت خدای لطیف، روحش را لطیف کند، آن وقت ببیند چقدر خداشناسی و انس با خدا برایش آسان می‌شود. مثلاً گاهی شما با دوستان یا آشنایان خود قهر می‌کنید. در روایت داریم اگر بیش از سه روز قهر شما طول بکشد، نمازتان قبول نیست، یعنی آثار و نتایج نماز بر قلبتان نمی‌نشیند، چون قهر کینه می‌آورد و کینه حجاب قلب است نسبت به جذب انوار الهی. اگر این را بدانید و مزه ارتباط با عالم غیب را با آن همه لطافت که دارد، چشیده باشید، آن وقت بلند می‌شوید با همه سختی که ممکن است برایتان داشته باشد می‌روید خدمت آن دوست و آشنا، و شرایط قهر بین خود و او را از بین می‌برید. با خود می‌گویید اگر بناست با قهر کردن با این فرد، راه ارتباط با عالم غیب قطع شود، ما پای او را هم می‌بوسیم که از آن انوار لطیف محروم نباشیم. یا وقتی می‌بینید قهر با همسران می‌خواهد بساط آرامش قلب شما را به هم بریزد و راه ارتباط با الهام ملائکه را مسدود کند، کوتاه می‌آید. صورت بیرونی آن این است که ملائکه می‌نویسند این بنده خدا گذشت کرد، اما انعکاس باطنی آن تجارت زیبایی است، چون موجب لطافت روح ما و عامل افزایش آن لطافت می‌شود و در نتیجه نسبت به درک حقایق حساس می‌شویم، یعنی ما در واقع زرننگی کردیم که در این قهر دو طرفی کوتاه آمدیم. شیطان می‌گوید مواظب باش اگر تو عذرخواهی کنی سبک و تحقیر می‌شوی! بله سبک می‌شویم اما از کینه و شیطان القاء می‌کند.

خودآرایی برای دیگران به جهت وهم است و وهم حجاب است. وهم دقیقاً قلب را کدر می‌کند. خودآرایی یعنی خود را برای غیر خدا به نمایش گذاشتن. تمام دستورات دین روشی است که روح شما را لطیف کند تا در نتیجه به جهت همان لطافت‌های روحی به دین علاقمند شوید. وقتی ارزش آن را فهمیدیم، دنبال آن راه می‌افتیم و هر چه دستور می‌دهد عمل می‌کنیم. پس یک بار دیگر به این جمله عنایت بفرمایید که می‌گوید:

«از نشانه‌های دوستان خدا و لطافت باطن آن‌ها، درک حقیقت و الهام فرشتگان است.»

حالا باید خود و راه خود را از طریق این جمله ارزیابی کنیم، اگر انسان نسبت به اعمال و توجهات خود حساس نبود، از لطافت لازم محروم می‌شود، هر حرفی را گفتن، هر چیزی را دیدن و هر جایی رفتن؛ روح را از لطافت و حساسیت می‌اندازد. ان شاء الله به قصد لطیف شدن روح با انجام دستورات دین، به جایی می‌رسید که حقیقت اشیاء را درک می‌کنید. خودتان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

باید وارد شوید. مثال ساده‌اش این که وقتی من حرف می‌زنم، شما به الفاظ من کاری ندارید، به بدن من هم کاری ندارید، به دنبال این هستید که معنی حرف من چیست. این یک قاعده است. می‌فرماید: اگر انسان مواظب باشد، روحش این قدر لطیف می‌شود که حقیقت اشیاء را می‌فهمد. ظاهر اشیاء او را مشغول نمی‌کند، کافی است که همّت کنید و با مبانی معرفتی شریعت را بپذیرید. پذیرفتن شریعت سخت نیست، مثل نماز که می‌بینید سخت نیست، این لطف بزرگ الهی است که کارهای خوب همیشه آسان است، ولی شیطان توفیق آن را می‌گیرد و ما را به کارهای سخت و پیچیده مشغول می‌کند.

پس روشن شد وقتی روح انسان لطیف شد، الهام فرشته را هم می‌تواند درک کند و از آن بهره بگیرد و نیز روشن شد با رعایت دستورات شریعت روح لطیف می‌شود. عمده آن است که شما بنا داشته باشید روحتان را لطیف کنید، عجله و حبّ دنیا، روح را از لطافت می‌اندازد. از زشت‌ترین چیزهایی که لطافت روح را از بین می‌برد، وارد کردن روح در تقسیم‌بندی‌های مجازی است. مطمئن باشید که این دسته‌بندی‌های مجازی و غیرحقیقی و اعتباری در جامعه از عواملی است که روح را به شدت آلوده می‌کند و چشم تشخیص حق را در آن کور می‌نماید. اگر تعصّب دسته‌بندی داشته باشید، روحیه تعصّب که از صفات جاهلیت است در شما رشد می‌کند. وظیفه شما است که در این عالم جاهای بالاتر را نگاه کنید تا موضوعات اجتماعی را هم دقیق‌تر ببینید. برای لطیف کردن روح هر چه سرمایه‌گذاری کنید الهام ملک و حقیقت عالم به طور دقیق‌تر، برای شما محسوس می‌شود، پیروی از عقاید حقّه و عمل به اخلاق حسنه خیلی کارساز است. و در طرف مقابل آن، رقابت بدترین چیز است برای کدر کردن روح. اصلاً با هیچ کس رقابت نداشته باشید و اگر هم کسی با شما رقابت داشت، شما نداشته باشید. امام صادق علیه السلام به «عنوان بصری» می‌فرماید: «فَمَنْ قَالَ لَكَ إِنَّ قُلْتَ وَاحِدَةً سَمِعْتَ عَشْرًا، فَقُلْ إِنَّ قُلْتَ عَشْرًا لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَةً...» اگر کسی به تو گفت: هر چه بگویی ده برابر خواهی شنید، به او بگو: اگر ده تا بگویی، یک جواب هم نخواهی شنید. «مَنْ سَتَمَكَ فَقُلْ لَهُ إِنَّ كُنْتَ صَادِقًا فِيمَا تَقُولُ فَأَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُغْفِرَ لِي» و اگر کسی به تو توهین کرد بگو: اگر به واقع راست می‌گویی و چنین عیبی در من هست، که از خدا می‌خواهم مرا ببخشد و این عیبم را برطرف نماید، و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

اگر دروغ می‌گویی و چنین عیوبی که به من نسبت می‌دهی در من نیست، از خدا می‌خواهم تو را ببخشد. «وَمَنْ وَعَدَكَ بِالْخُنَا فَعِدَّهُ بِالْصَّيْحَةِ وَالرُّعَامِ»^۸ و اگر کسی تو را تهدید به ناسزاگویی کند و به تو فحش بدهد، تو او را به دل‌سوزی و رعایت مصالحش وعده بده. چنانچه ملاحظه می‌کنید حضرت از این طریق می‌خواهند قلب ما از رقابت‌ها آزاد شود، ما در رقابت‌ها تلاش می‌کنیم بر رقیب خود پیروز شویم و یک نوع برتری جوئی و استعلاء را دنبال می‌کنیم، در حالی که استعلاء صفت شیطان است و نزدیک شدن به شیطان عین حجاب از حقایق است.

امروز اکثر برنامه‌های تمدن غرب، استعلائی است، یعنی درست جای شیطان نشسته‌اند حتی آنجا که ما در اسلام داریم؛ در اسب‌دوانی می‌توانید مسابقه بگذارید، در واقع می‌خواهند در اسب‌دوانی مهارت پیدا کنید نه این که بر هم برتری بجوید. در فرهنگ دینی مسابقات اسب‌دوانی و نیزه‌پرانی یک نوع کمک به همدیگر برای خدمت به مردم و دفاع از مرزهای جامعه اسلامی است. ولی در فرهنگ غیردینی حتی اسب‌دوانی هم برای استعلاء است. به همین جهت هیچ وقت اسب‌دوانی این تمدن مثل اسب‌دوانی فرهنگ دینی نیست.

قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا»؛ آن‌هایی که اهل تقوا هستند، یعنی سپر گرفتند که شیطان به قلبشان نرسد. «إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ»؛ اگر طائفی یا طواف کننده‌ای از نوع شیطان به آن‌ها نزدیک شود «تَذَكَّرُوا»؛ بیدارند «فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»^۹؛ و سوسه‌ها را می‌بینند، چون حس‌شان دقیق شده است.

نقش خیال در ایجاد صورت

ما معتقدیم سلسله بحث‌های جن و ملک و شیطان یک دستگاه منظمی است که اول تا آخر آن به شما یک اندیشه توحیدی می‌دهد، تا همه امور را در راستای اراده خدا تحلیل کنید. ملاصدرا «رحمته‌الله» در ادامه این بحث می‌فرماید:

۸- «بحار الانوار»، ج ۱، ص ۲۲۴.

۹- سوره اعراف، آیه ۲۰۱.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

«دیدن صورت‌ها در مکان‌های خلوت و بیابان‌های دور دست، صورت‌های خیالی است که چون نفس انسان در آن شرایط مرعوب می‌شود به دیگر قوایش کمتر توجه دارد و در نتیجه قوه خیالش قدرت بیشتری می‌یابد و همان‌طور که چیزی را به کمک حس باصره در بیرون می‌بیند، خیالات او آنچنان قوی می‌شود که صورت‌های خیالی را در بیرون مشاهده می‌کند، و در آن حالت نمی‌تواند بین آنچه در تخیلش ظهور کرده و آنچه واقعاً در بیرون واقع است، فرق گذارد، و به همین دلیل است که به هر طرف بنگرد و به هر جا فرار کند، باز آن صورت را در مقابل خود می‌بیند، در حالی که اگر آن صورت در بیرون واقع بود و در محل خاص فرار داشت، نباید وقتی به هر طرف می‌نگرد، آن را ببیند، بلکه فقط باید آن را در محل خاصی مشاهده کند، در حالی که آن صورت خیالی را چنانچه چشم خود را ببندد باز می‌بیند و اصلاً متوجه نیست که چشمش را بسته است.»

گاهی شما اگر در جای تنهایی باشید، و از نظر روحی طوری باشید که بقیه قوای ادراکی شما فعال نباشند، خیالتان فعال می‌شود و با قدرت بیشتر صورت‌های خیالی را ایجاد می‌کند در حدی که شما تصور می‌کنید آن صورت‌ها در بیرون هستند. اساساً در تنهایی، هر بُعدی از ابعاد خود را که انسان بیشتر رشد داده باشد، همان بُعد تقویت می‌شود. بدین صورت که تنهایی؛ «آنچنان را آنچنان تر می‌کند». حالا انسانی که بیشتر با خیالاتش مأنوس است نه با عقلش - که عموم مردم بیشتر تحت تأثیر خیالات خود هستند - چنین انسانی اگر در بیابان ساکت و تنها قرار گیرد، خیال او شدیداً تقویت می‌شود و آنچنان همه توجه نفسش تحت تأثیر خیالات قرار می‌گیرد، و آنچنان در ساختن صورت‌های خیالی قوی می‌شود که آن صورت‌ها را به نظر خود به واقع در بیرون می‌بیند. یعنی آنچه در ذهنش شدید شده است، در بیرون و رودرروی خود حس می‌کند. این از خواص قدرت متخیله است، به همین دلیل هم وقتی او می‌خواهد آن حادثه را تعریف کند می‌گوید هر چه هم دویدم تا از آن حیوان یا آن دیو دور شوم می‌دیدم جلویم بود. یا می‌گوید: رفتم در بیابان، جن‌ها سربه‌سرم می‌گذاشتند، هر چه هم دویدم که از دستشان فرار کنم، باز آن‌ها جلویم بودند! یک راننده بیابان می‌گفت: در حالی که تنها داشتم رانندگی می‌کردم، یک دفعه حس کردم یک نفر پشت سرم روی صندلی نشسته است، از ماشین پایین آمدم، او هم با من پایین آمد، دوباره داخل ماشین پریدم و در را بستم، دیدم پشت سرم روی صندلی عقب ماشین نشسته است. در واقع صورت خیالی این راننده پشت سرش بوده، حالا اگر



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

چشم‌هایش را هم می‌بست، چون تصوّر دیدن آن را می‌کرد، باز آن را می‌دید. این آدم در آن حالت خیالاتش تحریک شده است، قسم هم می‌خورد که جنّ را می‌بینم، آری می‌بیند، اما همانی را که در خیالش می‌سازد می‌بیند.

مثلاً اگر به شما بگویند جنیان آن قدر قوی هستند که شما را بلند می‌کنند و محکم به زمین می‌زنند. چنانچه نفس شما آن را بپذیرد تحت تأثیر آن خیال، آن قدر قوی می‌شود که بدن شما را بلند می‌کند و محکم به زمین می‌زند. خیالات آن قدر قوی است که گاهی شخص را واقعاً مریض می‌کند. شخصی می‌گفت گاهی جنیان آن چنان بر صورت من می‌زنند که جای پنج انگشتان روی صورت من می‌ماند و بقیه هم می‌دیدند، چون نفس او آنچنان در ایجاد این صورت خیالیه قوی می‌شود که صورتی همراه با ضربه پنج انگشت بر روی صورتش ایجاد می‌کند و لذا آثار آن پنج انگشت ایجاد می‌شود. حالا اگر تصوّرش این بود که شش انگشت در روی صورتش می‌خورد، جای شش انگشت می‌ماند.

وقتی تمام توجه ما به صورت خیال خود جلب شد، گاهی این قدر تقویت می‌شود که می‌تواند تمام بدن را از جا بکند. این حالت را نباید صرفاً به جنیان نسبت دهیم. آری؛ شیطان این‌جا مؤثر است، چون عموماً این افراد، آدم‌هایی هستند که از وحی و عقل دورند و لذا شیطان صورت‌های خیالیه آن‌ها را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد ولی نقش خیال آن‌ها نقش اساسی است.

حالا عکس این حالات، خلوتِ عارف است. گفتیم خلوت و تنهایی، «آن چنان را آنچنان تر می‌کند». برای بعضی جنبه‌های عقلانی و قلبی آن‌ها را تحریک می‌کند. شما بزرگانی را دیده‌اید که ده‌ها روز تنها هستند و نمی‌خواهند از این خلوت درآیند، چون از طریق سیر خیال به کمک عقل، در آن خلوت چیزهای واقعی و نورانی و معنوی به دست می‌آورند که در بیرون عالم ماده اصلاً نیست.

آن خیالاتی که دام اولیا است عکس مهرویسان بستان خدا است پس این یک نکته خوبی است که متوجه باشیم ریشه این خیالات خودمان هستیم و لذا نباید اجازه دهیم که شیطان با وسوسه‌های خود و هم ما را تحریک کند و خیالات واهی را برای ما جدی نشان دهد. بیش از حد حسّاس شدن به امور واهی موجب می‌شود خیالات ما



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

حکم همان چیزها را در نفس ما رشد دهد. آدم‌های وسواسی از همین جا ضربه می‌خورند، کسانی که بیش از حد نسبت به پاکیزگی ظاهری حساس‌اند، آرام‌آرام خیالاتشان تحریک می‌شود و حتی موج‌های رنگ یخچال را هم یک‌نوع چرکی حس می‌کنند و اگر با موضوعات عقلی و قرآنی خود را مشغول نکنند، کارشان به ضعف اعصاب و جنون می‌کشد. حساسیت بیش از حد نسبت به همسر و درس و کودک، همه و همه از این سنخ است و انتهای بدی دارد.

احضار روح!

نکته‌ای که در انتها لازم است عرض کنم، بحث احضار روح است. بعضی‌ها با روش‌های خاص تحت عنوان «احضار روح» شیاطین را جذب می‌نمایند. شیاطین هم بدشان نمی‌آید سر به سر این‌ها بگذارند و آن‌ها را مشغول خودشان کنند، جز این که خداوند به شیاطین همیشه چنین‌ذنی نمی‌دهد، مثل این که من الآن اگر بخواهم از تصورات و حالات قلبی شما مطلع شوم، خداوند به راحتی چنین‌ذنی را به من نمی‌دهد، کسانی می‌توانند درون افراد را بخوانند که محرم خدا هستند، خدا آسرار را به کسی می‌دهد که تمام وجودش توجه به حق است و نه توجه به آسرار. کسی که می‌خواهد دنبال سر برود، هیچ وقت سیر به دست نمی‌آورد. گاهی خداوند به بنده‌ای به جیتی خاص نعمت‌هایی را می‌دهد، اما آن بنده دنبال آن نعمت‌ها نیست. پس شما این اصل را بدانید که خداوند به راحتی به شیاطین اذن نمی‌دهد که سر به سر آدم‌ها بگذارند، در قرآن در رابطه با نقش ساحران آمده است: «وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ مِّنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»^۱ یعنی؛ آن ساحران نمی‌توانستند به کسی ضرر برسانند مگر به اذن خدا. مگر این که خود آدم‌ها بخواهند که شیاطین سر به سرشان بگذارند، و خودشان شیطان را دعوت کنند. روش‌هایی که شیاطین را دعوت می‌کنند در دنیا مرسوم شده است و امروزه متأسفانه جزء کارهای بزرگ شمرده می‌شود. ملتی که ارتباطش را با طبیعت برید و با رفاهی که تکنولوژی برایش آورد خود را محدود کرد، بالأخره باید طوری وقتش را از بین ببرد. بهترین مشغولیت برای ملتی که

۱۰ - سوره بقره، آیه ۱۰۲.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

دین ندارد و وقت اضافی هم دارد، افتادن در دام‌های شیاطین است و احضار روح یکی از این دام‌ها است، که الآن در کشور ما هم دارد باب آن باز می‌شود. این احضار روح‌ها عموماً احضار شیطان است، چون «العالی لا یلْتَفِتُ إِلَى السَّافِلِ» هیچ وقت در نظام عالم وجود، وجود عالی به سافل توجه ندارد. حالا اگر چهارتا آدم عادی بیکار سطحی بی‌دین دور هم بنشینند، آیا می‌شود یک ملک یا یک انسان متعالی به آن‌ها نظر کند و به میل آن‌ها، نزدشان حاضر شود؟ اگر چند نفر آدم فاسد مشروب‌خوار که دارند یک گوشه‌ای مشروب می‌خورند، شما را دعوت کنند آیا می‌روید با آن‌ها مشروب بخورید و دم‌خور شوید؟! اصلاً این کار را نمی‌کنید، نمی‌توانید با این‌ها یکی شوید. اگر آن روح‌ها که این افراد به زعم خودشان احضار می‌کنند، آدم‌های بدی باشند که گرفتار عذاب اعمالشان هستند و اذنی ندارند تا بیایند و به این آدم‌ها که احضار روح می‌کنند وارد شوند، و اگر آدم‌های خوبی باشند با این‌گونه افراد ارتباط برقرار نمی‌کنند، چون توجه آن‌ها به این افراد نیست!! گذشته از این که آدم‌های بد هم وقتی به برزخ رفتند و بصیر شدند دیگر تمایلی به اعمال زشت و آدم‌های زشت کار ندارند.

شاید بگویید دیده شده در جلسات احضار روح؛ روح احضار شده خود را مثلاً به عنوان پدر بزرگ بنده معرفی می‌کند و تمام همان چیزهایی را که مربوط به پدر بزرگ بنده بوده خبر می‌دهد. به من بگویید الآن که ما در این جلسه نشسته‌ایم، شیطان بیشتر از من و شما حواسش جمع این جلسه هست و یا نیست؟ این قدر حواسش جمع است که وقتی شما از این جلسه بیرون رفتید، و سوسه‌هایش را نسبت به بحث‌های همین جلسه شروع می‌کند. تمام بحث را به گونه‌ای وارونه جلوه دهد تا شما از آن نتیجه‌ای نگیرید. حالا می‌تواند بر قلب شما مسلط شود یا نه، بحث دیگری است. ولی بالأخره حواس او بهتر از من و شما جمع این بحث است و توجه به دل من و شما دارد که چطور این بحث را در آن وارونه جلوه دهد تا آن نتیجه‌ای که خدا می‌خواهد، ما نگیریم. آن وقت آیا شیطان نمی‌داند که اسم پدر بزرگ شما چه بود و چند ساله بود که فوت کرد و یا چند تا فرزند داشت؟ در احضار روح‌ها شیطان را احضار می‌کنند و از او مثلاً راجع به زندگی پدر بزرگشان سؤال می‌کنند، او هم خود را به نام پدر بزرگشان جا می‌زند و هر چه را بخواهید برایتان می‌گوید. مثلاً می‌گویی اگر تو پدر بزرگ من هستی اسمت چیست؟ اگر در اطراف میز احضار روح قرار داشته باشید عقربه، اسم پدر بزرگ شما را نشان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

می دهد - عقربه میز احضار روح بر روی حروفی قرار می گیرد که حروف اسم پدر بزرگ شما است - بعضی از احضارها هم نوشتنی است، یعنی دست شما را تصرف می کند و به کمک دست شما بدون آن که دست در اختیار شما باشد. مثلاً می نویسد: «حسن». شما هم می گوئید: بارک الله! راست می گوید. می پرسی: چند سال داشتی که فوت کردی؟ به همان نحو که عرض کردم، مثلاً می گوید: ۶۸ سال، و بعد که شما به آن شیطان که به اسم پدر بزرگ شما وارد شده اطمینان پیدا کردید، شروع می کند حیل‌های خودش را روی شما پیاده می کند و اگر به خدا پناه نبرید، تمام عمر شما را نابود می کند و شما را به بیچارگی می اندازد.

یکی از دانشجویان ما که وارد برنامه احضار روح شده بود و مدتی آن را ادامه داد، او را بیچاره کردند، به طوری که پس از تحت تأثیر قراردادن خیالات او، تا ایجاد صورت در نفس او جلو آمده بودند، رشته‌اش مهندسی بود، به او گفتند: فردا استاد سر کلاس این مسئله را می گوید و این هم جوابش است، پس درس استاد را نخوان! خودمان به تو کمک می کنیم، و نمی گذاشتند درس بخواند و چون این آقا میدان زیادی به آنها داده بود، نه تنها در نفس او صورت ایجاد می کردند، بلکه به راحتی در بدنش تصرف می کردند و به او دستور می دادند و او می شنید، به او می گفتند: درس نخوان، بلند شو نصف شب نماز شب بخوان!! اما نماز شبی که فکر نکنند، فقط بخواند. به یک جوان مسلمان که نمی گویند برو مشروب بخور، می گویند: بیا نماز شب بخوان!! ولی نماز شبی صوری و بی محتوا. فردا صبح که سر کلاس می رفت، می دید که درست همان مسئله‌ای را که آنها خبر داده بودند، استاد طرح می کرد و جوابش هم همان است که شیطان‌ها شب قبل به او گفته بودند. به او می گفتند: برای امتحان هم نمی خواهد درس بخوانی، خودمان مسائل تو را حل می کنیم، ما می خواهیم تو امام زمان شوی، مدرک تو را هم خودمان حل می کنیم، تو باید ابتدا پیش نماز دانشکده شوی!! این آقا هم با اطمینان کامل می رفت و جلو می ایستاد و دانشجویان هم به او اقتدا می کردند. به او می گفتند به فلانی بگو این کتاب را که می خوانی فایده ندارد، این کتاب را که من می گویم بخوان. آن دانشجو تعجب می کرد که این آقا از کجا می داند من این کتاب را می خوانم! بالأخره به کمک شیاطین، غیب گو هم شد. شیطانی که ۶۰۰۰ سال عبادت کرده و با ملائکه بوده، از هر استاد عرفانی بالاتر است. تمام اساتید عرفان اگر سخت مواظب نباشند، یک دفعه می بینند که شاگرد شیطان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

هستند، شیطان آخر او را به دام می اندازد. هیچ کس نمی تواند مطمئن باشد که من از دست شیطان راحت هستم، الا این که دائم متذکر بندگی خود و ربوبیت حق باشد و به خود بفهماند بنده ای از بندگان خدا هستم و اگر یک لحظه غفلت کنم - با هر درجه از عرفان - ساقط خواهم شد. این آقای دانشجو با اطمینان کامل به جلسه امتحان می رفت، ولی سر جلسه امتحان به سراغ او نیامدند، آن وقت همین شاگرد خوب دانشکده دیروز، امروز به امید شیطان به جلسه امتحان رفت و صفر آورد و حالا هم حرص می خورد که چرا نیامدند. آری؛ «يَعِدُكُمْ» وعده می دهند ولی «وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا»^{۱۱} وعده های شیطان جز فریب نیست. قرآن در رابطه با شیطان می فرماید: «كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ»^{۱۲} کار منافقان مانند کار شیطان است انسان را به کفر دعوت می کند، پس چون به خدا و حقیقت کفر ورزید، از او دوری می کند و می گوید: من از تو بری هستم و من از خدای پروردگار عالم می ترسم. آن وقت همین شیطان ها که طرف را سر کار می گذاشتند می آمدند و به او دلداری می دادند و کارشان را توجیه می کردند. کسی که برای شیطان کار کند، ده بار فریب می خورد و نمی فهمد، ما عموماً نمی فهمیم چگونه فریب شیطان را می خوریم، ولی فریب خوردن دیگران را می فهمیم.

این فرد را بیچاره کردند، آنچنان به کمک خیالات خودش در او تصرف کردند که می گفت: وسط پارک در حال حرکت بودم که به اصفهان پیام، قلقلکم می دادند، من هم شروع می کردم مثل دیوانه ها خندیدن، مردم هم فکر می کردند من دیوانه ام! شیطان اول پای آبروی ما می ایستد و بعد از این که عمرمان را تباه کرد و حیثیت ما را از بین برد، ما را می میراند. مثلاً در خواب، در خیالات شما تصرف می کند، به طوری که حتی اگر هوا سرد است، شما گرمتان می شود. عموماً مریضی ها را شیطان ایجاد می کند، علت همه بیماری ها را نگوید میکروب است. امروزه برای اصالت دادن به علم جدید که نقش میکروب ها را در بیماری ها عمده کرده است، می گویند: زمان قدیم چون پیامبران میکروب را نمی شناختند، به میکروب ها

۱۱ - سوره نساء، آیه ۱۲۰.

۱۲ - سوره حشر، آیه ۱۶.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

می گفتند: شیاطین. این ها چون علم پیامبران را نمی شناسند این حرف ها را می زنند و به واقع از نقش شیطان در بیماری ها غافلند. این قدر سر به سر این بنده خدا گذاشتند که قیافه اش یک حالت شیطانی پیدا کرد، سیاه و زشت و لاغر و مُردنی شده بود!! تا این که بالأخره خداوند از دست شیطان نجاتش داد، چون نیتش خیر بود، با یک سید عالم برخورد کرد و چون عموماً سادات عالم، نمی گذارند شیطان تصرف در روح مردم بکند و آن جوان دانشجو هم احوالاتش را پیش آن سید اقرار کرد، خداوند نجاتش داد. آن جوان خیلی درها را به سوی شیطان باز گذاشته بود، البته همیشه خداوند در همه شرایط کاری می کند که ما بیدار شویم، اما اگر مواظب نباشیم غلبه شیطان بیشتر می شود. این نمونه ای بود که خود آن فرد برایم تعریف می کرد، تازه وقتی سراغ من آمده بود، که به کمک آن عالم نجات پیدا کرده بود ولی هنوز ظاهر بسیار وحشتناکی داشت.

تذکر من این است که در این احضار روح ها عموماً آنهایی که احضار می شوند و می آیند، شیاطین هستند. البته این مسئله غیر از آن مسئله است که یک روح در اثر تزکیه و یا استعداد، توان ارتباط با ارواح برزخی نورانی را پیدا می کند و از طریق آن ارواح مطهر معارف غیبی را می گیرد. فاصله این مسئله با احضار روح به اندازه فاصله ملک تا شیطان است.

عموماً روح انسان پاک و مطهری که با روح های برزخی ارتباط برقرار می کند، حرف های الهی می زند و مشغول ظواهر نمی شود. آن نوع ارتباط هم هست ولی زیاد نیست، و این که ملاک تشخیص آن چیست؟ در مسئله ارتباط با ارواح برزخی، سالک اهل صفا و تزکیه است و جهت کارهایش هم به سوی بندگی خدا است ولی کرامت بازی نقشه شیطان است که مثلاً ما ده سال خدمت این آقا باشیم تا بتوانیم افکار دیگران را بخوانیم یا مریض شفا دهیم. هیچ وقت حضرت عیسی علیه السلام نمی خواستند مریض شفا دهند یا مرده زنده کنند، بلکه می خواستند بندگی کنند. اگر او می خواست مرده زنده کند که متعالی نمی شد. وقتی انسانی سراسر وجودش طالب بندگی خدا شد، ممکن است خداوند جهت مأموریتی خاص که به عهده آن بنده مخلص می گذارد، توانایی هایی نیز به او بدهد، ولی نه او به دنبال آن توانایی هاست و نه آن توانایی ها او را مغرور می کند، به همین جهت اولیاء الهی جهت امور خود هرگز هیچ کرامتی از خود نشان نمی دادند مگر وقتی می خواستند اسلام را معرفی کنند و یا اسلام در خطر بود.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

در بحث ارتباط با حقایق برزخی، همه موضوعات؛ موضوعات الهی و معرفتی است و پای تزکیه و استعدادهای نورانی در کار است. در آنجا سخن از این نیست که ما روحی را احضار کنیم ببینیم، مرغ همسایه را چه کسی دزدیده است و بخواهیم برای او پیدا کنیم، بلکه سخن از حقایق الهی است. روی این اساس حواستان را خیلی جمع کنید که به این ورطه‌ها نیفتید.^{۱۳} آیا شما را دریغ نمی‌آید عمری را تلف کنید تا بفهمید درون من چه می‌گذرد؟ متأسفانه یکی از این آقایان که می‌خواست صاحب کرامت شود، به قول خودش ریاضت کشید، بعد اذعا کرد که من ائمه را می‌بینم! بعد از دو سه ماه به کلی منکر اصل دین شد. او خیالات خود را به اسم ائمه رشد داده است. به شما قول می‌دهم اگر این آقا یک ماه دیگر ادامه می‌داد، می‌آمد می‌گفت: ائمه به من گفته‌اند نماز واجب را نخوانید! این افراد یک چنین ائمه‌ای دارند. شیاطین طرفداران خود را می‌بینند و بر اساس استعدادهایشان که می‌شود انحراف در آنها ایجاد کرد، انحراف ایجاد می‌کنند. آیا شما دریغتان نمی‌آید که عمری را تلف کنید تا بفهمید در جیب این آقا چیست، بسیار خوب از خودش می‌پرسیم و این قدر عمرمان را تلف نمی‌کنیم.

از یک استاد هیپنوتیزم پرسیدم که برای این کار چند سال زحمت کشیدید؟ گفت: هفت سال! آیا درست است برای چنین کاری هفت سال بهترین مراحل عمر را صرف کنیم تا بتوانیم خیالی را در فردی القاء کنیم، و چون یک نوع القاء خیالی است، آن حالت موقت است. شما یک بچه را با خیال چند ساعت می‌توانید تحریک کنید، آنها با هیپنوتیزم این کار را می‌کنند.

آری! تلاش کنید، نفس را متوجه عالم غیب کنید تا بدانید در عالم برتر از این عالم، چه خبر است، و با ملانک چگونه می‌توان تماس گرفت، که این هم فقط از طریق معرفت و عمل دینی و بندگی خالصانه ممکن است و نه این بازی‌گری‌های وهم‌پرداز و عمربرانداز.

در پایان؛ جهت یک تصمیم‌گیری اساسی نظر شما را به سخن خداوند جلب می‌کنم که می‌فرماید: «يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا

۱۳ - برای بررسی بیشتر؛ در کتاب «جایگاه و معنی واسطه فیض» به بحث «ملاقات با امام زمان، خطرها و غفلت‌ها» رجوع بفرمایید.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

لِيُرِيَهُمَا سَوْءَٰتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»^{۱۴} به همه انسان‌ها خطاب می‌کند؛ شیطانی در صحنه است که همان‌طور که پدر و مادر اصلی شما که آدمیت شما باشد را از بهشت بیرون کرد، مواظب باشید شما را در این دنیا فریب ندهد و در نتیجه لباس تقوا را از شما بیرون کند و گرفتار بدی‌ها و نقص‌ها شوید. سپس در ادامه آیه ما را متوجه یک نکته دقیق می‌کند تا راه کار مناسب را انتخاب کنیم. می‌فرماید: «... إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ...» او و اطرافیان و دست‌اندرکارانش از جایگاه و پایگاهی شما را می‌بینند که شما آن‌ها را نمی‌بینید.

این قسمت اخیر آیه را هرطور می‌خواهید تفسیر کنید؛ ولی یک نکته در آن غیر قابل انکار است که می‌فرماید از آن حیث و موقعیتی که شماها او را و دست‌اندرکارانش را نمی‌بینید، او شما را می‌بیند و لذا است که باید مستأصل شویم، هیچ راهی که بتوانیم به خودی خود شیاطین را و نقشه‌های آن‌ها را ببینیم وجود ندارد، مگر آن که با چشم خدای خالق شیطان او را بگیریم و برای خنثی کردن حيله‌های او دست به دامن راه کارهای پروردگار عالم که همان شریعت الهی است، بزنیم و این تنها راهی است که خود را از سلطه و ولایت شیطان نجات داده‌ایم. زیرا در آخر آیه فرمود: «... إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ». پس خداوند شیاطین را بر غیر مؤمنین مسلط کرده است و اگر کسی ایمان آورد و طبق قاعده «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» که خداوند ولی مؤمنان است، از ولایت شیطان آزاد شود دیگر نگران آن نیست که شیطان و اطرافیان او را نمی‌بینند، چرا که خداوند ولی مؤمن است و او را از سلطه شیطان حفظ می‌کند. الهی! به حق حاملان اسرار غیبت، یعنی ائمه هدی علیهم‌السلام شمه‌ای از انوار غیبی‌ات را بر قلب ما بگشا تا با ملائکه مأنوس شویم و از چنگال شیطان رجیمت رها گردیم. الهی! در جهت آن اهدافی که ما را بر زمین آوردی - و آن آماده شدن برای بهشتی است که شیطان در آن نباشد تا دوباره سقوطمان دهد - یاریمان کن.

«وَالسَّلَامُ عَلَيَكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»



منابع

قرآن

نهج البلاغه

تفسیر المیزان، علامه طباطبائی «رحمة الله عليه»

تفسیر تنمیه، آیت الله جوادی آملی

تفسیر موضوعی قرآن، آیت الله جوادی آملی

اسفار اربعه، ملاصدرا «رحمة الله عليه»

مفاتیح الغیب، ملاصدرا «رحمة الله عليه»

فصوص الحکم، محی الدین

انسان شناسی در اندیشه امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی

بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی «رحمة الله عليه»

الکافی، ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی «رحمة الله عليه»

مثنوی معنوی، مولانا محمد بلخی

احیاء علوم الدین، ابو حامد غزالی

مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية، امام خمینی «رحمة الله عليه»

تفسیر انسان به انسان، آیت الله جوادی آملی

اسماء حسنی، آیت الله محمد شجاعی

نصوص الحکم بر فصوص الحکم، فارابی، آیت الله حسن زاده آملی

التوحید، شیخ صدوق «رحمة الله عليه»

تحف العقول، ابن شعبه حرانی «رحمة الله عليه»



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- معرفت النفس و الحشر (ترجمه و تنقیح اسفار جلد ۸ و ۹)
- گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی
- علل تزلزل تمدن غرب
- آشتی با خدا از طریق آشتی باخود راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- روزه ، دریچه‌ای به عالم معنا
- ده نکته از معرفت نفس
- ماه رجب ، ماه یگانه شدن با خدا
- کربلا، مبارزه با پوچی‌ها (جلد ۱ و ۲)
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام
- فرزندان این چنین باید بود (شرح نامه حضرت علی به امام حسن علیه السلام، نهج البلاغه، نامه ۳۱)
- فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت علیه السلام
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیلۃ القدری فاطمه علیها السلام
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان
- فرهنگ مدرنیته و توهم
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- معاد؛ بازگشت به جدی‌ترین زندگی
- بصیرت حضرت فاطمه علیها السلام
- جایگاه و معنی واسطه فیض
- آنگاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود
- صلوات بر پیامبر صلوات الله و علیاه عامل قدسی شدن روح



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly